



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تكملة المطالع

توليد الجنين في الشهرين الأولين من الحمل

والأعراض المصاحبة

المجلد العاشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی)

نویسنده:

علامه محقق سید محمد قلی موسوی نیشابوری کنتوری

لكهنوی

ناشر چاپی:

كشمیری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	تشديد المطاعن لكشف الضغائن (فارسی) - جلد ۱۰
۹	مشخصات كتاب
۹	اشاره
۱۱	مطاعن عمر قسمت دوم طعن ۱۱ متعه الحج
۱۱	اشاره
۲۱	طعن يازدهم : ب : نهی از حج تمتع
۲۷	روايات منع عمر از متعه الحج
۹۱	ادله بطلان افضليت افراد
۹۱	اول :
۹۲	دوم :
۹۳	سوم :
۹۳	چهارم :
۹۵	پنجم :
۱۰۸	ششم :
۱۰۹	هفتم :
۱۱۲	هشتم :
۱۲۱	وجوه بطلان استدلال به موافقت اتباع عمر در برابر شيعه
۱۲۱	اول :
۱۲۱	دوم :
۱۲۲	سوم :
۱۲۲	چهارم :
۱۲۵	پنجم :
۱۲۵	ششم :

- ۱۲۷ : هفتم
- ۱۲۸ : هشتم
- ۱۲۹ : نهم
- ۱۲۹ : دهم
- ۱۳۰ : وجوه ناتمام بودن استدلال به آیه : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ)
- ۱۳۰ : اشاره
- ۱۳۰ : اول
- ۱۳۳ : دوم
- ۱۳۳ : سوم
- ۱۳۳ : چهارم
- ۱۳۶ : پنجم
- ۱۳۶ : ششم
- ۱۳۷ : هفتم
- ۱۳۷ : هشتم
- ۱۳۹ : نهم
- ۱۳۹ : دهم
- ۱۴۰ : یازدهم
- ۱۴۱ : دوازدهم
- ۱۴۹ : اشکالات کلام قره العینین
- ۱۶۲ : بطلان استدلال بر تفضیل افراد به روایات : (إتمامهما أن تحرم لهما من دوبره أهلک)
- ۱۶۲ : اول
- ۱۶۳ : دوم
- ۱۶۳ : سوم
- ۱۶۳ : چهارم
- ۱۶۳ : پنجم
- ۱۶۵ : ششم

۱۶۵ هفتم :

۱۶۶ هشتم :

۱۶۸ نهم :

۱۶۹ دهم :

۱۸۳ بطلان استدلال به افراد حج نمودن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حجه الوداع

۱۸۳ اول :

۱۸۴ دوم :

۱۸۶ سوم :

۱۸۷ چهارم :

۱۹۴ پنجم :

۱۹۵ ششم :

۱۹۷ هفتم :

۱۹۸ هشتم :

۱۹۸ نهم :

۱۹۸ دهم :

۲۶۹ بطلان استدلال به افراد عمره نمودن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در عمره القضاء وعمره جعرانه

۲۶۹ اول :

۲۷۰ دوم :

۲۷۱ سوم :

۲۷۱ چهارم :

۲۷۲ پنجم :

۲۷۹ بطلان استدلال عقلی بر افضلیت افراد

۲۷۹ اول :

۲۸۰ دوم :

۲۸۱ سوم :

۲۸۳ چهارم :

۲۸۴ : پنجم

۲۸۶ : ششم

۲۸۷ : هفتم

۲۸۸ : هشتم

۲۸۹ : نهم

۲۹۴ مع الفارق بودن قیاس افضلیت وضو برای هر نماز به افضلیت حج افراد بر حج تمتع

۲۹۴ اول :

۲۹۴ دوم :

۲۹۴ سوم :

۲۹۵ چهارم :

۲۹۵ پنجم :

۲۹۵ ششم :

۲۹۵ توجیه نهی از حج تمتع به نهی از فسخ حج وابطال آن

۳۰۵ عمر از فسخ حج هم نهی کرده ، روایات واقوال در جواز آن

۳۷۸ درباره مرکز

تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی) - جلد ۱۰

مشخصات كتاب

سرشناسه : ككتورى لكهنوى سید محمد قلى، ۱۱۸۸-۱۲۶۰ هـ-ق.

عنوان و نام پدید آور : تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی) / علامه محقق سید محمد قلى موسوى نیشابورى ككتورى لكهنوى. گروه تحقیق: برات على سخی داد، میر احمد غزنوى، غلام نبى باميانى

مشخصات نشر : [هندوستان]: کشمیری، ۱۲۴۱ هـ.ق. [چاپ سنگی]

مشخصات ظاهرى : ۷۸۸۸ ص.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندى كنگره : BP۹۳/۵ / ق ۲ ت ۹ ۱۲۸۷

رده بندى ديويى : ۲۹۷/۱۷۲۴

ص : ۱

اشاره

تشید المطاعن لكشف الضغائن (ردّ باب دهم از كتاب تحفه اثنا عشریّه) علامه محقق سید محمد قلى موسوى نیشابورى ككتورى لكهنوى (۱۱۸۸ - ۱۲۶۰ هـ . ق) والد صاحب عبقات الأنوار تحقیق برات على سخی داد ، میر احمد غزنوى غلام نبى باميانى جلد دهم

ص : ٣

مطاعن عمر قسمت دوم طعن ١١ متعه الحج

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ :

.. فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ..

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ .

... پس هر کس بهره مند شود به عمره (با خروج از احرامِ عمره بهره مند شود از آنچه به احرام برایش ممنوع شده بود) تا آنکه حج بجا آورد ، پس آنچه برایش ممکن بود قربانی نماید ... و از (مخالفت) خدا پرهیز نمایید و بدانید که خداوند سخت کیفر است .

سوره البقره (۲) : ۱۹۶ .

قال ابن عباس : أراهم سيهلكون !

أقول : قال رسول الله ، ويقولون :

قال أبوبكر وعمر !

ابن عباس با استناد به كلام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فتوا به جواز متعه حج میداد .

به او گفتند : عمر از آن منع کرده است ! گفت : اینها هلاک خواهند شد !

- و بنابر روایتی : میترسم از آسمان بر آنها سنگ بیارد !

و بنا بر روایت دیگر : میترسم زمین آنها را فرو برد ! - من كلام و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بر آنها نقل میکنم و آنها در برابر آن كلام ابوبکر و عمر را باز گو میکنند .

مراجعه شود به :

مسند احمد ۱ / ۲۳۷ ، جامع بیان العلم ۲ / ۱۹۶ ، تذکره الحفاظ ۳ / ۸۳۷ ، سیر اعلام النبلاء ۱۵ / ۲۴۳ ، المغنی ابن قدامه ۳ / ۲۳۹ ، الشرح الکبیر ابن قدامه ۳ / ۲۳۹ ، الاحکام ابن حزم ۲ / ۱۴۸ و ۴ / ۵۸۱ ، المحلی ۱۱ / ۳۵۵ ، اضواء البیان ۷ / ۳۲۸ .

قال عمران بن الحصين :

أنزلت آيه المتعه فى كتاب الله ، ففعلناها مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، ولم ينزل قرآن يحرمه ، ولم ينه عنها حتى مات ، قال رجل برأيه ما شاء .

قال محمد - يعنى البخارى - : يقال : إنه عمر !

مراجعہ شود به :

صحیح بخارى ٢ / ١٥٣ ، ٥ / ١٥٨ ، صحیح مسلم ٤ / ٤٧ - ٤٨ ، سنن نسائی ٥ / ١٥٥ ، مسند احمد ٤ / ٤٢٨ - ٤٢٩ ، سنن ابن ماجه ٢ / ٩٩١ و ٥ / ١٤٩ ، سنن نسائی ٢ / ٣٤٦ و ٦ / ٣٠٠ ، سنن بیہقی ٥ / ٢٠ ، المعجم الاوسط ٨ / ٢٤٥ ، المعجم الكبير ٨ / ١١٢ ، ١١٨ ، ١١٩ ، ١٢٣ ، ١٢٤ ، ١٣٦ ، كنز العمال ٥ / ٨٠١ ، طبقات ابن سعد ٤ / ٢٩٠ ، تاريخ كبير بخارى ١ / ٣٧٢ ، تهذيب الكمال ٢٦ / ٥٨١ ، سير اعلام النبلاء ٦ / ١٢٢ ، اخبار القضاة ٢ / ١٢٤ ، تاريخ اسلام ذهبى ٨ / ٢٦٣ ، البدايه النهايه ٥ / ١٤٤ ، امتاع الاسماع ٩ / ٣٥ ، السيره النبويه ابن كثير ٤ / ٢٤١ ، مقدمه فتح البارى ٢٧٠ - ٢٧١ ، ٣٠٨ ، فتح البارى ٣ / ٣٤٤ ، ٨ / ١٣٩ ، عمدہ القارى ٩ / ٢٠٤ - ٢٠٥ ، ١٩٨ - ١٩٩ ارشاد السارى ٣ / ١٣٦ ، شرح مسلم نووى ٨ / ٢٠٥ - ٢٠٦ ، زاد المعاد ٤ / ١٩٤ - ١٩٥ ، منهاج السنه ٤ / ١٨٢ - ١٨٣ ، عون المعبود ٥ / ١٧٩ ، شرح معانى الآثار ٢ / ١٤٣ ، الاستذكار ٤ / ٣٠٦ ، التمهيد ٨ / ٢١٣ ، تفسير ابن ابى حاتم ١ / ٣٤١ ، تفسير قرطبي ٢ / ٣٨٨ ، الدر المنثور ١ / ٢١٦ ، اضواء البيان ٤ / ٣٦٥ ، ٣٧١ ، ٣٧٤ .

عمران بن حصین گوید :

آیه متعه در کتاب الهی نازل شد و ما همراه پیامبر آن را بجا آوردیم ، هیچگاه قرآن آن را تحریم نکرد و پیامبر هم تا هنگام وفات از آن منع ننمود (ولی پس از آن) کسی به نظر خودش هر چه خواست گفت !

بخاری گوید : آن کس که به رأی خودش بر خلاف قرآن و پیامبر نظر داد عمر بوده است !

ومسلم به صورت قطعی گفته : او عمر است .

ص : ۹

نمونه نسخه (ج) ، خطی

ص : ١٠

نمونه نسخه (الف) ، سنگی

محقق محترم !

لطفاً قبل از مطالعه ، به چند نکته ضروری توجه فرمایید :

۱. این کتاب ، ردّیه ای است بر باب دهم از کتاب تحفه اثنا عشریه ، تألیف شاه عبدالعزیز دهلوی که شرح کامل آن در مقدمه تحقیق گذشت .
۲. مؤلف (رحمه الله) ، در ابتدای هر بخش ، اول تمام مطالب دهلوی را نقل کرده است . وی سپس مطالب دهلوی را تقطیع نموده و هر قسمت را جداگانه و تحت عنوان (اما آنچه گفته ...) ذکر نموده و آنگاه به پاسخ گویی آن میپردازد .
۳. ایشان از نویسنده تحفه ، با عنوان (مخاطب) و گاهی (شاه صاحب) یاد مینماید .
۴. مشخصات مصادر و منابع - جز در موارد ضرورت - در آخرین جلد ذکر خواهد شد .
۵. سعی شده که در موارد مشاهده اختلاف میان مطالب کتاب با منابع ، فقط به موارد مهم اشاره شود .
۶. مواردی که ترضی (لفظ : رضی الله عنه) ، و ترخم (لفظ : رحمه الله یا رحمه الله علیه) ، و تقدیس (لفظ : قدس سرّه) - چه به لفظ مفرد یا تثنیه و یا جمع - بر افرادی که استحقاق آن را نداشته اند اطلاق شده بود ؛ همگی حذف گردیده و به جای آن از علامت حذف - یعنی سه نقطه (...) - استفاده شده است .

رموزی که در این کتاب به کار رفته است به شرح ذیل میباشد :

۱. نسخه هایی که مورد استفاده قرار گرفته و خصوصیات آن به تفصیل در مقدمه تحقیق آمده است عبارت اند از :

[الف] رمز نسخه چاپ سنگی مجمع البحرين .

[ب] رمز نسخه چاپ حروفی پاکستان که ناقص میباشد .

[ج] رمز نسخه خطی آستان قدس رضوی علیه آلاف التحیه والسلام که متأسفانه آن هم ناقص میباشد .

۲. رمز (ح) در پاورقیها ممکن است علامت اختصاری (حامد حسین فرزند مؤلف) و نشانه حواشی وی بر کتاب باشد که در اوائل کتاب به صورت کامل آمده و در ادامه به صورت (ح) است .

۳. رمز (۱۲) و رمز (ر) معلوم نشد که علامت چیست .

۴. به نظر میرسد (ف) به صورت کشیده در حاشیه ها اشاره به (فائده) باشد ، لذا در گروه به صورت : [فائده] به آن اشاره شد .

۵. مواردی که تصلیه ، تحیات و ترضی با علائم اختصاری (ص) ، (ع) ، (رض) ، نوشته شده بود ، به صورت کامل : صلی الله علیه وآله ، علیه السلام و رضی الله عنه آورده شده است .

در مواردی که نقل از عامه بوده و به صورت صلوات بترأء نوشته شده بود ، در گروه [وآله] افزوده شده است .

۶. اعداد لاتین که در بین < > بین سطور این کتاب آورده ایم ، نشانگر شماره صفحات بر طبق نسخه [الف] میباشد .

۷. علامت * نشانه مطالب مندرج در حواشی نسخه های کتاب میباشد که آنها را به صورت پاورقی آورده ایم .

طعن یازدهم: ب: نهی از حج تمتع

[متعه الحج] (۱) [قال : اَمَّا مَتَعَةُ الْحَجِّ كَمَا بِهَا مَعْنَى تَمَتُّعٍ] : یعنی : عمره کردن همراه حج در یک سفر در اشهر الحج ، بی آنکه به خانه خود رجوع کند .

پس هرگز عمر از آن منع نکرده ، تحریم تمتع بر او افترای صریح است ، بلکه افراد حج و عمره را اولی میدانست از جمع کردن هر دو در احرام - که قرآن است - یا در سفر واحد - که تمتع است - .

و هنوز هم مذهب شافعی و سفیان ثوری و اسحاق بن راهویه و دیگر فقها همین است که افراد افضل است از تمتع و قرآن .

و دلیل این افضلیت از قرآن صریح ظاهر است ، قوله تعالی : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۲) و در تفسیر این اتمام مروی است که : (اِتِّمَامُهَا أَنْ تَحْرِمَ بَعْدَهَا مِنْ دَوِيرِهِ أَهْلُكُمْ) .

۱- چون بخش متعه الحج جداگانه چاپ شد ، مناسب بود که به پیروی از مؤلف (رحمه الله) مطالب “ تحفه اثنا عشریه “ قبل از پاسخ مؤلف به صورت کامل آورده شود تا دسترسی به آن ممکن باشد ، لذا این چهار صفحه در قلاب افزوده شد .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

و بعد از این آیه میفرماید : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ) (۱) و بر تمتع هدی واجب ساخته ، نه بر مفرد .

پس صریح معلوم شد که در تمتع نقصانی هست که منجر به هدی میشود ؛ زیرا که به استقرای شریعت بالقطع معلوم است که در حج هدی واجب نمیشود مگر به جهت قصور ، و مع هذا تمتع و قران هم جایز است . و از (۲) حدیث اختیار فرمودن آن حضرت [(صلی الله علیه و آله و سلم)] افراد را بر تمتع و قران ، صریح دلیل افضلیت افراد است ؛ زیرا که آن حضرت [(صلی الله علیه و آله و سلم)] در حجه الوداع ، افراد حج فرمود ، و در عمره القضاء و عمره جعرا نه افراد عمره نمود ، و با وجود فرصت یافتن در عمره جعرا نه حج نگذارد ، و به مدینه منوره رجوع فرمود .

و از راه عقل نیز افضلیت افراد هر یک از حج و عمره معلوم میشود که : احرام هر یک و سفر برای ادای هر یک چون جدا جدا باشد ، تضاعف حسنات حاصل خواهد شد ، چنانچه در استحباب وضو برای هر نماز ، و رفتن به مسجد برای هر نماز ذکر کرده اند .

و آنچه عمر از آن نهی کرده و آن را تجویز ننموده متعه الحج به معنای دیگر است ، یعنی : فسخ حج به سوی عمره و خروج از احرام حج به افعال عمره بی عذر ؛ و بر همین است اجماع امت که این متعه الحج بلاعذر حرام است و جایز نیست .

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- ظاهراً (از) زائد است .

آری ؛ آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم این فسخ را از اصحاب خود بنا بر مصلحتی کنانیده بود ، و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود که عمره را در اشهر حج [از] (۱) أفجر فجور میدانستند و میگفتند :

إذا عفا الأثر ، وبراء الدرّ (۲) ، وانسلخ الصفر . . حلّت العمره لمن اعتمر .

لیکن آن فسخ مخصوص بود به همان زمان ، دیگران را جایز نیست که فسخ کنند به غیر عذر .

و این تخصیص به روایت ابوذر و دیگر صحابه ثابت است .

أخرج مسلم ، عن أبي ذرّ ، أنه قال : كانت المتعه في الحج لأصحاب محمد [صلی الله علیه وآله وسلم] خاصّه .

وأخرج النسائي ، عن حارث بن هلال (۳) ، قال :

قلت : يا رسول الله ! فسخ الحج لنا خاصّه أم للناس عامّه ؟ < ۱۲۶۳ > قال : بل لنا خاصّه .

قال النووي - في شرح مسلم - قال المازري : اختلف في المتعه التي نهى عنها عمر في الحج ؛ فقليل : فسخ الحج إلى العمره .

۱- زیاده از مصدر .

۲- در مصدر (الدبر) .

۳- در مصدر (بلال) .

وقال القاضي عياض : ظاهر حديث جابر وعمران بن حصين وأبي موسى : أن المتعه التي اختلفوا فيها إنما هي فسخ الحج إلى العمره ، قال : ولهذا كان عمر ... يضرب الناس عليها ، ولا يضربهم على مجرد التمتع - أي العمره - في أشهر الحج .
و آنچه از عمر نقل کرده اند که أنه قال : (أنا أنهى عنهما) .

معنایش همین است که نهی من در دل‌های شما تأثیر بسیار دارد زیرا که خلیفه و قتم ، و در امور دینی تشدد من معلوم شما است ، نباید که در این هر دو امر تساهل ورزید .

و در حقیقت نهی از این هر دو در قرآن نازل است ، و خود پیغمبر [(صلی الله علیه وآله)] فرموده [است ، امّا قرآن] قوله تعالى : (فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ) (۱) ، و قوله تعالى : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ) (۲) .

لیکن فساق و عوام الناس نهی قرآنی و احکام حدیث را چه به خاطر می‌آرند؟! اینجا احکام سلطانی میباید ، و لهذا گفته اند :
(إن السلطان يزع أكثر مما يزع القرآن) . پس اضافه نهی به سوی خود برای این نکته است [(۳)] .

۱- المؤمنون (۲۳) : ۷ ، المعراج (۷۰) : ۳۱ .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۳- پایان زیاده منقول از تحفه اثنا عشریه : ۳۰۲ - ۳۰۵ .

روایات منع عمر از متعه الحج

اما آنچه گفته : اما متعه الحج که به معنای تمتع است ، یعنی عمره کردن همراه حج در یک سفر در اشهر الحج بی آنکه به خانه خود رجوع کند ؛ پس هرگز عمر ... از آن منع نکرده .

پس بدان که حسب افادات و روایات اکابر محققین و ائمه محدثین اهل سنت ظاهر و واضح و محقق و ثابت است که : خلافت مآب از تمتع - یعنی عمره کردن در اشهر حج - منع نموده و نهی از آن کرده ؛ پس انکار منع عمر از آن کذب محض و دروغ بی فروغ ناشی از مزید عجز و حیرانی است .

سابقاً دانستی که در روایت ابوجعفر طبری - که خود والد ماجد مخاطب آن را در "ازاله الخفا" وارد فرموده ، و اثبات فضل عمر به آن خواسته - مذکور است که عمران بن سواده به عمر گفت :

ذکروا أنک حرمت المتعه فی أشهر الحج ، وهی حلال لم یحرّمها رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم ولا أبو بکر (۱) .

و عمر در جواب آن گفته : (أجل) (۲) ؛ پس به اعتراف و تصریح عمر ظاهر شد که او متعه را در اشهر حج حرام ساخته .

۱- ازاله الخفاء ۲ / ۲۰۵ ، و مراجعه شود به : تاریخ طبری ۳ / ۲۹۰ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۲ / ۱۲۱ ، بحار الأنوار ۳۰ / ۶۱۹ ، الغدير ۶ / ۲۱۳ .

۲- کلمه : (أجل) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

و عجب که مخاطب تکذیب خلافت مآب هم به تکذیب اهل حق مینماید! و از تفضیح و تقبیح پیشوایان خود نمیهراسد!

و بالفرض اگر خلافت مآب در این اعتراف کاذب هم بود، چون بعد این اعتراف وجه تحریم آن بیان کرده، دعوی اصابه خود در آن نمود، باز هم تحریم او متعه را در اشهر حج ثابت میشود، و تقبیح دو بالا میشود که هم کذب و دروغ خلافت مآب ثابت میشود، و هم تحریم تمتع واضح میگردد!!

پس در صورت تکذیب خلافت مآب - در اعتراف به تحریم تمتع - نیز مطلوب حاصل، و بر مخاطب شعر مشهور صادق:

آنچه دانا کند، نادان * لیک بعد از خرابی بسیار و ملاعلی متقی در "کنز العمال" آورده:

عن سعید بن المسیب: < ۱۲۶۴ > أن عمر بن الخطاب نهى عن المتعه فى أشهر الحجّ، وقال: فعلتها مع رسول الله صلى الله عليه وآله [وسلم وأنا أنهى عنها، وذلك أن أحدكم يأتي من أفق من الآفاق شعناً نصباً معتمراً فى أشهر الحجّ، وإنما شعته ونصبه وتلبيته فى عمرته، ثمّ يقدم فيطوف بالبیت، ويحلّ، ويلبس، ويتطيّب، ويقع على أهله - إن كانوا معه - حتى إذا كان يوم الترويه أهلّ بالحجّ وخرج إلى منى يلبى بحجه لا- شعث ولا نصب ولا تلبيه إلا يوماً، والحجّ أفضل من العمره . . لو خَلينا بينهم وبين هذا لعانقوهنّ

تحت الأراك! مع أن أهل البيت ليس لهم ضرع ولا زرع ، وإئتما ربيعهم فيمن يطرأ عليهم .

حل . . . أي رواه أبو نعيم في الحلية . [حم . خ . م . ن . ق .] [(۱)] .

از این روایت صراحتاً واضح است که به تصریح ابن مسیب ، عمر بن الخطاب از متعه در اشهر حج نهی فرموده ، و گفته که :
به تحقیق که کردم من متعه الحج را با جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و من منع میکنم از آن .

و در توجیه این نهی وجهی خرسی و تخمینی که فساد و بطلان آن ظاهر و واضح است بیان کرده .

پس از این روایت چند امر متحقق شد :

اول : آنکه از تصریح سعید بن المسیب ظاهر و واضح گشت که : عمر بن الخطاب نهی کرد از متعه در اشهر حج .

و اگر کسی بگوید که : این نهی تنزیهی بود نه تحریمی .

پس اولاً : استدلال اهل سنت به روایات نهی عن المتعه بر تحریم متعه نسا ، بر هم میخورد و از پا در میآید !

۱- الزیاده من المصدر . [الف] الفصل الثالث من الباب الثانی فی وجوه الحجّ وفسخه [من] کتاب الحجّ ، من حرف الحاء المهمله . [کنز العمال ۵ / ۱۶۴] .

و ثانیاً: روایت طبری مشتمل بر لفظ: (إِنَّكَ حَرَمْتَ) و غیر آن، ردّ این توجیه غیر وجه مینماید.

و ثالثاً: بر تقدیر تسلیم، نهی تنزیهی نیز برای اثبات طعنِ ابتداع فی الدین کافی است؛ چه امری که به فعل و قول جناب رسالتّمآب (صلی الله علیه و آله وسلم) ثابت باشد، آن را - از پیش خود به وجه واهی - مکروه ساختن نیز بدعت صریح و ضلال قبیح است.

دوم: آنکه از قول خود عمر: (فعلتها مع رسول الله [صلی الله علیه و آله وسلم]) [وَأَنَا أَنهَى عَنْهَا] ظاهر است که عمر با وصف اعتراف به فعل متعه الحجّ با حضرت جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گفته که: (من نهی میکنم از آن)

و این عبارت صریح است در آنکه عمر از متعه الحجّ، یعنی عمره کردن دز اشهر حج - خلافاً لله ورسوله - نهی کرده.

سبحان الله! خلافت مآب به این جسارت و تهوّر و این مبالغه و تکبیر ندای بلند به نهی متعه الحجّ میدهد، و نهی خود را مقابل سنت نبوی میگرداند، و مخاطب - رجماً بالغیب و سترّاً للعیب - انکار از منع او دارد و شرم نمیآورد.

سوم: آنکه: (وذلك أن أحدكم يأتي . . . إلى آخره) صریح است در آنکه این نهی عمر از متعه الحجّ مبنی بر محض رأی و تخرّص و تخمین بود، و مستمسکی در این باب از سنت و کتاب نداشت؛ و این دلالت - قطع نظر از

آنکه پر واضح است - حسب افاده ابن القیم که گذشت (۱) به کمال وضوح ظاهر است .

و در “ صحیح ترمذی ” در باب (ما جاء فی الحج والعمرة) مذکور است :

حدَّثنا قتيبة بن سعيد ، عن مالك بن أنس ، عن ابن شهاب ، عن محمد بن عبد الله بن الحارث بن نوفل : أنه سمع سعد بن أبي وقاص والضحاك بن قيس ، وهما يذكران التمتع بالعمرة إلى الحج ، فقال الضحاك بن قيس : لا يصنع ذلك إلا من جهل أمر الله تعالى !

فقال سعد : بئس ما قلت يا ابن أخي ! فقال الضحاك : فإن عمر [بن] [(۲) الخطاب قد < ۱۲۶۵ > نهى [عن] [(۳) ذلك ، فقال سعد : قد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وصنعناها معه .

هذا حديث صحيح (۴) .

و در “ سنن نسائی ” مذکور است :

۱- حيث قال : ويدلّ على أنّ ذلك رأى محض .. إلى آخره . انظر : زاد المعاد ۲ / ۱۹۶ .

۲- الزيادة من المصدر .

۳- الزيادة من المصدر .

۴- [الف] صفحہ : ۱۴۴ / ۲۵۱ باب ما جاء فی الجمع بين الحج والعمرة من كتاب مناسك الحج . (۱۲) . [سنن ترمذی ۲ / ۱۵۹] .

أخبرنا قتيبه ، عن مالك ، عن ابن شهاب ، عن محمد بن عبد الله ابن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب : أنه حدّثه : أنه سمع سعد بن أبي وقاص والضحاك بن قيس - عام حجّ معاوية بن [أبي] (۱) سفیان - وهما يذکران التمتع بالعمرة إلى الحجّ ، فقال الضحاك : لا يصنع ذلك إلا من جهل أمر الله .

فقال سعد : بئس ما قلت يا ابن أخي !

قال الضحاك : فإن عمر بن الخطاب نهى عن ذلك .

قال سعد : قد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وصنعناها معه (۲) .

از این روایت صراحتاً ظاهر است که : عمر نهی از تمتع نموده ، و هرگز حمل آن بر فسخ حج نتوان کرد ؛ چه :

اولاً-: لفظ : (التمتع بالعمرة إلى الحجّ) در آن صراحتاً مذکور است ، و مراد از تمتع - به تصریح مخاطب در همین قول - عمره کردن است همراه حج در یک سفر در اشهر الحج بی آنکه به خانه خود رجوع کند حیث قال :

اما متعه الحجّ که به معنای تمتع است ، یعنی عمره کردن همراه حج در یک سفر در اشهر الحج بی آنکه به خانه خود رجوع کند ... الی آخر .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [الف] التمتع من کتاب مناسک الحجّ . (۱۲) . [سنن نسائی ۵ / ۱۵۲] .

و هرگاه صرف (تَمَتَّعَ) محمول بر عمره در اشهر حج باشد ، لفظ (تَمَتَّعَ) مقید بالعمره إلى الحج چگونه محمول بر این معنا نخواهد شد؟!

و ثانیاً: ایراد ترمذی این روایت را در باب (ما جاء فی الجمع بین الحج والعمره) صریح است در آنکه این روایت در باب تَمَتَّعَ است نه فسخ (۱) حج .

و نسائی نیز آن را در ضمن احادیث دالّه بر تَمَتَّعَ ذکر کرده .

سوم: آنکه قول سعد: (قد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم) نص صریح است بر آنکه مراد از این متعه فسخ حج نیست ؛ زیرا که قطعاً و حتماً جناب رسالتّمآب (صلی الله علیه وآله وسلم) فسخ حج را به عمل نیاورده ، پس لابد که مراد از آن تَمَتَّعَ یعنی فعل عمره در اشهر حج باشد ، و قول ضحاک بن قیس: (لا- يصنع ذلك إلا من جهل أمر الله) دلیل صریح است بر آنکه نهی عمر ، دلیل تحریم تَمَتَّعَ است ؛ و اگر محمول بر اولویت میبود ، این تشنیع شنیع و جهی نداشت .

و نیز در “ صحیح ترمذی ” مذکور است :

حدّثنا عبد بن حمید ، أخبرني يعقوب بن إبراهيم بن سعد ، (نا) أبي ، عن صالح بن كيسان ، عن ابن شهاب : أن سالم بن عبد الله حدّثه : أنه سمع رجلاً من أهل الشام وهو يسأل عبد الله بن عمر

۱- در [الف] اشتباهاً: (نسخ) آمده است .

عن التمتع بالعمرة إلى الحج ، فقال عبد الله بن عمر : هي حلال ، فقال الشامي : إن أباك قد نهى عنها ! فقال عبد الله بن عمر : رأيت إن كان أبي نهى عنها وصنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، أمر أبي يتبع أم أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ؟ ! فقال الرجل : بل أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

فقال : لقد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

هذا حديث حسن صحيح (۱).

این روایت هم دلیل صریح است بر آنکه : عمر بن الخطاب از تمتع - یعنی عمره در اشهر حج - نهی نموده به چند وجه :

اول : آنکه در آن سؤال از تمتع به عمره إلى الحج است ، و معنای تمتع به تصریح مخاطب همین عمره در اشهر حج است کما ذکر .

دوم : آنکه گفت ابن عمر : (وصنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم) صریح است در آنکه : مراد از تمتع در این روایت همین عمره در اشهر حج است ؛ چه فسخ (۲) حج را آن حضرت قطعاً به عمل نیاورده . < ۱۲۶۶ > سوم : آنکه قول ابن عمر : (لقد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم) نص است بر عدم اراده فسخ (۳) حج ، کما علمت .

۱- سنن ترمذی ۲ / ۱۵۹ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (نسخ) آمده است .

۳- در [الف] اشتبهاً : (نسخ) آمده است .

و ایراد ترمذی این روایت را در (باب ما جاء فی الجمع بین الحجّ والعمره) نیز دلیل صریح است بر آنکه مراد از تمتّع، فسخ حج (۱) نیست.

و مقابله کردن مرد شامی نهی خلافت مآب را به تجویز و تحلیل سلیل آن مقتدای جلیل [!] از ادلّ دلیل بر اراده تحریم مقابل تحلیل است.

و همچنین عدم ردّ آن سلاله خلافت بر مقابله شامی و نگفتن این معنا که: (چرا تو نهی پدر مرا مقابل و معارض تحلیل من میگردانی؟ و نمیدانی که غرض او نهی اولویت بود). دلیل صریح است بر آنکه: غرض خلافت مآب تحریم بود.

و کیف لا- که تحریم تمتّع به اعتراف خود خلافت مآب ثابت [است]، کما فی روایه الطبری (۲)، پس چگونه فرزند ارجمندشان به مرام آن عالی مقام وانرسیده، مثل مسؤلین و مأولین متأخرین، تأویل الکلام بما لا یرضی قائله، و توجیه القول بما لیس هو قابله میفرمود، و خود را در کشمکش مؤاخذه و تفضیح میانداخت؛ لهذا ناچار آن سلاله الأطیاب [!] از این تأویل ناصواب اعراض فرموده، و مقابله شامی را تسلیم کرد و ردّ بر آن ننمود، بلکه به قول خود: (أمر أبی یّتبّع أم أمر رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم)؟! تأیید و

۱- در [الف] اشتهاً: (حج نسخ) آمده است.

۲- مراجعه شود به: تاریخ طبری ۳ / ۲۹۰.

تصویب مقابله شامی و فهم او نمود ، و خود هم نهی والد بزرگوار خود را مقابل امر سرور اخیار صلی الله علیه وآله الأطهار گردانید .

و نسائی در “ صحیح ” خود گفته :

أخبرنا محمد بن علی بن الحسن بن شقیق ، قال : حدّثنا ، أبی قال : أخبرنا أبو حمزه ، عن مطرف ، عن سلمه بن كهیل ، عن طاوس ، عن ابن عباس ، قال : سمعت عمر يقول : والله إنی لأنهاكم عن المتعه ، وإنها لفی كتاب الله ، ولقد فعلها رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم ، یعنی العمره بالحجّ (۱) .

از این روایت ظاهر است که : خلافت مآب قسم خدا یاد کرده ، گفته که : به درستی که من هر آینه منع میکنم شما را از متعه ، و به درستی که آن هر آینه در کتاب خداست و هر آینه به تحقیق که کرده است آن را رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلّم) . و پر ظاهر است که مراد خلافت مآب از این متعه ، متعه الحجّ به معنای تمتّع است ، کما یدلّ علیه قوله : یعنی العمره بالحجّ .

و نیز ایراد نسائی آن را در تحت عنوان (تمتّع) دلیل صریح بر آن است . و نیز اعتراف خلافت مآب به بودن آن در کتاب خدا ، و کردن حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلّم) آن را بر این اراده دلالت صریحه دارد .

۱- [الف] التمتع من كتاب مناسك الحجّ . (۱۲) . [سنن نسائی ۵ / ۱۵۳] .

پس کمال عجب است که خلافت مآب به این تأکید نهی خود از تمتع ظاهر میسازد که قسم شرعی بر آن یاد میکند ، و مخاطب بی محابا انکار منع او مینماید .

و غایت جسارت خلافت مآب و مزید بی مبالاتی حضرتش قابل تماشا است که خودش اعتراف میکند به آنکه متعه در کتاب خدا ثابت است و جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را به فعل آورده ، و باز بی بیان عذری نهی از آن میکند !

و در “ صحیح بخاری ” مذکور است :

حدَّثنا محمد بن يوسف ، قال : حدَّثنا سفیان ، عن قیس بن مسلم ، عن طارق بن شهاب ، عن أبي موسى ، قال : بعثني النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى قومي باليمن ، فجئت وهو بالبطحاء ، فقال : بما أهملت ؟ فقلت : أهملت كإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم . قال : هل معك من هدى ؟ < ۱۲۶۷ > قلت : لا ، فأمرني أن أطوف بالبيت ، فطفت بالبيت وبالصفا وبالمره ، ثم أمرني فأحللت ، فأتيت امراه من قومي فمشطتني ، وغسيت رأسي (۱) ، فقدم عمر فقال : إن نأخذ بكتاب الله فإنه يأمرنا بالتمام ،

۱- وفي غير واحد من المصادر هنا زيادة لم يرض البخاري بذكرها ، وسيدكرها المؤلف (رحمه الله) ، ولكننا رأينا الرواية هنا ناقصة بتراء بدونها ، وهي : قول أبي موسى : فكنت أفتى الناس بذلك في إماره أبي بكر وإماره عمر ، فإني لقائم بالموسم إذ جاءني رجل فقال : إنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين في شأن النسك ! قلت : يا أيها الناس ! من كنا أفتينا به بشيء فليتد ، فإن أمير المؤمنين قادم عليكم فائتموا به . . فلما قدم قلت : يا أمير المؤمنين ! ماذا الذي أحدث في شأن النسك ؟ قال : إن نأخذ بكتاب الله ، فإن الله تعالى قال : (وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) ، وإن نأخذ بسنة نبينا فإنه لم يحل حتى نحر الهدى . لاحظ : صحیح مسلم ۴ / ۴۵ ، مسند احمد ۱ / ۳۹ ، سنن النسائي ۵ / ۱۵۵ - ۱۵۴ ، السنن الكبرى ۲ / ۳۵۰ - ۳۴۹ ، كنز العمال ۵ / ۱۶۳ ، الدر المنثور ۱ / ۲۱۶ .

قال الله تعالى : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۱) وإن تأخذ بسنة النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فإنه لم يحلّ حتى نحر الهدى (۲) .

و مسلم هم در “ صحیح ” خود این روایت را به بسط آورده (۳) .

و ابن حجر در “ فتح الباری ” گفته :

قوله : (إن تأخذ بكتاب الله . .) إلى آخره محصل جواب عمر في منعه (۴) الناس من التحلل بالعمرة : أن كتاب الله دالّ على منع

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- [الف] باب من أهلّ في زمن النبي [صلى الله عليه وآله وسلم] [كإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب المناسك . [صحیح بخاری ۲ / ۱۴۹] .

۳- صحیح مسلم ۴ / ۴۵ .

۴- در [الف] اشتبهاً : (منعه) آمده است .

التحلل لأمره بالإتمام ، فيقتضى استمرار الإحرام إلى فراغ الحج ، وإن سنه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أيضاً دأله على ذلك ؛ لأنه لم يحلّ حتى بلغ الهدى محلّه .

لكن الجواب عن ذلك ما أجاب به هو صلى الله عليه [وآله] وسلم حيث قال : « ولولا أن معى الهدى لأحللت » ، فدلّ على جواز الإحلال لمن لم يكن معه هدى . وتبين من مجموع ما جاء عن عمر في ذلك أنه منع منه سداً للذريعة (۱) .

از این عبارت ظاهر است که ابن حجر عسقلانی این روایت را بر منع عمر تحلل را به عمره حمل کرده ، و این منع را به او قطعاً نسبت نموده ، و ظاهر است که منع تحلل به عمره همان منع تمتع است که مخاطب منع آن را منع کرده ، انکار شدید از آن نموده ؛ پس منع منع مخاطب منبع ، منع امام رفیع - که در حقیقت بدعت شنیع و جسارت فظیع است - به غایت وضوح متحقق گردید .

و نیز از این عبارت ظاهر است که : استدلال خلافت مآب بر این منع ممنوع نیز مخدوش و موهون و مجروح و مطعون است که خود جناب رسالت‌مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن جواب داده ، و جواز احلال به عمره برای کسی که سوق

۱- [الف] باب من أهلّ في زمن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم كإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب المناسك . (۱۲) . [فتح الباری ۳ / ۳۳۲] .

هدی نکرده ، بیان فرموده / پس تمسک خلافت مآب بر منع احلال ، غیر حلال باشد خواه این تمسک به زعمشان به کتاب باشد خواه به سنت / چه ظاهر است که هر استدلال که خلاف ارشاد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) باشد ، خواه آن استدلال به زعم مستدل به کتاب باشد خواه به سنت ، بلاریب باطل و مجنون (۱) و خرافه و جنون است !

و لله الحمد که از اینجا مزید انهماک خلافت مآب در باطل و نهایت وضوح و علو حق ظاهر میشود که حکم او و استدلال او به مثابه [ای] باطل است که خود ارشاد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) جواب آن داده .

و ابن حجر - که از معتقدان خاص خلافت مآب است - ناچار از عظمت شأن خلافت مآب نیاندیشیده ، اظهار حق نموده ، بطلان استدلالش ثابت ... (۲) ساخته !

و نیز از این عبارت ظاهر است که : منع خلافت مآب از احلال به عمره - یعنی حج تمتع - بر سبیل تحریم و حظر و حتم و جزم بود ، نه بر سبیل تنزیه و ترغیب و تحریص [بر] افراد / زیرا که ابن حجر عسقلانی مجرد ثبوت جواز احلال را موجب اختلال استدلال خلیفه با کمال گردانیده ، و ظاهر است

۱- در [الف] اشتبهاً : (مجنون) آمده است . مجنون : بی باکی ، شوخی ، هزل ، بی پروا بودن از قول و فعل . مراجعه شود به لغت نامه دهخدا .

۲- در [الف] به اندازه یک کلمه سفید است .

که اگر غرض خلیفه تحریم احلال نمیبود ، مجرد جواز احلال موجب ابطال این استدلال نمیشد .

وَأَمَّا (۱) اعتلال ابن حجر آخراً بأنه منع من الإحلال سداً للذریعه ؛ فهی شنیعه یا لها من شنیعه ؛ لأن مخالفه حکم الشریعه وإن کان سداً للذریعه جساره فظیعه ، وأیّ (۱۲۶۸) فظیعه !

و نیز بخاری در “ صحیح ” خود گفته :

باب التمتع علی عهد النبى صلی الله علیه [وآله] وسلّم (۲) حدّثنا موسى بن إسماعیل قال : حدّثنا همام ، عن قتاده ، قال : حدّثنی مطرف ، عن عمران بن حصین قال : تمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم ونزل القرآن ، قال رجل برأیه ما شاء (۳) .

۱- در [الف] اشتبهاً اینجا : (ما) آمده است .

۲- لم یرد فی المصدر : (علی عهد النبى صلی الله علیه [وآله] وسلّم) . قال العینی : (باب التمتع علی عهد النبى صلی الله علیه [وآله] وسلّم) أى : هذا باب فی بیان من تمتع فی زمن النبى صلی الله علیه [وآله] وسلّم ، وهکذا هو فی روایه أبی ذر ، رضی الله تعالی عنه ، وفی روایه غیره : (باب التمتع) فقط ، وفی روایه بعضهم لفظ : (باب) مجرد بغیر ذکر ترجمه ، وكذا ذکره الإسماعیلی ، وروایه أبی ذر أولى . انظر : عمدہ القاری ۲۰۴ / ۹ .

۳- [الف] باب التمتع علی عهد النبى صلی الله علیه [وآله] وسلّم من کتاب المناسک . [صحیح بخاری ۱۵۳ / ۲] .

و در "صحیح نسائی" مسطور است :

أخبرنا إبراهيم بن يعقوب ، قال : حدّثنا عثمان بن عمر ، قال : حدّثنا إسماعيل بن مسلم ، عن محمد بن واسع ، عن مطرف ، قال : قال لي عمران بن حصين : إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قد تمتّع وتمتّعنا معه ، قال فيها قائل برأيه (۱) .

از این روایت ظاهر است که عمران عمدۀ الاعیان تمتّع خودشان را در عهد حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و نزول قرآن به آن نقل کرده ، بعد آن به طریق تعریض و تشنیع و تهجین و تعبیر تعبیر از خلافت مآب به (رجل) کرده ، مخالفت حکم او با سنت و کتاب ظاهر فرموده .

و ظاهر است که : مراد از تمتّع در این روایت ، عمره در اشهر حج است نه فسخ حج ، پس بحمد الله کذب شهادت مخاطب بر نفی منع خلافت مآب از تمتّع به نص روایت بخاری ظاهر و باهر شد .

عجب که مخاطب با این همه لاف و گراف رجوع به "صحیح بخاری" و امثال آن - که از مشاهیر کتب اهل خلاف است و خودش بر شهرت آن جابجا دم افتخار میزند - نیاورده ، چنین خرافات آغاز مینهد !

و هر چند دلالت روایت بخاری بر مطلوب پر ظاهر است ، و واضح که

۱- [الف] التمتّع من کتاب الحجّ . (۱۲) . [سنن نسائی ۵ / ۱۵۵] .

مراد عمران از رجل ، قائل : (إن الرجل ليهجر) است لا غير ، لكن چون بعض غير متفحصين ناواقفين راه ارتياب و تشكيك پيش گرفته اند ، و از تتبع و تفحص دگر كتب شايعه حديث مثل : “ صحيح مسلم ” و غيره حظي بر نداشته لهذا تحقيقات بعض اعظم شراح كه دفع اوهام واهيه و رفع شكوك باطله نمايد ذكر ميشود .

علامه ابن حجر عسقلاني - كه نبذی از محامد او بر زبان خود مخاطب شنیدی (۱) - در “ فتح الباری ” گفته :

قوله : (قال رجل برأيه ما شاء) وفي رواية أبي العلاء : (ارتاء كل امرء (۲) بعد ما شاء أن يرتأى) قائل ذلك هو عمران بن حصين ، ووهم من زعم أنه مطرف الراوى عنه ، لثبوت ذلك في رواية أبي رجا عن عمران كما ذكرته قبل .

وحكى الحميدى : أنه وقع في البخارى في رواية أبي رجا ، [عن عمران] (۳) : قال البخارى : يقال : إنه عمر . . أى الرجل الذى عناه عمران بن حصين . ولم أر هذا فى شىء من الطرق التى اتصلت لنا من البخارى ، لكن نقله الإسماعيلى عن البخارى كذلك ، فهو عمده الحميدى فى ذلك .

۱- مراجعه شود به تعريف بستان المحدثين : ۱۴۹ و ۱۷۱ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (أمر) آمده است .

۳- الزيادة من المصدر .

وبهذا جزم القرطبي والنووي . . وغيرهما ، وكان البخاري أشار بذلك إلى روايه الجريري عن مطرف ، فقال في آخره : (ارتأى رجل برأيه ما شاء) . يعني عمر .

كذا في الأصل أخرجه مسلم ، عن محمد بن حاتم ، عن وكيع ، عن الثوري ، عنه .

وقال ابن التين : يحتمل أن يريد عمر أو عثمان .

وأغرب الكرمانى فقال : ظاهر سياق كتاب البخارى أن المراد به عثمان ، وكأنه لقرب عهده بقصه عثمان مع على [(عليه السلام)] جزم بذلك وذلك غير لازم ، فقد سبقت قصه عمر مع أبى موسى فى ذلك ، ووقعت لمعاويه أيضاً مع سعد بن أبى وقاص - فى صحيح مسلم - قصه فى ذلك .

والأولى أن يفسر بعمر ، فإنه أول من نهى عنها ، وكان من بعده < ١٢٦٩ > كان تابعاً له فى ذلك ، ففى مسلم : إن ابن الزبير كان ينهى ، وابن عباس يأمر بها ، فسألوا جابراً ، فأشار إلى أن أول من نهى عنها عمر .

ثم فى حديث عمران هذا ما يُعكَّر (١) على عياض وغيره فى جزمهم أن المتعه التى نهى عنها عمر وعثمان هى فسخ الحجّ إلى

١- در [الف] اشتباهاً : (يعكى) آمده است .

العمره ، لا العمره التي يحجّ بعدها ، فإن في بعض طرقه عند مسلم التصريح بكونها متعه الحجّ ، وفي روايه له أيضاً : ان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم أعمار [بعض] (۱) أهله في العشر . وفي روايه له : جمع بين حجّ وعمره . ومراده التمتع المذكور ، وهو الجمع بينهما في عام واحد كما سيأتي - إن شاء الله تعالى - صريحاً في الباب بعده في حديث ابن عباس ، وقد تقدّم البحث [فيه] (۲) في حديث أبي موسى (۳) .

از این عبارت ظاهر است که : مراد عمران از رجل خلیفه ثانی است ، و کیف لا که حمیدی حکایت فرموده که : در “ صحیح بخاری ” به روایت ابی رجا تفسیر رجل به عمر واقع شده .

و استناد و اعتماد حمیدی در نقل این تفسیر از بخاری بر اسماعیلی است که او هم چنین نقل کرده .

و قرطبی و نووی و غیر ایشان نیز به این تفسیر جزم کرده اند .

و چگونه این تفسیر صحیح و درست نباشد که تصریح به این تفسیر در روایت جریری واقع شده که مسلم آن را در “ صحیح ” خود روایت کرده ، پس حتماً ثابت شد که مراد از (رجل) خلیفه ثانی است لا غیر .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- [الف] باب التمتع على عهد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب المناسك . (۱۲) . [فتح الباری ۳ / ۳۴۴] .

و ابن تین اگر چه بیچاره عثمان را به سوی این تشنیحِ شنیعِ عمران کشیده ، لکن از ذکر خلیفه ثانی - ولو احتمالاً مع تقدیمه - چاره نیافته .

و کرمانی نهایت کرم را در حق خلیفه ثانی مرعی داشته ، از افادات ائمه سابقین غفلت یا تغافل ساخته ، ثالث را حتماً به جای ثانی گذاشته ، اغراب را به غایت رسانیده !

و هر چند ذکر ابن تین عثمان را احتمالاً ، و ذکر کرمانی حتماً به ظاهر حمایت و صیانت ثانی مینماید ، لکن عند التأمّل اصلاً نفعی به مخالفین نمیرساند ، بلکه عثمان را هم همراه ثانی - به سبب طاعتِ ابتداعِ باطلِ آن تابعِ هوایِ نفسانی - رسوا میگرداند .

و نیز از عبارت ابن حجر ظاهر است که : مراد عمران همین است که خلیفه ثانی از متعه الحجّ نهی کرده ، و جزم قاضی عیاض و غیر ایشان - که نهی عمر مخصوص به فسخ حج بوده - باطل و مردود است ، و کیف لا که در بعض طرق روایت عمران نزد مسلم تصریح واقع شده به آنکه : این متعه منهیه خلافت مآب متعه الحجّ بوده ، و نیز دیگر روایات مسلم دلالت بر این معنا دارد .

و عینی در " عمده القاری " گفته :

قوله : (قال رجل برأيه) قال الكرمانی : ظاهر سياق هذا الكلام يقتضى أن يكون المراد به عثمان . . . ، وقال ابن الجوزی :

كأنه يريد عثمان . وقال ابن التين : يحتمل أن يكون أراد أبا بكر أو عمر أو عثمان . وفيه تأمل لا يخفى .

وقال النووى والقرطبى : يعنى عمر بن الخطاب . وحكى الحميدى : أنه وقع فى البخارى فى روايه [أبى] (١) رجا عن عمران . قال البخارى : يقال : إنه عمر أى الرجل [الذى] (٢) عنه عمران ابن حصين . قيل : الأولى أن يفسر بها عمر ، فإنه أول من نهى [عنها] (٣) ، وأمرًا من نهى بعده [فى] (٤) ذلك فهو تابع له . وقال عياض وغيره - جازمين بأن المتعه التى نهى عنها عمر وعثمان . . . - : هى فسخ الحج إلى العمره ، لا العمره التى الحج بعدها .

قلت : يرد عليهم ما جاء فى روايه مسلم - فى بعض طرقه - التصريح < ١٢٧٠ > بكونها متعه الحج ، وقد ذكرناه عن قريب . [وفى روايه له : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم أعمار بعض أهله فى العشر . [(٥) وفى روايه له] (٦) : جمع بين حج وعمره ، ومراده التمتع المذكور ، وهو الجمع بينهما فى عام واحد .

-
- ١- الزيادة من المصدر .
 - ٢- الزيادة من المصدر .
 - ٣- الزيادة من المصدر .
 - ٤- الزيادة من المصدر .
 - ٥- الزيادة من المصدر .
 - ٦- الزيادة من المصدر .

وَمَا يَسْتَفَادُ مِنْهُ وَقُوعُ الاجْتِهَادِ فِي الْأَحْكَامِ بَيْنَ الصَّحَابَةِ ، وَإِنْكَارُ بَعْضِ الْمُجْتَهِدِينَ عَلَى بَعْضٍ بِالنِّصِّ (۱) .

از این عبارت هم ظاهر و واضح است که : مراد عمران از (رجل) خلیفه ثانی است ؛ و مراد از (متعه) که عمر نهی از آن کرده ، متعه الحج است ، یعنی عمره در اشهر حج که بعد آن حج میشود ، و فسخ حج به عمره از این متعه الحج مراد نیست ، و جزم عیاض و غیره باطل و مردود و بعید از حزم است .

و در “ ارشاد الساری ” تصنیف قسطلانی در شرح روایت بخاری مسطور است :

(نزل القرآن) أی بجواز التمتع ، قال تعالى : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحِجِّ) (۲) ، (قال رجل) ، هو عمر بن الخطاب لا عثمان ؛ لأن عمر أول من نهى ، فكان من بعده تابعاً له في ذلك (۳) .

از این عبارت هم نهی عمر از تمتع - یعنی عمره کردن در اشهر حج - به غایت ظهور واضح است .

پس عجب که مخاطب نه بر “ صحیح بخاری ” نظری انداخته ، و نه از افادات عسقلانی و عینی و قسطلانی و دیگر ائمه و شراح محققین حظی

۱- [الف] باب التمتع على عهد النبي عليه [وآله] السلام من كتاب المناسك . (۱۲) . [عمدہ القاری ۹ / ۲۰۵] .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۳- ارشاد الساری ۳ / ۱۳۶ .

بر داشته ، بلامحابا زبان به انکار و ردّ ما هو فی غایه الوضوح والاشتهار و اساخته ! (۱) و نیز بخاری در “ صحیح ” خود در کتاب التفسیر در باب تفسیر قوله تعالی : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ) (۲) آورده :

عن عمران بن حصین ، قال : أنزلت آیه المتعه فی کتاب الله ، ففعلناها مع رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم ، ولم ينزل قرآن یحرّمه ، ولم ینه عنها حتّی مات ، قال رجل برأیه ما شاء (۳) .

این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه : قول عمر درباره تمتّع مخالف کتاب و سنت بود ؛ چه مراد از رجل عمر است - کما سبق .

و اگر نهی عمر محمول بر تنزیه میبود ، عمران (ولم ينزل قرآن یحرّمه) نمیگفت ؛ چه ذکر عدم نزول تحریم در قرآن منافی نهی عمر نمیشد ، و ردّ بر او صورت نمییست .

و نیز علامه قاضی القضاة محمود بن احمد العینی در “ عمده القاری ” در شرح حدیث نهی عثمان از متعه الحجّ و ردّ جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر او که الفاظش این است :

۱- یعنی : باز کرده .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۳- [الف] صفحه : ۲۵۵ ، باب قوله : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ) [البقره (۲) : ۱۹۶] من تفسیر سوره البقره من کتاب التفسیر . [صحیح بخاری ۵ / ۱۵۸] .

حدّثنا محمد بن بشار، قال : حدّثنا غندر، قال : حدّثنا شعبه، عن الحكم، عن علي بن حسين، عن مروان بن الحكم، قال : شهدت عثمان وعلياً [(عليه السلام)]، وعثمان ينهى عن المتعه وأن يجمع بينهما، فلمّا رأى ذلك علي [(عليه السلام)] أهلّ بهما : « لبيك بعمره وحجّه »، قال : « ما كنت لأدع سنه النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم بقول أحد » (١).

كفته :

فإن قلت : روى عن أبي ذر أنه قال : كانت متعه الحجّ لأصحاب محمد عليه [وآله] السلام خاصه، هو (٢) في صحيح مسلم .

قلت : قالوا : هذا قول صحابي مخالف للكتاب والسنة والإجماع وقول من هو خير منه ..

أمّا الكتاب ؛ فقولته تعالى : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحِجِّ) (٣)، وهذا عام ؛ وأجمع المسلمون على إباحه التمتع في جميع الأعصار، وإنما اختلفوا في فضله ..

١- [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك . [صحيح بخارى ٢ / ١٥٢ ، عمد القارى ٩ / ١٩٧ - ١٩٨] .

٢- لم يكن فى المصدر : (هو) .

٣- البقره (٢) : ١٩٦ .

وأما السَّيِّئَةُ فحديث سراقه : المتعه لنا خاصه أو هي للأبد ؟ قال : « بل هي للأبد » ، وحديث جابر المذكور [فى] (١) صحيح مسلم فى صفة الحج نحو هذا ، ومعناه : وأهل الجاهليه كانوا لا يجوزون (٢) [التمتع ولا يرون] (٣) العمره فى أشهر الحج فجوراً (٤) ، فبين النبى عليه [وآله] الصلاه والسلام ان الله قد شرع العمره فى أشهر الحج ، وجوز المتعه إلى يوم القيامه .

رواه سعيد بن منصور من قول طاووس ، وزاد فيه : فلما كان الإسلام < ١٢٧١ > أمر الناس أن يعتمروا فى أشهر الحج ، فدخلت العمره فى أشهر الحج إلى يوم القيامه ؛ وقد خالف أبا ذر على [(عليه السلام)] وسعد [وابن عباس] (٥) وابن عمر وعمران بن حصين . . وسائر الصحابه وسائر المسلمين .

قال عمران : تمتعنا مع رسول الله عليه [وآله] الصلاه والسلام ونزل فيه القرآن فلم يبينها عنه رسول الله عليه [وآله] الصلاه والسلام ولم ينسخها شىء ، فقال فيها رجل برأيه ماشاء . متفق عليه .

١- الزيادة من المصدر .

٢- فى المصدر : (لا يجيزون) .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- فى المصدر : (فجوزا) .

٥- الزيادة من المصدر .

وقال سعد بن أبي وقاص : فعلناها مع رسول الله عليه [وآله] الصلاه والسلام يعنى المتعه ، وهذا - يعنى الذى نهى عنها - يومئذ كافر بالعرش ، يعنى بيوت مكه . رواه مسلم (۱) .

فإن قلت : قد نهى عنها عمر وعثمان ومعاويه .

قلت : قالوا (۲) : قد أنكر عليهم علماء الصحابه وخالفوهم [فى فعلها] (۳) ، والحق مع المنكرين عليهم دونهم (۴) .

از این عبارت ظاهر است که : عمر و عثمان و معاویه هر سه نهی از متعه الحج کرده اند ، و علماء صحابه مخالفت با ایشان کرده اند و انکار بر ایشان نموده ، و حق با منکرین - یعنی طاعنین بر این اصحاب ثلاثه - است ، و حق با مطعونین نیست .

و این عبارت برای ردّ جمیع تأویلات و توجیهاات مزخرفه اسلاف و اخلاف سنیه کافی و وافى است که از آن به کمال صراحت ظاهر شد که : عمر

۱- وزاد فى المصدر : فإن قلت : روى أبو داود عن سعيد بن المسيب : أن رجلا من الصحابه أتى عمر . . . فشهد عنده أنه سمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ينهى عن المتعه قبل الحج . قلت : أجيب عن هذا بأنه حاله مخالفه للكتاب والسنة والاجماع ، كحديث أبي ذر ، بل هو أدنى حالا منه ، فإن فى اسناده مقالا .

۲- لم يرد فى المصدر : (قالوا) .

۳- الزيادة من المصدر .

۴- [الف] باب التمتع والإقران والإفراد بالحج . [عمده القارى ۹ / ۱۹۸ - ۱۹۹] .

و اتباعش مخالفت حق کرده اند در نهی متعه الحجّ و طاعنین شان برحق اند / پس بحمدالله حقیقت طعن اهل حق بر خلافت مآب به اکمل وجوه و اوضح طرق مبرهن گشت که مثل عینی عمدۀ الاعیان به عین بصیرت قبح حکم خلافت مآب دیده ، خط ابطال و ردّ بر آن کشیده .

و اگر حمل نهی ثانی و ثالث الأثافی - أعنی معاویه الجافی - بر تنزیه [و کراهت متعه الحجّ] و ترغیب [بر] افراد سمتی از جواز میداشت ، عینی - با آن همه تعصب و جزاف - چگونه تن به این اعتراف میداد ! و بر ملا - مخالفت این ثلاثه با حق و حقیقت طاعنین شان ظاهر مینمود .

و نیز حمل متعه الحجّ بر فسخ سمتی از جواز ندارد ، و مراد از متعه الحجّ در این عبارت همان تمتّع است ، یعنی عمره کردن در اشهر حج ، و فسخ هرگز مراد نمیتواند شد ، و قول عینی : (قلت : قالوا : هذا ..) إلى آخره نصّ واضح است بر آنکه مراد تمتّع است نه فسخ حج / زیرا که در این قول به قول حق تعالی : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحِجِّ) (۱) استدلال کرده [بر] مخالفت خصوصیت متعه الحجّ (۲) با کتاب ، و مراد از تمتّع در این آیه فسخ حج نیست قطعاً ، پس ظاهر شد که بحث در این مقام متعلق به عمره در اشهر حج است نه فسخ حج .

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- یعنی اختصاص متعه الحجّ به صحابه و عدم شمول آن نسبت به همه امت .

و نیز باید دانست که عینی مخالفت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سعد و ابن عمر و عمران بن حصین و سایر صحابه و سایر مسلمین با ابی ذر در ادعای خصوصیت متعه الحجّ ثابت ساخته ، و عند التحقیق گو نسبت این ادعا به حضرت ابی ذر محض افتراست ، لکن غرض (۱) آن است که ادعای این خصوصیت از هر کسی که واقع شده باشد حسب افاده عینی باطل محض و خلاف جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سعد و ابن عمر و عمران بن حصین و سایر صحابه و سایر مسلمین است پس نهی عمر نیز - که مماثل همین ادعاست (۲) - مخالف جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سعد و ابن عمر و عمران بن حصین و سایر صحابه و سایر مسلمین [است] . . . و کفی (۳) به ضلالا مبینا .

و در " صحیح مسلم " مسطور است :

حدّثنی زهیر بن حرب ، حدّثنا إسماعیل بن إبراهيم ، حدّثنا < ۱۲۷۲ > الجریری ، عن أبی العلاء ، عن مطرف ، قال : قال لی عمران بن حصین : إنی لأحدّثک بالحديث الیوم ینفعک الله به بعد الیوم ، واعلم أن رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم قد أعرطائفه من أهله فی العشر ، فلم تنزل آیه تنسخ ذلک ، ولم ینه عنه

۱- در [الف] اشتبهاً : (عرض) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (نیز) تکرار شده است .

۳- در [الف] (و کفی) خوانا نیست .

حَتَّى مَضَى لَوَجْهَهُ ، ارْتَأَى كُلَّ امْرَأٍ بَعْدَ مَا شَاءَ أَنْ يَرْتَأَى .

وَحَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ - كِلَاهِمَا - عَنْ وَكَيْعٍ ، حَدَّثَنَا سَفِيَّانٌ ، عَنْ الْجَرِيرِيِّ فِي هَذَا الْإِسْنَادِ .

وَقَالَ ابْنُ حَاتِمٍ - فِي رِوَايَتِهِ - : ارْتَأَى رَجُلٌ بَرَأْيَهُ مَا شَاءَ ، يَعْنِي عَمْرَ (۱) .

از این روایت هم ظاهر است که : نهی عمر از تمتع یعنی عمره کردن در اشهر حج بود ؛ زیرا که عمران بعد نقل اعمار آن حضرت طایفه [ای] از اهل خود را در عشر ، و ذکر عدم نزول آیه ناسخه آن و عدم منع آن سرور از آن ، فقره : (ارتأى كل امرء ..) إلى آخره گفته ، و ظاهر است که : غرض از آن تعریض و تشنیع بر حکم خلافت مآب است ، چنانچه در روایت ابوحاتم تصریح است به آن ، و اگر نهی خلافت مآب متعلق به تمتع نمیبود ، این فقره در اینجا مصرف نداشت .

و نیز در “ صحیح مسلم ” مسطور است :

حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مَعَاذٍ ، حَدَّثَنَا أَبِي ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حَمِيدِ بْنِ هَلَالٍ ، عَنْ مَطْرِفٍ ، قَالَ : قَالَ لِي عِمْرَانُ بْنُ حَصِينٍ : أَحَدَّثَكَ حَدِيثًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَنْفَعَكَ بِهِ ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ جَمَعَ بَيْنَ حَجَّةٍ وَعَمْرَةٍ ، ثُمَّ إِنَّهُ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ حَتَّى مَاتَ ، وَلَمْ يَنْزَلْ فِيهِ قُرْآنٌ يَحْرَمُهُ .

وقد كان يُسَلِّمُ عليَّ حتَّى اکتوت ، فترکت ، ثم ترکت الکئی فعاد (۱) .

و نووی در “ شرح صحیح مسلم ” گفته :

و معنی الحدیث : آن عمران بن الحصین کانت به بواسیر ، و کان یصبر علی ألمها ، و کانت الملائکه تسلّم علیه فاکتوی ، فانقطع سلامهم .. فترک الکئی فعاد سلامهم علیه (۲) .

از این روایت ظاهر است که : عمران بن حصین جمع در حج و عمره از جناب رسالت‌مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده ، و به عدم نهی آن حضرت از آن تا وفات و عدم نزول قرآن به تحریم آن تصریح کرده ؛ و چون این معنا مثبت مزید شناعت حکم خلافت مآب بود به مفاد : (آخر الداء الکئی) (۳) حدیث کئی و

۱- صحیح مسلم ۴ / ۴۷ .

۲- [الف] باب جواز التمتع من کتاب الحج . [شرح مسلم نووی ۸ / ۲۰۶] .

۳- قال الجوهری : (کوی) الکئی معروف ، وقد کویته فاکتوی هو ، ويقال : (آخر الداء الکئی) ، ولا تقل : آخر الداء الکئی . (الصحاح ۶ / ۲۴۷۷ - ۲۴۷۸ ، وقریب منه : ترتیب إصلاح المنطق لابن السکیت الاهیازی : ۳۲۷) . هذا هو المشهور فی کتب اللغه . ولكن الشيخ الطوسی (رحمه الله) قال - فی قوله تعالی : (فَتَّكْوِي) - : فالکئی إصاق الشئ الحارّ بالعضو من البدن ، ومنه قولهم : (آخر الداء الکئی) لغلظ أمره كقطع العضو إذا عظم فساده ، تقول : کواه یکویه کيأ واکتوی اکتواءً . انظر : التبيان ۵ / ۲۱۳ - ۲۱۲ . وقال العجلونی : والمشهور - كما قال العسقلانی - فی أمثله العرب : (آخر الداء الکئی) والمعنى : آخر الشفاء من الداء الکئی . راجع : كشف الخفاء ۱ / ۱۵ .

تسلیم ملائکه بر خود نقل کرده تا مزید وثوق کلام متانت نظامش بر انام ثابت و لائح گردد ، و معتقدین جلالت و عظمت خلافت مآب هم به سبب ادراک این معنا که عمران با این جلالت شأن - که ملائکه معصومین بر او سلام میکردند - ردّ حکم خلافت مآب کرده ، بطلان آن ثابت نموده ، از اسراع و ایضاع در فیافی ضلالت و بدعت عنان کشند .

و ذکر عمران عدم نزول تحریم جمع بین الحجّ و العمره در قرآن [را] برهان واضح است بر آنکه خلافت مآب تحریم این جمع خلافاً للشرع نموده ، فتأویل النهی بالتنزیه ممّالا یرضی به إلاّ أعفک (۱) سفیه ، فإنه محض تخدیع و تمویه .

و هر چند جلالت شأن عمران محتاج به بیان نیست و خودش اظهار آن به ابلغ وجوه کرده ، لکن بنا بر مزید توضیح بعضی دیگر عبارات هم که مثبت غایت عظمت اوست نقل کرده میشود .

در “استیعاب” در ترجمه عمران بن حصین مذکور است :

وکان عمران بن حصین من فضلاء الصحابه وفقهائهم ، یقول

۱- أعفک : أحمق . انظر : کتاب العین ۱ / ۲۰۶ ، الصحاح ۴ / ۱۶۰۰ . . . وغیرهما .

عنه أهل البصره : إنه كان يرى الحفظه ، وكانت تكلمه حتى اکتوى .

قال محمد بن سيرين : أفضل من تولّى (١) البصره من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم عمران بن حصين وأبو بكره ، سكن عمران بن حصين البصره ، ومات بها سنه اثنتين وخمسين فى خلافه معاويه ، روى < ١٢٧٣ > عنه جماعه من تابعى أهل البصره والكوفه (٢) .

و ابن حجر عسقلانى در " اصابه " در ترجمه عمران بن حصين گفته :

وأخرج الطبرانى ، وابن منده - بسند صحيح - ، عن ابن سيرين ، قال : لم يكن يقمّ على عمران أحد من الصحابه ممن نزل البصره . وقال أبو عمر : كان من فضلاء الصحابه وفقهائهم ، يقول عنه أهل البصره : إنه كان يرى الحفظه ، وكانت تكلمه حتى اکتوى .

وأخرج الحديث ابن أبى أسامه من طريق هشام ، عن الحسن ، عن عمران : أنه اشتكى (٣) بطنه ، فلبث زماناً طويلاً ، فدخل عليه رجل فذكر قصه (٤) ، فقال : إن أحبّ ذلك إلىّ أحبّه إلى الله . قال : حتى اکتوى قبل وفاته بسنتين ، وكان يسلم عليه فلما اکتوى فقده ، ثم عاد إليه .

١- فى المصدر : (نزل) .

٢- [الف] صفحه : ١١٠ / ٢١٤ . [الاستيعاب ٣ / ١٢٠٨] .

٣- فى المصدر : (شق) .

٤- فى المصدر : (قصته) .

وقال ابن سيرين : أفضل من نزل البصره من الصحابه عمران وأبو بكره .

وكان الحسن [يحلف] (۱) إنه ما قدم البصره والبرّ (۲) خير لهم من عمران . أخرجه [أحمد] (۳) في الزهد ، عن سفيان قال : كان الحسن يقول نحوه ، وكان قد اعتزل الفتنة فلم يقاتل فيها .

وقال أبو نعيم : كان مجاب الدعوه .

وقال الدارمي : حدّثنا سليمان بن حرب ، حدّثنا أبو هلال ، حدّثنا قتاده ، عن مطرف ، قال عمران بن حصين : إني محدّثك بحديث أنه كان يسلم عليّ ، وان ابن زياد أمرني فاكثويت ، فاحتبس عني حتّى ذهب أثر الكوى .. (۴) فذكر الحديث (۵) .

و ابن القيّم در “ زاد المعاد ” تصریح کرده است به آنکه عمران بن حصین اعظم است از عثمان (۶) .

و نیز مسلم در “ صحیح ” خود گفته :

۱- الزیاده من المصدر .

۲- فی المصدر : (والسرو) .

۳- الزیاده من المصدر .

۴- فی المصدر : (الكئی) .

۵- [الف] جلد ثانی ۳۴۷۹ . [الاصابه ۴ / ۵۸۵ - ۵۸۶] .

۶- زاد المعاد ۲ / ۱۹۵ .

حدَّثنا محمد بن مثنى (۱)، وابن بشار، قال ابن مثنى (۲): حدَّثنا محمد بن جعفر، عن شعبه، عن قتاده، عن مطرف، قال: بعث إلى عمران بن حصين - في مرضه الذي توفي فيه - فقال: إني كنت محدثك بأحاديث لعل الله أن ينفعك بها بعدى، فإن عشتُ فاكنم عليّ، وإن متُّ فحدّث بها إن شئتُ؛ إنه قد سلّم عليّ، واعلم أن نبيّ الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم قد جمع بين حجّ وعمره، ثم لم ينزل فيها كتاب الله، ولم ينه عنها نبيّ الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم، قال رجل برأيه فيها ما شاء (۳).

از این روایت ظاهر است که عمران جمع بین الحجّ و العمره از جناب رسالت‌مآب (صلى الله عليه وآله وسلم) نقل کرده و به عدم نزول کتاب خلاف آن و عدم نهی آن حضرت از آن استدلال بر بقای این حکم نموده و نهی عمری را از آن، مخالف سنت و کتاب و خارج از صواب و انموده.

و نیز از آن ظاهر است که اظهار جواز جمع بین الحجّ و العمره، خلاف نهی خلافت مآب بود که عمران از روایت آن بر خود لرزیده، و از فساد

۱- فی المصدر: (المثنى).

۲- فی المصدر: (المثنى).

۳- [الف] صفحه: ۳۰۲، باب جواز التمتع من كتاب الحجّ. [صحيح مسلم ۴ / ۴۸].

مفسدین و عناد معاندین ترسیده ، امر به کتمان فرموده ، طریقه روافض پیش گرفته ، و سلامت خود از آفت منحصر در اخفا و ستر دانسته !

و نیز در “ صحیح مسلم ” مذکور است :

حدَّثنا إسحاق بن إبراهيم ، أخبرنا عيسى بن يونس ، حدَّثنا سعيد بن أبي عرويه (۱) ، عن قتاده ، عن مطرف بن عبد الله بن الشخير ، عن عمران بن الحصين قال : اعلم أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين حجِّ وعمره ، ثم لم ينزل فيها كتاب ولم ينهنا عنهما (۲) [رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم] (۳) ، قال فيها رجل برأيه ما شاء .

وحدَّثنا محمد بن مثنى (۴) ، حدَّثني عبد الصمد ، حدَّثنا همام ، حدَّثنا قتاده ، عن مطرف ، عن عمران بن حصين ، قال : تمَّعنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلَّم ولم ينزل فيه القرآن ، قال رجل فيها برأيه ما شاء (۵) .

و نیز در “ صحیح مسلم ” مذکور است :

۱- فی المصدر : (عروبه) .

۲- [الف] نسخه بدل : فيها .

۳- الزیاده من المصدر .

۴- فی المصدر : (المثنی) .

۵- صحیح مسلم ۴ / ۴۸ .

وحدَّثنا حامد بن عمر البكر اوى ، ومحمد بن أبى بكر < ۱۲۷۴ > المقدمى ، قالوا : حدَّثنا بشر بن المفضل ، أخبرنا عمران بن مسلم ، عن أبى رجاء ، قال : قال عمران بن حصين : نزلت آيه المتعه فى كتاب الله - يعنى متعه الحجّ - وأمرنا بها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم ثم لم تنزل آيه تنسخ آيه متعه الحجّ ، ولم ينه عنها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم حتّى مات ، قال رجل برأيه بعد ما شاء (۱) .

این روایات هم دلالت صریحه دارد بر آنکه خلافت مآب منع از تمتّع کرده .

و از اینجاست که نووی ناچار به دلالت این روایات بر این مطلوب اعتراف نموده ، چنانچه گفته :

قوله : عن عمران : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم أعمّر طائفه من أهله فى العشر ، فلم تنزل آيه تنسخ ذلك ، ولم ينه عنه حتّى مضى لوجهه .

وفى الروايه الأخرى : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم جمع بين حجّ وعمره ، ثم لم ينه عنه حتّى مات ، ولم ينزل فيه قرآن بحرمه (۲) .

۱- صحیح مسلم ۴ / ۴۸ .

۲- فى المصدر : (يحزّمه) .

وفى الروايه الأخرى نحوه ، ثم قال : قال رجل برأيه ما شاء . يعنى عمر بن الخطاب

وفى الروايه الأخرى : تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فلم ينزل فيه القرآن ، قال رجل برأيه ما شاء .

وفى الروايه الأخرى : تمتع وتمتعنا معه .

وفى الروايه الأخرى : نزلت آيه المتعه فى كتاب الله - يعنى متعه الحج - وأمرنا بها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

وهذه الروايات كلها متفقه على أن مراد عمران : أن التمتع بالعمرة إلى الحج جائز ، وكذلك القرآن .

وفيه التصريح بإنكاره على عمر بن الخطاب . . . منع (۱) التمتع (۲) .

از این عبارت ظاهر است که به تصریح نووی این روایات بالاتفاق دلالت دارد بر آنکه مراد عمران آن است که تمتع به عمره سوى حج جایز است ، و همچنین قرآن .

و عمران تصریح به انکار بر منع عمر از تمتع کرده / پس [منع] عمر از تمتع - به تصریح عمران صحابی جلیل الشأن که ملائکه بر او سلام میکردند - ثابت شد .

عجب که مخاطب ارشاد عمران را هذیان میدانند ! و بر ملا انکار این منع

۱- فى المصدر : (عن) بدل (منع) .

۲- شرح مسلم نووی ۸ / ۲۰۵ - ۲۰۶ .

مینماید ، و اصلاً از تتبع روایات بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابونعیم و افادات اصولیین مثل قاضی عضد و غیره و تحقیقات اعظم شراح مثل عسقلانی و عینی و قسطلانی و امثالشان بهره برنداشته ، آنچه خواسته بلا تدر و تأمل نگاشته ، به انکار و منع چنین منع مشهور ، ورع و امانت و صدق و دیانت و کمال تحقیق و اطلاع خود را به غایت مرتبه رسانیده !

و آنچه نووی بعد عبارت سابقه گفته :

و قد سبق تأویل فعل عمر أنه لم يُرد إبطال التمتع ، بل ترجیح الأفراد (۱).

پس جوابش آن است که بطلان تأویل منع عمر ، به حمل آن بر ترجیح افراد ، ظاهر البطلان و الفساد است ؛ چه این تأویل مصداق مثل مشهور است که : (گواه چیست ؟ مدعی سست) که خود خلافت مآب تحریم تمتع را قبول نموده و اعتراف به آن فرموده ، پس حالا دست و پا زدن نووی و امثال او نفعی نمیرساند ، و از کشمکش الزام و تفضیح وانمی رهند .

و نیز این تأویل علیل خلاف فهم عمران بن حصین است که او این نهی را بر تحریم حمل کرده ، ردّ بلیغ بر آن نموده .

کمال عجب است که عمران بن حصین - با این همه جلالت منزلت که اعظم و افضل از خلیفه ثالث بوده ، و به شرف اجابت دعوت هم مشرف ،

و ملائکه بر او سلام می‌کردند و هم کلام < ۱۲۷۵ > او بودند ! - مراد عمر [را] در نیافت ، و ملائکه هم در بین این سلام و کلام تنبیه او بر مراد خلافت مآب نکردند ! و نووی و غیر او به این مراد وارسیدند و به حقیقت امر متنبه گردیدند .

و ابن حزم در " محلی " در مبحث فسخ حج گفته :

واحتجوا - أيضا - بنهي عمر وعثمان عن ذلك .

[قال أبو محمد : (۱) وهذا حجة عليهم لا- لهم ؛ لأنه إن كان نهيهما حجة فقد صح عنهما النهي عن متعه الحج ، وهم يخالفونهما في ذلك .

حدّثنا أحمد بن محمد الطلمنكي ، حدّثنا ابن مفرح ، حدّثنا إبراهيم ابن أحمد بن فراس ، حدّثنا محمد بن علي بن زيد الصائغ ، حدّثنا سعيد بن منصور ، حدّثنا هشيم وحماد بن زيد ، قال هشيم : حدّثنا خالد - هو الحداء - وقال حماد : عن أيوب السجستاني - ثم اتفق أيوب وخالد كلاهما - ، عن أبي قلابه ، قال : قال عمر بن الخطاب : متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وأنا أنهى عنهما وأضرب عليهما .

هذا لفظ أيوب . وفي روايه خالد : أنا أنهى عنهما وأعاقب عليهما : متعه النساء ، ومتعه الحج .

[وبه إلى سعيد بن منصور ، (نا) هيثم ، (أنا) عبد الله بن عون ، عن القاسم بن محمد : أن عثمان نهى عن المتعه ، يعنى : متعه الحجّ] (١) .

وبه إلى سعيد بن منصور ، حدّثنا عبد الله بن وهب ، أخبرنا عمر بن الحارث ، عن عبد العزيز بن ثنيه ، عن أبيه : أن عثمان بن عفان سمع رجلا يهّل بعمره وحجّ ، فقال : علىّ بالمهّل ، فضربه وحلقه .

[قال أبو محمد :] (٢) والحال أنهم (٣) يخالفونهما ويجيزون المتعه حتّى أنها عند أبي حنيفة والشافعى أفضل من الأفراد ! فسبحان من جعل نهى عمر وعثمان عن فسخ الحجّ عمره (٤) حُجّه ، ولم يجعل نهيهما عن متعه الحجّ وضربهما عليه (٥) حُجّه ، إن هذا لعجب !

فإن قالوا : قد أباحها سعد بن أبي وقاص وغيره .

قلنا : قد أوجب فسخ الحجّ ابن عباس وغيره ، ولا فرق (٦) .

این عبارت به وجوه عديده دلالت دارد بر ردّ و ابطال انكار واهى مخاطب :

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- فى المصدر : (وهم) بدل : (والحال أنهم) .

٤- لم يكن فى المصدر : (عمره) .

٥- فى المصدر : (عليها) .

٦- المحلّى ١٠٦ / ٧ .

اول : آنکه از قول او : (لأنه إن كان نهيهما حجّه فقد صحّ عنهما النهي عن متعه الحجّ) ظاهر است که : مراد از متعه الحجّ غیر فسخ حج است ، و متعه الحجّ مغایر فسخ حج همین تمتّع است ، یعنی عمره کردن در اشهر حج .

دوم : آنکه قول او : (وهم يخالفونهما في ذلك) دلالت دارد بر آنکه فقهای سنیّه مخالفت شیخین در متعه الحجّ میکنند ، و به این مخالفتشان ابن حزم احتجاج بر عدم حجّیت نهیشان از فسخ حج کرده ؛ پس ثابت شد که مراد از متعه الحجّ ، تمتّع است (۱) نه فسخ حج (۲) .

و نیز واضح گردید که این نهی عمر و عثمان خلاف حق و صواب است که ناچار فقهای سنیّه هم مخالف آن برگزیدند و هیچ وجه آن را لایق توجیه ندیدند .

سوم : آنکه استدلال ابن حزم به روایت ابوقلابه ، قلب اولیای مخاطب را مکسور و حجت ادعای اهل حق را در کمال ظهور ساخته که از آن نهایت

۱- در [الف] اشتبهاً : (نیست) آمده است .

۲- حاصل مطلب آنکه : شیخین هم از متعه الحجّ نهی کردند و هم از فسخ حجّ ، فقهای عامه نهی آنها را در مورد فسخ حجّ پذیرفتند و آن را تحریم کردند ، ولی در مورد متعه الحجّ مخالفت شیخین نموده و آن را تجویز کردند . مؤلف (رحمه الله) از این مطلب ابن حزم چنین نتیجه میگیرد که : پس متعه الحجّ غیر فسخ حج است .

وضوح پیدا است که مراد عمر از متعه الحجّ در این قول تمتّع است نه فسخ حجّ؛ پس تأویل علیل مخاطب و تحاشی از منع خلافت مآب تمتّع را کذب بین است.

و چون در این قول اخبار عمر به (ضرب) فی لفظ و (عقاب) فی آخر بر متعه الحجّ مذکور است لهذا حمل این نهی بر تنزیه هم امکانی ندارد.

چهارم: آنکه قول او: (والحال أنهم يخالفونهما ويجيزون المتعه...) الی آخر صریح است در آنکه: مراد از این متعه الحجّ که ابن حزم اثبات مخالفت فقهای سنیّه با عمر و عثمان در آن میکند، همین تمتّع است مقابل افراد - که افضل است نزد شافعی و ابوحنیفه از افراد - و ظاهر است که: مقابل افراد، تمتّع است <۱۲۷۶> نه فسخ حجّ؛ پس این قول دلالت صریحه میکند بر آنکه مراد عمر از متعه الحجّ که نهی از آن کرده فسخ حجّ نیست، بلکه تمتّع است.

و نیز از آن صراحتاً واضح است که: نهی عمر و عثمان لایق تأویل و توجیه نیست که ناچار فقهای سنیّه مخالفت آن کردند، ورنه ظاهر است که اگر حمل آن بر تنزیه، و تنزیه ثانی و ثالث به آن امکانی میداشت، التزام مخالفت نمیکردند.

پنجم: آنکه قول او: (فسبحان من جعل...) الی آخر، ظاهر است در آنکه متعه الحجّ مقابل و مغایر فسخ حجّ است، و ابن حزم تعجب میکند از تناقض و تهافت فقهای سنیّه که به نهی ثانی و ثالث از فسخ حجّ تمسک و تشبث

مینمایند و آن را حجت و دلیل مذهب خود میسازند ، حال آنکه خودشان به نهی هر دو از متعه الحجّ الثفات نمیکنند ، و به سبب مزید ظهور بطلان و فساد آن وزنی برای آن نمیدهند و آن را حجت نمیگیرند .

ششم : آنکه از قول او : (وضربهما علیه) ظاهر است که عمر و عثمان هر دو بر ارتکاب متعه الحجّ مردم را میزدند ، و این دلیل واضح و برهان ساطع است بر آنکه عمر و عثمان هر دو حج تمّّع را ناجایز و حرام میدانستند که مرتکبین آن را میزدند . فساد آن وزنی برای آن نمیدهند و آن را حجت نمیگیرند .

هفتم : آنکه قول او : (فإن قالوا : قد أباحها سعد بن أبي وقاص ..) الی آخر صریح است در آنکه : عمر و عثمان اباحه متعه الحجّ به معنای تمّّع نمیکردند .

و مآل اضطرار فقهای سنیّه آن است که [در] اعتذار از مخالفت خود با ثانی و ثالث ، تشبّث به اباحه سعد و غیره نمایند ، و آن مردود است به ایجاب ابن عباس و غیره فسخ حج را .

بالجمله ؛ هیچ عاقلی تجویز نمیتواند کرد که امری که به کتاب خدا و سنت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ثابت باشد ، و اصحاب آن حضرت همراه آن حضرت به عمل آورده باشند ، و آن حضرت بر ترک آن غضبناک شده باشد ، و عایشه صدیقه سنیان ! بر تارکین آن دعا به دخول نار فرموده - کما سیجیء - ،

و خود آن حضرت تمنای آن فرموده باشد ، و رأس و رئیس اهل بیت (علیهم السلام) آن را به عمل آورده ، و موافقت آن با کتاب و سنت بیان فرموده ، و اکابر صحابه مثل عمران و ابن عباس جواز آن ثابت ساخته ، و بر نهی آن طعن و تشنیع فرموده ؛ نهی و منع از آن و وعید به ضرب و عقاب بر آن ، بلکه ارتکاب ضرب و حلق مرتکب آن ، سمتی از جواز داشته ، و لا یجترئ علیه إلا من کان معانداً للدين ، مستهزئاً بالشرع المبین ، مشاقاً للحق والیقین ، غیر متمسک بحبل اهل البيت الطاهرين [(علیهم السلام)] .

و بالفرض اگر تمتع مفضول هم باشد ، باز هم نهی از آن و وعید به ضرب و عقاب بر آن و ضرب و حلق مرتکب آن هرگز شرعاً جایز نیست ، و الا لازم آید که نهی و منع از جمیع انواع عبادات و اقسام حسنات که بعض عبادات افضلیت از آن داشته باشد ، و وعید به ضرب و عقاب بر ارتکاب آن و ارتکاب ضرب و حلق مرتکب آن جایز باشد ، و فیه من الفساد والاختلال ما لا یخفی .

و شمس الائمہ سرخسی در “ مبسوط ” بعد ذکر این معنا - که دم قران ، دم نسک است - گفته :

وإذا ثبت أنه دم نسک فما یكون فیه زیاده نسک فهو أفضل ، ولهذا جعل التمتع أفضل من الأفراد فی ظاهر الروایه ؛ لأن فیه زیاده نسک إلا أن القران أفضل فیه لما فیه من زیاده التعجیل

بالإحرام بالحج واستدامه إحرامهما من الميقات إلى أن يفرغ منهما ، و في حق المتمتع العمره ميقاتيه والحجّه مكّيه .

وعلى روايه ابن شجاع . . . الإفراد أفضل < ١٢٧٧ > من التمتع لهذا المعنى ، فإن حجّه المتمتع مكّيه يحرم بها من الحرم ، والمفرد يحرم بكل واحد منهما من الحلّ ، ولهذا جعل محمد . . . الإفراد بكل واحد منهما من الكوفه أفضل ؛ لأنه ينشئ سفراً مقصوداً لكل واحد منهما ، وقد صحّ أن عمر . . . نهى الناس عن المتعه ، فقال : متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وأنا أنهى [الناس] (١) عنهما : متعه النساء ، ومتعه الحجّ .

وتأويله أنه كره أن يخلو البيت عن الزوار في غير أشهر الحجّ ، فأمرهم أن يعتمروا بسفر مقصود في غير أشهر الحجّ لكيلا يخلو البيت عن الزوّار في شيء من الأوقات ، لا أن يكون التمتع مكروهاً عنده ، بدليل حديث الصبي بن معبد قال : كنت امرءاً نصرانياً ، فأسلمت ، فوجدت الحجّ والعمره واجبتين علىّ ، فقرنت بينهما ، فلقيت نفرّاً من الصحابه فيهم : زيد بن صوحان وسلمان بن ربيعه . . . فقال أحدهما لصاحبه : هو أضلّ من بعيره . فلقيت عمر بن الخطاب . . . فأخبرته بذلك ، فقال : ما قالاً ليس بشيء هديت لسنه نبيك عليه [وآله] السلام (٢) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- [الف] باب القران من كتاب المناسك . [المبسوط ٢٧ / ٤] .

از این عبارت هم ظاهر است که : نهی عمر از متعه الحجّ صحیح است ، و مراد عمر از متعه الحجّ - که نهی از آن کرده - تمتّع مقابل افراد و قران است نه فسخ (۱) حج .

اما تأویل صاحب " مبسوط " پس فاسد و نامربوط و باطل و غیر مضبوط است ؛ زیرا که عمر بر ارتکاب متعه الحجّ و متعه النساء هر دو وعید به ضرب و عقاب نموده ، چنانچه از روایت سعید بن منصور - که ابن حزم نقل کرده - و هر دو روایت منقوله از " کنز العمال " و غیر آن ظاهر است ، پس حمل نهی به نسبت متعه نساء بر تحریم و به نسبت متعه الحجّ بر عدم تحریم نهایت واهی و غیر مستقیم است .

و علاوه بر این تعلیل این نهی به کراهت خلوّ بیت از زوّار در غیر اشهر حج و نفی کراهت تمتّع خالی از تنافی نیست ؛ چه هرگاه این نهی از متعه الحجّ معلل شد به کراهت خلوّ بیت از زوار در غیر اشهر حج ، کراهت تمتّع لازم آمد بلاریب ، پس با وصف این تعلیل ، نفی کراهت تمتّع عجب سخنی است !

و اگر غرض آن است که تمتّع را فی نفسه عمر منع نکرده ، مگر به سبب استلزام خلوّ بیت منع کرده ، پس این فرق اعتباری ساقط از اعتبار است ، نفعی به مخالفین نمیرساند ؛ چه مدار طعن بر منع تمتّع است به هر وجهی که باشد .

۱- در [الف] اشتباهاً : (نسخ) آمده است .

و قاضی عضدالدین در “شرح مختصر” ابن الحاجب گفته :

فی الصحیح : أن عمر کان نهی (۱) عن المتعه ، یعنی متعه الحجّ إلى العمره . قال البغوی : ثم صار إجماعاً . . . أي صار جوازه مجمعاً علیه (۲) .

این عبارت نصّ صریح است در آنکه : نهی عمر از متعه - یعنی متعه الحجّ - به مرتبه صحت رسیده ، پس انکار مخاطب منع عمر را - و آن هم به این تأکید شدید ! - کذب واهی و مکابره آن است ، پس انکار نهایت قبیح و شنیع .

و نیز از آن واضح است که : نهی عمر نهی تحریمی بود نه نهی تنزیهی ، ورنه جواز تمتّع را - که مجمع علیه گردیده - مقابل این نهی نمیساخت .

و این عبارت برای اثبات غایت شناعت نهی عمری نیز کافی است ، زیرا که از آن واضح است که بعدِ عمر اجماع برخلاف نهی او واقع شده ، و مخالف اجماع بلاریب باطل است ، پس ثابت شد که حسب اجماع علمای اهل سنت نهی عمر از تمتّع باطل بود ، و هذا هو المطلوب .

و علامه تفتازانی در “شرح شرح عضدی” (۱۲۷۸) گفته :

قوله : (وفي الصحیح : أن عمر . . .) إلى آخره ، فی نُسخ المتن : أن

۱- فی المصدر : (يمنع) .

۲- [الف] مسأله اتفاق العصر الثانی علی أحد قولی العصر الأول ، من مباحث الإجماع . (۱۲) . [شرح مختصر المنتهی الأصولی ۲ / ۳۶۱] .

عثمان وجمهور الشارحين على أن المراد : نكاح المتعه ، وهو أن ينكح المرأه إلى مدّه ، فإذا انقضت بانت .

وأن قول البغوى هو أن تحريمه صار إجماعاً - على ما قال فى شرح السنه - : اتفق العلماء على تحريم نكاح المتعه ، وهو كالإجماع بين المسلمين .

وذهب بعضهم إلى أن قوله : (ثم صار إجماعاً) من كلام المصنف ، وقول البغوى [هو] (١) : (ان فى الخبر الصحيح أن عثمان ... كان ينهى عن المتعه) وهو بعيد جداً ، وليس يوجد هذا فى شىء من كتب البغوى ، والمذكور فى شرح المصاييح (٢) وشرح السنه : أن النبى عليه [وآله] السلام نهى عن متعه النساء روايه عن على [(عليه السلام)] كرم الله وجهه وغيره من الصحابه ... ، وليس فيهما : أن عثمان ... [أو عمر] (٣) كان ينهى عن ذلك ، فذهب الشارح المحقق إلى أن المراد : متعه الحى ، وهو الحق ؛ لما ذكر فى صحيح البخارى : أن مروان بن الحكم قال : شهدت عثماناً وعلياً [(عليه السلام)] ... ، وعثمان ... ينهى عن المتعه ، وأن يجمع بينهما ، فلمّا رأى ذلك على [(عليه السلام)] أهلّ بهما : لبيك

١- الزيادة من المصدر .

٢- فى المصدر : (كتاب الصحيح) .

٣- الزيادة من المصدر .

بعمره وحجّه ، قال : « ما كنت لأدع سنه النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم بقول أحد » (١).

وان سعيد بن المسيب قال : اختلف على [(عليه السلام)] وعثمان . . . - وهما بعسفان - فى المتعه ، فقال على [(عليه السلام)] : « ما نريد (٢) أن تنهى عن أمر فعله الرسول عليه [وآله] السلام » ، فلمّا رأى ذلك على (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] أهلّ بهما جميعاً .

وقال الإمام البغوى فى شرح السنه : هذا خلاف (٣) محكى ، وأكثر الصحابه على جوازها (٤) واتفقت الأمة عليه .

وقال أيضاً : واتفقت الأمة فى الحجّ والعمره على جواز الإفراد والتمتع والقران ، فظهر أن الصواب أن عثمان . . . كان ينهى - على ما فى المتن - دون عمر . . . - على ما فى الشرح - ، وكأنه اعتبر ما يروى : أن عمر . . . كان يقول : ثلاث كنّ على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم أنا أحرّمهنّ وأنهى عنهنّ : متعه الحجّ ، ومتعه النكاح ، وحىّ على خير العمل .

١- فى المصدر : (واحد) .

٢- كذا ، والظاهر (تريد) ، وفى المصدر : (ما نريد أن ننهى . .) .

٣- فى المصدر : (اختلاف) .

٤- فى المصدر : (جوازهما) .

وما ذکر فی شرح السنه : أنه روی عن عمر . . . النهی أيضاً ، لكن علی هذا لا يكون المراد كتاب الصحيح ؛ إذ لا يوجد هذا فيه .

ثم فی قوله : (متعه الحج إلى العمرة) حرازه ، والصواب : متعه العمرة إلى الحج ، قال الله تعالى : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ (۱) ، وهو أن يحرم من علی (۲) مسافه القصر من الحرم بالعمرة من میقات ، ثم بعد الإتيان بأعمال العمرة يحرم بالحج فی تلك السنه من مكه بلا عود إلى میقات (۳) .

از این عبارت به نهایت وضوح ظاهر است که : مراد قاضی عضد از متعه الحج - که نهی آن را به عمر نسبت کرده - تمتع است نه فسخ حج .

اما زعم تفتازانی حصر صواب [را] در نهی عثمانی و تبرئه خلیفه ثانی ؛ پس ناشی از قلت تتبع و انهماک در وساوس نفسانی و هواجس ظلمانی است ؛ زیرا که در صحت نهی عمر از متعه الحج اصلاً کلامی نیست ، و به تصریحات ائمه ثقات ثابت است - کما ستری نمودجه - ، و آخر خود هم روایتی نقل کرده که صریح است در آنکه عمر متعه الحج را حرام ساخته و نهی از آن نموده ، و این روایت - بحمد الله - قطع دابر تأویل علیل

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- لم یکن فی المصدر : (علی) .

۳- شرح مختصر المنتهی الأصولی ۲ / ۳۶۳ - ۳۶۴ .

نووی < ۱۲۷۹ > و غیره مینماید که نهی خلافت مآب را بر تنزیه حمل میکنند . و نیز خود تفتازانی از بغوی آورده که او نهی عمری را هم نقل کرده ، و در مابعد - بحمد الله - میدانی که نهی عمری از متعه الحجّ شایع و ذایع است تا آنکه روایات " صحیحین " و غیر آن نیز بر آن دلالت صریحه دارد ، پس زعم تفتازانی که بنا بر ثبوت نهی عمری نیز مراد از " صحیح " در قول عضد " کتاب صحیح " نیست ، غیر صحیح است .

و بالفرض اگر مراد کتاب " صحیح " نباشد ، بلکه خبر صحیح مراد باشد ، باز هم مضرتی به ما نمیرسد ؛ چه مطلوب ، ثبات صحت این نهی است خواه در " صحاح " باشد خواه غیر آن ، بلکه اراده خبر صحیح در قول عضد ابلغ است در اثبات مطلوب .

و مولوی عبدالعلی - که علمای معاصرین سنیه او را به نهایت تعظیم و تبجیل میکنند - به سبب مزید عصیبت و غایت عجز ، نهایت مبالغه در انکار نهی عمری نموده ، چنانچه در " شرح مسلم " گفته :

أَمَّا نَهْيُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرٍ فُلَمْ يَثْبُتْ بِسُنَدٍ صَحِيحٍ ، لَكِنْ يَرُودُ فِي غَيْرِ الْمَعْتَبَرَاتِ : أَنْ عَمْرٌ كَانَ يَقُولُ : ثَلَاثُ كَنِّ عَلِيٍّ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ أَنَا أَحْرَمُهُنَّ وَأَنْهَى عَنْهُنَّ : مَتَعَهُ الْحَجَّ ، وَمَتَعَهُ النِّكَاحَ ، وَحَيَّ عَلِيٌّ خَيْرَ الْعَمَلِ (۱) .

۱- [الف] مسأله اتفاق العصر الثانی بعد استقرار الخلاف ممتنع ، من مباحث الإجماع . (۱۲) . [فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت ۲ / ۲۲۷] .

مقام حیرت است که مولوی عبدالعلی - با این همه نازش و فخار و دعوی مقابله و مناظره علمای کبار - تا حال بر کتب مشهوره حدیث و فقه و تحقیقات اعلام محققین و شراح منقدین خود اطلاعی به هم نرسانیده ، بی محابا نهی عمری را انکار میکند ! حال آنکه - حسب افادات و روایات ائمه و اعلام سنیه - نهی عمر از متعه الحجّ ثابت است ، و قول عمر :

متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم وأنا أنهی عنهما ، وأضرب علیهما : متعه النساء ، و متعه الحجّ .

حسب تصریحات ائمه محققین شان صحیح است ، و نیز نهی او از تمتّع از “ صحاح ” ایشان ظاهر است ، کما علمت .

و نیز عبدالعلی به سبب مزید ضیق عطن (۱) ذکر ذکر بغوی نهی عمری را

۱- قال ابن منظور : العطن للإبل : كالوطن للناس ، وقد غلب علی مبرکها حول الحوض . وقال : کل مبرک یکون مألفا للإبل فهو عطن له بمنزله الوطن للغنم والبقر . وقال : ورجل رحب العطن ، وواسع العطن . . . أي رحب الذراع ، کثیر المال ، واسع الرحل . والعطن : العرض . . . (لسان العرب ۱۳ / ۲۸۶ - ۲۸۷) وقال فی موضع آخر : من أمثالهم : إنه لواسع الجبل وإنه لضیق الجبل ، کقولک : هو ضیق الخلق وواسع الخلق ، أبو العباس فی مثله : إنه لواسع العطن وضیق العطن . انظر : لسان العرب ۱۱ / ۱۳۸ .

که تفتازانی اعتراف به آن نموده هم ننموده ، تا به تفحص دیگر روایات دالّه بر نهی عمری که در کتب حدیث و فقه مذکور است چه رسد !

و نیز از مزید تعصب روایت : (ثلاث کُنْ ..) را به غیر معتبرات نسبت ساخته ؛ حال آنکه تفتازانی نسبت آن به غیر معتبرات نکرده ، بلکه اعتبار شارح “ مختصر ” را بر آن قریب دانسته و تأیید آن به نقل بغوی نهی عمری را در “ شرح السنه ” نموده .

و هرگاه نهی عمری به روایات صحیحه ثابت باشد و در غایت اشتها بود ، و محدّثین و فقهای سنی و شراح حدیث به آن اعتراف داشته باشند ، باز کاوش بر روایت : (ثلاث کُنْ ..) از عجایب تعصبات است !

و لله الحمد که حسب افاده مخاطب سکوت تفتازانی از ردّ این روایت ، و همچنین سکوت اصفهانی شارح قدیم “ تجرید ” (۱) و قوشچی شارح جدید (۲) بر این روایت ، برای احتجاج و استدلال اهل حق به آن کافی است .

بالجمله ؛ از افادات ائمه سنیّه به کمال وضوح و ظهور ثابت است که عمر از حج تمتّع منع کرده ، و شناخت این منع در کمال وضوح و ظهور است که

۱- تشیید القواعد (شرح قدیم تجرید) : ۳۴۲ (نسخه عکسی ، مرکز احیاء تراث اسلامی شماره ۱۹۸۰) ، ۱۱ ورق مانده به آخر کتاب (نسخه آستان قدس ، میکروفیلم شماره ۱۳۹۶۲) .

۲- شرح تجرید العقائد قوشچی : ۳۷۴ .

این منع مخالف کتاب و سنت و افادات (۱) اهل بیت (علیهم السلام) است .

و از اینجاست که خود خلافت مآب شناعت و فظاعت آن دریافته ، با آن همه غلظت و فظاظت به جواب ارشاد جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) که از او سؤال فرموده که : « آیا نهی کردی از متعه ؟ » چاره کار منحصر در انکار دیده ، چنانچه در « کنز العمال » مذکور است :

عن عبید بن عمیر ، قال : قال < ۱۲۸۰ > علی بن أبی طالب [(علیه السلام)] لعمر بن الخطاب : « أنهیت عن المتعه ؟ » قال : لا ، ولكنی أردت زیاره البیت ، فقال علی [(علیه السلام)] : « من أفرد الحجّ فحسن ، ومن تمّتع فقد أخذ بکتاب الله وسنه نبیه » .
هق (۲) .

از این روایت ظاهر است که هرگاه جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عمر بن الخطاب فرمود که : « آیا نهی کردی از متعه ؟ » انکار از آن نمود ، و این معنا دلالت صریحه دارد بر آنکه نهی متعه الحجّ نزد جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) منکر و شنیع بود که مؤاخذه به آن فرمود ، و نیز شناعت آن به مرتبه [ای] ظاهر بود که خلافت مآب را تاب اعتراف و اقرار به آن نبود ، ناچار طریق فرار و انکار

۱- در [الف] اشتبهاً : (از سادات) آمده است .

۲- [الف] الفصل الثالث ، من الباب الثانی ، من کتاب الحجّ ، من حرف الحاء . (۱۲) . [کنز العمال ۵ / ۱۶۵] .

پیمود ، و ناهیک به دلیلاً زاهراً علی کمال شناعته ، و نهاییه فظاعته !

واعجابه ! که خلافت مآب نهی [از] متعه الحج را به مثابه [ای] قبیح و فضیح داند که به مشافهه جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) انکار از آن آغاز نهد ، و حضرات اهل سنت بر خلاف ارشاد جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خلاف خلافت مآب تا حال دست از تصویب و تأویل و توجیه این نهی شنیع بر نمیدارند .

و نیز از این روایت ظاهر است که جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد انکار خلافت مآب ارشاد فرموده که : « کسی که افراد کند حج را بهتر است ، و کسی که تمتع کند پس به تحقیق که اخذ کرد او به کتاب خدا و سنت نبی او » . و از این ارشاد هم نهایت شناعت و فظاعت نهی تمتع ظاهر است ؛ چه بلاریب امری که فعل آن اخذ به کتاب و سنت باشد ، نهی آن نهایت قبیح ، و عین منع عمل به کتاب و سنت است ! پس جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر مجرد تفسیح نهی تمتع به کلمه : « أنهیة عن المتعه » و ثبوت قبح آن از انکار خود خلافت مآب اکتفا فرموده ، برای مزید توضیح و اظهار حق ، نهایت شناعت آن به این کلام بلاغت نظام ثابت فرموده .

و نیز در “ کنز العمال ” مذکور است :

عن الحسن : أن عمر أراد أن ينهی عن متعه الحج ، فقال له أباي : ليس ذلك لك ، قد تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله وسلم]

ولم ينهنا عن ذلك ، فأضرب عمر .

وأراد أن ينهى عن حلل الحبره (۱) ؛ لأنها تصبغ بالبول ، فقال له أُبَيُّ : ليس ذلك لك ، قد لبسهنَّ النبيُّ صلى الله عليه [وآله] وسلم ولبسناهنَّ (۲) في عهده . حم (۳) .

از این روایت ظاهر است که عمر اراده نهی از متعه الحجّ کرد و أُبَيُّ بن کعب عدم جواز نهی از آن بیان کرد ، و به تمتّع خود با جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) و عدم نهی آن حضرت از آن ، عدم جواز نهی را مدلل و مبرهن ساخت ، و خلافت مآب اراده فاسده را به وقوع نیاورد ، فأضرب عنها إضراباً ، وأرخی دونها حجاً .

پس اگر نهی از تمتّع - ولو بأی وجه کان - وجهی از جواز میداشت چگونه أُبَيُّ بن کعب از این نهی میگرد و عدم جواز آن ثابت میساخت ؟ و چگونه خلافت مآب آن را به استماع و اصغا و قبول مینواخت ؟ !

پس این روایت هم برای ابطال تأویل و توجیه نهی ، به نهی تنزیهی و تجویز آن ، دلیل قاطع و برهان ساطع است .

۱- فی المصدر : (الحیره) .

۲- در [الف] اشتبهاً : (ولبسناهنَّ) آمده است .

۳- [الف] الفصل الثالث ، من الباب الثانی ، من کتاب الحجّ ، من حرف الحاء . (۱۲) . [كتر العمال ۵ / ۱۶۷] .

و اگر کسی بگوید که : از این روایت امتناع عمر از نهی تمتع ظاهر است ، پس گو از آن عدم جواز نهی تمتع ظاهر است ، لکن چون دلالت بر وقوع نهی تمتع از عمر ندارد لهذا طعن بر عمر متوجه نمیتواند شد .

پس خواهیم گفت که : غرض از این روایت صرف اثبات عدم جواز نهی تمتع و شناعة منع از آن و ابطال تأویل بی اصل نووی است ، و آن - بحمد الله - به کمال وضوح ظاهر و ثابت است ، اما وقوع نهی خلافت مآب از تمتع پس از روایات دیگر و اعترافات < ۱۲۸۱ > ائمه سنیه ظاهر و لائح است ، پس عدم ثبوت وقوع نهی از این روایت (۱) خاص ، قادح در ثبوت این نهی از روایات نمیتواند [شد] .

و جمع در روایات دالّه بر وقوع نهی و در این روایت داله بر عدم وقوع ، بر ذمه مخالفین است .

مع هذا تبرعاً وجه جمع هم بیان کرده میشود و آن این است که : جایز است که خلافت مآب اولاً اراده نهی از تمتع کرده باشد و هرگاه اُبی بن کعب بر آن واقف شد - از راه خیرخواهی - منع از آن نمود ، و عدم جواز آن روشن و مبرهن ساخت ، و خلافت مآب در این وقت از قبول حرف حق اُبی ابا نکرد ، و بعد از این به غلیانِ ماده عناد و بی مبالاتی عمل به نصیح ناصح نکرده ، اجرای هوای خود ساخت و حکم شرعی را برانداخت .

۱- در [الف] اشتبهاً : (روات) آمده است .

و شاه ولی الله در “ قره العینین ” گفته :

و از آن جمله آن است که فاروق و ذوالنورین نهی میکردند از متعه الحج و قران ، و آن ثابت است به کتاب و سنت و اجماع ، و در این معنا صحابه بر ایشان انکار کردند ، خصوصاً حضرت مرتضی [(علیه السلام)] بر حضرت ذی النورین اشد انکار نموده ؛ باید دانست که اصحاب مذاهب مشهوره روایت کرده اند از قصه صبی بن معبد :

عن أبي وائل : أن رجلا كان نصرانياً يقال له : الصبي بن معبد ، أسلم ، فأراد الجهاد ، فقيل له : ابدأ بالحج ، فأتى الأشعري ، فأمره بالعمرة والحج جميعاً ، ففعل ، فبينما هو يلبي إذ مرّ بزید [بن] (١) صوحان وسليمان بن ربيعه ، فقال أحدهما لصاحبه : لهذا أضلّ من بعير أهله ، فسمعها الصبي فكبر ذلك عليه ، فلما قدم إلى عمر فذكر ذلك له ، فقال له عمر : هديت لسنه نبيك ، قال : وسمعته - مرّه أخرى - يقول : وُقِّفَت لسنه نبيك . أخرجه أحمد (٢) .

وعن أبي موسى : أن عمر . . . قال : هي سنه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، يعني المتعه ، ولكنني أخشى أن يعرّسوا

١- الزيادة من المصدر .

٢- مسند احمد ١ / ٢٥ .

بهنّ تحت الأراک ، ثم یروحوا بهنّ حجّاجاً . أخرجه أحمد (۱) .

و این قصه دلالت میکند بر آنکه فاروق انکار نمیکرد متعه را ، بلکه آن را مشروع میدانست . (۲) انتهى .

محتجب نماند که اثبات ولی الله مشروعیت تمتّع [را] نزد خلافت مآب ضرری به ما نمیرساند بلکه طعن را دو بالا میگرداند ؛ چه هر گاه حسب روایت صبی بن معبد خلافت مآب فعل تمتّع را عین هدایت و محض صواب و موافق سنت که مطابق کتاب است میدانست ، و گاهی آن را عین توفیق رب الارباب و امینمود ؛ نهی از این چنین امر مستحسن نهایت شنیع و قبیح خواهد بود ، فهذه الروایه لنا لا علینا .

و اما روایت احمد بن حنبل پس از آن هم ظاهر است که خلافت مآب اعتراف کرده به آنکه متعه الحجّ سنت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است و آن هم دلیل ظاهر است بر عدم جواز منع از آن .

وأُمّیا الإقدام علی النهی والمنع لخوف الاعراس ، فمن وساوس الخنّاس فی صدور الناس ، ولیس إلا من اتباع أول من قاس ، کیف ولو (۳) کان ذلك مانعاً

۱- مسند احمد ۱ / ۴۹ .

۲- قره العینین : ۲۱۱ .

۳- در [الف] اشتبهاً : (و کیف لو) آمده است .

للمنقص والعض (۱) من خير الناس الذي سن لهم التمتع بلا بأس .

و از غرایب اکاذیب و افتراات این حضرات آن است که چون جواز تمتع از کتاب و سنت ظاهر یافتند ، و حیلہ برای دفع منع خلافت مآب از تمتع هم نیافتند ، و قدرت بر انکار نهی تمتع - مثل مخاطب خلیع العذار ! - نداشتند ، و توجیه و تأویل آن را به نهی تنزیهی هم ظاهر الفساد یافتند ، و آن را سحب خیال به اطراف و جوانب سودمند نانگاشتند ، و این همه علل مستقذره را نهایت واهی و باطل پنداشتند ، ناچار افترای صریح و کذبی به غایت فزیح برافتند < ۱۲۸۲ > یعنی ادعا ساختند که - معاذ الله - جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) در مرض وفات خود نهی از عمره قبل حج فرموده ، چنانچه ابوداود در " سنن " خود گفته :

حدَّثنا أحمد بن صالح ، (نا) عبد الله بن وهب ، أخبرني حياه ، أخبرني أبو عيسى الخراساني ، عن عبد الله بن القاسم ، عن سعيد بن المسيب : أن رجلاً من أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أتى عمر بن الخطاب . . . ، فشهد عنده أنه سمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في مرضه الذي قبض فيه ينهى عن العمره قبل الحج (۲) .

۱- در [الف] اشتبهاً : (والغص) آمده است .

۲- [الف] باب أفراد الحج من كتاب المناسك . [سنن ابوداود ۱ / ۴۰۳] .

و در بطلان این روایت و نهایت وضوح کذب آن هیچ عاقلی ریبی نمیکند ، و شناخت آن به حدی رسیده که متعصبین این حضرات - که در اصلاح معایب و مثالب خلافت مآب به هر رطب و یابس بلکه محض یابس دست میاندازند و استیحایی نمیآرند - نیز از تشبث به این بهتان شرم کرده اند ! و والد مخاطب و مخاطب هم یارای تمسک به آن نیافته اند ، بلکه والد مخاطب به صراحت تمام مشروعیت تمتع [را] نزد خلافت مآب ثابت ساخته ، و مخاطب نیز از نسبت منع تمتع به او تحاشی زده .

و ابوداود داد سرپرستی خلافت مآب و حمایت و رعایت او داده ، اکتفا بر اخراج این بهتان ننموده ، روایتی متضمن نهی از قرآن هم در کتاب خود آورده ، ره زنی عوام کالأنعام - کما ینبغی - کرده ، در مخالف حق ظاهر و معاندت اهل بیت (علیهم السلام) به غایت قصوی کوشیده ، چنانچه گفته :

حدّثنا موسی أبو سلمه ، (نا) حماد ، عن قتاده ، عن أبي شيخ الهنائي خيوان بن خالد ، ممن قرأ علي أبي موسى الأشعري من أهل البصره : أن معاوية بن أبي سفيان قال لأصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم : هل تعلمون (۱) أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم نهى عن . . كذا وكذا وركوب جلد النمر؟ قالوا : نعم ، قال : فتعلمون أنه نهى أن يقرن بين الحج والعمرة ؟ فقالوا : أمّا

۱- در [الف] اشتباهاً : (تعلمون) آمده است .

هذا فلا ، فقال : أما إنها معهنّ ولكنكم نسيتم (۱) .

و در بطلان این روایت مثل سابق اصلاً ریبی نیست که دلائل قاطعه بر جواز قران - مثل تمتّع - فزون تر از آن است که احصا کرده شود ، پس نهی سرور انس و جان از قران محض بهتان و هذیان است .

و از اینجاست که ابن القیم در ردّ و توهین آن مبالغه فرموده ، چنانچه در “ زاد المعاد ” - در مقام ردّ حدیث معاویه : أنه قصیر عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بمشقص فی العشر - گفته :

والحدیث الذی فی البخاری عن معاویه : قصرت عن [رأس] (۲) رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بمشقص .

[و] (۳) لم یزد علی هذا ، والذی عند مسلم : قصرت من رأس رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عند المروه بمشقص .

ولیس فی الصحیحین غیر ذلك ، وأما روایه من روی فی أيام العشر ، فلیس فی الصحیح ، وهی معلوله أو وهم من معاویه ، قال قیس بن سعد - راویها عن عطا ، عن ابن عباس ، عنه - : والناس ینکرون هذا علی معاویه .

وصدق قیس ، فنحن نحلف بالله أن هذا ما كان فی العشر قطّ ،

۱- [الف] باب فی إفراد الحجّ من کتاب المناسک . [سنن ابوداود ۱ / ۴۰۳] .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- الزیاده من المصدر .

ويشبه هذا وهم معاويه . . . فى الحديث الذى رواه أبو داود ، عن قتاده ، عن أبى شيخ الهنائى : أن معاويه قال لأصحاب النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم : هل تعلمون أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم نهى عن كذا ، وعن ركوب جلود النمر ؟ قالوا : نعم ، قال : فتعلمون أنه نهى عن [أن] (١) يقرن بين الحج والعمرة ؟ قالوا : أما هذه فلا ، فقال : أما أنها معها < ١٢٨٣ > ولكنكم نسيتم .

ونحن نشهد بالله أن هذا وهم من معاويه ، أو كذب عليه ، فلم ينه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عن ذلك قط ، وأبو شيخ شيخ لا يحتج به فضلاً عن أن يقدم على الثقات الحفاظ الأعلام ، وإن روى عنه قتاده ويحيى بن أبى كثير ، واسمه : حيوان بن خالد - بالخاء المعجمه - وهو حيوان (٢) مجهول (٣) .

اما آنچه گفته : تحریم تمتع بر او افترای صریح است .

پس دانستی که : تحریم عمر تمتع را به اعتراف خودش ثابت است حسب روایت طبری که والد ماجد مخاطب نقل کرده ، وفضل عمر به آن ثابت ساخته ، و معاویه - خلیفه رابع سنیان - مکرراً آن را نقل مینمود ، و تصدیق

١- الزیاده من المصدر .

٢- لم یکن فی المصدر : (حیوان) .

٣- [الف] فصل وأما من قال : أنه حج متمتعاً . . . إلى آخره من فصول هدیة فی حجه و عمره . (١٢) . [زاد المعاد ٢ / ١٣٧ - ١٣٨] .

مفاخرت عمر در آن میفرمود ، پس تحریم تمتع را افترای صریح گفتن ، افترای صریح است .

و دیگر دلائل داله بر تحریم عمر تمتع را سابقاً از این شنیدی ، پس تکذیب آن غایت وقاحت و مخالفت صراحت است .

اما آنچه گفته : بلکه افراد حج و عمره را اولی میدانست از جمع کردن هر دو در احرام واحد که قران است یا در سفر واحد که تمتع است .

پس وارد میشود [بر آن] :

اولاً: آنکه اولی دانستن افراد از تمتع و قران مجوز نهی و منع تمتع نیست ، و عمر - حسب تأویل کسانی که از حمل نهی بر تحریم فرار کرده اند - نهی تنزیهی از تمتع مینمود ، و نهی تنزیهی هم از عبادت مفضول - که بی کراهت جایز باشد - سمتی از جواز ندارد ، مثلاً قرائت قرآن مفضول است به نسبت نشر علم دین و تعلیم و تعلم آن ، و مع هذا نهی از قرائت قرآن و منع از آن ناجایز است . و اگر کسی گوید که : من از قرائت قرآن نهی میکنم ، و بر آن عقاب مینمایم ، بلاشبهه ارباب دین حکم به الحاد آن کس خواهند کرد .

و ثانیاً : آنکه اولی دانستن افراد از تمتع و قران نیز صریح مخالفت حق واجب الازعان و ابطال شریعت سرور انس و جان (صلی الله علیه و آله وسلم) است ؛ زیرا که بطلان

افضلیت افراد به دلایل قطعیة واضحه الانسداد (۱) ثابت و متحقق است ،

ادله بطلان افضلیت افراد

اول :

اول : آنکه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) - حسب روایات صحیحہ - اصحاب خود را در حجه الوداع به تمتع نقل فرموده ، و این دلیل واضح و برهان لایح است بر افضلیت تمتع ، و هیچ عاقلی باور نتوان کرد که آن حضرت با آن همه حرص خیر و محبت افضل امور و اختیار اصلح در هر باب برای امت خود ، اصحاب را از افضل به مفضول نقل فرموده باشد .

و قطع نظر از آنکه این دلالت به کمال وضوح ظاهر است ، اکابر ائمه سنیه هم به آن اعتراف دارند . ابن القیم در “ زاد المعاد ” در جمله ترجیحات قرآن گفته :

و ترجیح خامس عشر : وهو أنه قد ثبت أن التمتع (۲) أفضل من الإفراء لوجوه كثيرة :

منها : أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم أمرهم بفسخ الحج إليه ، ومحال أن ينقلهم من الفاضل إلى المفضول الذي هو دونه . . إلى آخره (۳) .

۱- در [الف] اشتبهاً (انسداد) بدون (الف و لام) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (الممتع) آمده است .

۳- [الف] فصل محصل الترجیح الروایه من روی القرآن لوجوه عشر . . إلى آخره ، من فصول هدیة فی حجه و عمره . (۱۲) . [زاد المعاد ۲ / ۱۳۵] .

و نیز ابن القیم در مقام دیگر در اثبات افضلیت تمتع گفته :

ولأنه من المحال أن ينقلهم من النسك الفاضل إلى المفضول (۱).

و نیز ابن القیم در “ زاد المعاد ” بعد نقل توجیه مذهب شیخ ابو محمد - که قائل است به آنکه حج آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) تمتع بود - گفته :

ولكن أحمد لم يرجح [التمتع] (۲) ؛ لكون النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حج متمتعاً ، كيف وهو القائل : لا أشك أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً ؟ ! وإنما اختار التمتع ؛ لكونه آخر الأمرين من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وهو الذي أمر به أصحابه أن يفسخوا حجهم إليه ، وتأسف على فوته .. إلى آخره (۳) .

دوم :

دوم : آنکه غضب آن حضرت بر توقف اصحاب در امثال حکم آن حضرت < ۱۲۸۴ > که امر فرموده ایشان را به فسخ حج به تمتع ، دلالت صریحه دارد بر آنکه تمتع افضل بود ، چنانچه ابن القیم گفته :

ولأن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم غضب حيث أمرهم

۱- [الف] فصل ، وأما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً من فصول مبحث فسخ الحج . [زاد المعاد ۲ / ۲۲۰] .

۲- الزيادة من المصدر .

۳- [الف] فصل ، وأما من قال : أنه حج متمتعاً . [زاد المعاد ۲ / ۱۴۱] .

بالفسخ إليه بعد الإحرام بالحج فتوقفوا (۱).

سوم:

سوم: آنکه تمتع را حق تعالی در قرآن شریف ذکر فرموده، و نسک منصوص علیه افضل است از غیر آن، چنانچه ابن قیم در "زاد المعاد" در ترجیح تمتع گفته:

ولأنه - أي التمتع - النسك المنصوص عليه في كتاب الله (۲).

و در "هدایه" مذکور است:

وقال مالك: التمتع أفضل من القران؛ لأن له ذكراً في القرآن، ولا ذكر للقران فيه (۳).

چهارم:

چهارم: آنکه روایتی که قبل این از "کنز العمال" منقول شد، و بیهقی آن را از جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده، دلالت دارد بر افضلیت تمتع از افراد؛ زیرا که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این روایت فرموده که: هر کسی که افراد کند حج را، پس خوب است؛ و کسی که تمتع کند، پس اخذ کرد به کتاب خدا و سنت نبی او (۴).

۱- زاد المعاد ۲ / ۲۲۰.

۲- [الف] فصل، و أما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً من فصول مبحث فسخ الحج. (۱۲). [زاد المعاد ۲ / ۲۲۰].

۳- [الف] باب القران من كتاب الحج. (۱۲). [الهدایه ۱ / ۱۵۳].

۴- كنز العمال ۵ / ۱۶۵.

و از این ارشاد صراحتماً ظاهر است که : عمل به تمتع اخذ به کتاب و سنت است ، پس اگر از کتاب و سنت افضلیت افراد ثابت میشد ، تخصیص تمتع به اخذ کتاب و سنت وجهی نداشت (۱).

و اگر در دلالت این روایت بر افضلیت تمتع نزد جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشککین و مسؤلین را ریسی باشد ، بحمد الله تعالی و حسن توفیقه نص بر ثبوت افضلیت تمتع نزد جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر میشود :

پس باید دانست که علامه ابوالعباس احمد بن عمرو القرطبی المالکی - در " مفهم " شرح " صحیح مسلم " - در شرح حدیث اختلاف جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عثمان در باب متعه الحج - گفته :

واختلف المتأولون فی هذه المتعه التي اختلف فيها عثمان وعلی [(علیه السلام)] ، هل هی فسخ الحج فی العمره أو هی التي یجمع فیها بین حج وعمره فی عمل واحد وسفر واحد ؟

فمن قال بالأول ، صرف خلافهما إلى أن عثمان كان يراها خاصه بمن كان مع النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فی حجّه الوداع ، وكان علی [(علیه السلام)] لا يرى خصوصيتهم بذلك .

۱- در [الف] اشتباهاً : (افضلیت تمتع ثابت میشد ، تخصیص افراد به اخذ کتاب و سنت وجهی نداشت) آمده است .

ويستدلّ علي [هذا] (۱) بقول عثمان : أجل ، ولكننا كنا خائفين - أي من فسخ الحج في العمره - فإنه علي خلاف الاتمام الذي أمر الله به .

وفيه بُعد ، والأظهر القول الثاني ، وعليه فخلافاً لهما إنّما كان في الأفضل ، فعثمان كان يعتقد أن أفراد الحج أفضل ، وعلي [(عليه السلام)] كان يعتقد أن التمتع أفضل ؛ إذ الأمة مجمعه علي أن كلّ واحد منهما جائز . (۲) انتهى .

از این عبارت به صراحت تمام ظاهر است که : تمتع نزد جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) افضل بود ، و چون عمر افراد را از تمتع و قران هر دو افضل میدانست ، پس ثبوت افضلیت تمتع - به هر معنی که آن را تفسیر کنند - برای ردّ مزعوم عمری کافی است .

پنجم :

پنجم : آنکه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع فرموده :

« لو استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت الهدی ولجعلتها عمره » .

و سوق این کلام دلالت صریحه دارد بر آنکه : تمتع افضل است ؛ چه اگر تمتع افضل نمیبود ، آن حضرت تمنای آن نمیفرمود ، و چگونه عاقلی

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [الف] باب الاختلاف فی أي أنواع الإحرام أفضل . (۱۲) . [المفهم ۳ / ۳۴۹ - ۳۵۰] .

تجویز توان کرد که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) در چنین عبادت عظیمه و طاعت جلیله تمنای مفضول میفرمود! و میخواست که افضل از آن حضرت واقع نمیشد؟!

و چون دلالت این کلام بر افضلیت تمتع بر ظاهر است؛ لهذا ناچار جمعی از صحابه و تابعین و اتباع تابعین قائل به افضلیت تمتع شده اند.

و امام مالک (۱۲۸۵) و امام احمد بن حنبل نیز به افضلیت تمتع قائل گردیده، و موافقت حق در این باب برگزیده، دست از جزافات و خرافات دیگر ائمه سنیه کشیده اند.

و بحمد الله دلالت تمنای آن حضرت بر افضلیت تمتع به حدی ظاهر است که ابن القیم - که از اکابر محققین و منتقدین قوم است - نیز به آن اعتراف کرده، و استدلال به این تمنا بر افضلیت تمتع نموده چنانچه در "زادالمعاد" گفته:

فالوجه الأول جوابه: بأن التمتع وإن تخلله الإحلال فهو أفضل من الإفراد الذي لا حل فيه؛ لأمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من لا هدى معه بالإحرام به؛ ولأمره أصحابه بفسخ الحج إليه؛ ولتمنيته أنه كان أحرم به.. إلى آخره (۱).

۱- [الف] فصل، و أما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً من فصول مبحث فسخ الحج . (۱۲) . [زاد المعاد ۲ / ۲۲۰] .

و ابن الحجر در "فتح الباری" گفته :

وذهب جماعه من الصحابه والتابعين ومن بعدهم إلى أن التمتع أفضل ; لكونه صلى الله عليه [وآله] وسلم تمنّاه فقال : « لولا أنى سقت الهدى لأحللتُ » ، ولا يتمنى إلا الأفضل ، وهو قول أحمد بن حنبل فى المشهور عنه (۱).

و نووی در "شرح صحیح مسلم" گفته :

وقال أحمد وآخرون : أفضلها التمتع (۲).

وافضليت تمتع و استدلال به قول جناب رسالت مآب (صلى الله عليه وآله وسلم) بر آن در اصل ، مذهب اهل بيت (عليهم السلام) است ، و احمد بن حنبل و امثال او در اختيار آن موافقت و اتباع حضرات اهل بيت (عليهم السلام) نموده اند ، ففى الصحيح :

عن أبى أيوب إبراهيم بن عيسى ، عن الصادق (عليه السلام) ، قال : سألته أى الأنواع أفضل ؟

فقال : « المتعه ، وكيف يكون شىء أفضل منها ورسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « لو استقبلت من

۱- [الف] باب التمتع والإقراة والإفراد من كتاب المناسك . (۱۲) . [فتح الباری ۳ / ۳۴۱] .

۲- شرح مسلم نووی ۸ / ۱۳۴ .

أمری ما استدبرْتُ فعلْتُ كما فعل الناس « (۱) .

و روایت “کنز العمال” - که سابق گذشت (۲) - ، و روایت بخاری و مسلم در مناظره جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عثمان ، مؤید صحت این روایت است (۳) .

و عینی در “عمده القاری” در شرح آن گفته است :

ذکر ما استفاد (۴) منه :

فیه : إشاعه العالم ما عنده من العلم ، وإظهاره ، ومناظرته و لاه الأمور و غیرهم فی تحقیقه لمن قوی علی ذلك بقصد مناصحه المسلمین .

وفیه : البیان بالفعل مع القول ؛ لأنَّ علیاً (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] أمر

۱- کافی ۴ / ۲۹۱ ، فقیه ۲ / ۳۱۵ ، تهذیب ۵ / ۲۹ ، استبصار ۲ / ۱۵۴ ، وسائل الشیعه ۱۱ / ۲۵۰ .

۲- کنز العمال ۵ / ۱۶۵ .

۳- مراجعه شود به : صحیح بخاری ۲ / ۱۵۲ صحیح مسلم ۴ / ۴۶ ، مسند احمد ۱ / ۱۳۶ ، السنن الکبری للبیهقی ۴ / ۳۵۲ و ۵ - ص ۲۲ ، مسند أبی داود الطیالسی : ۱۶ ، المعجم الأوسط للطبرانی ۴ / ۱۳۷ ، الاستذکار لابن عبد البر ۴ / ۶۶ ، تاریخ المدینه لابن شبه ۳ / ۱۰۴۳ ، مسند أبی یعلی ۱ / ۲۸۴ ، تنقیح التحقیق فی أحادیث التعلیق للذهبی ۲ / ۱۵ ، نصب الرايه للزیلعی ۳ / ۱۹۹ ، الدرّ المنثور ۱ / ۲۱۶ ، کنز العمال ۵ / ۱۶۷ ، البدایه و النهایه ۵ / ۱۴۴ - ۱۴۶ ، السیره النبویه لابن کثیر ۴ / ۲۴۸ ، ۲۵۳ ، المجموع للنووی ۷ / ۱۵۶ ، المغنی لابن قدامه ۳ / ۲۳۵ ، شرح مسند أبی حنیفه لملا علی القاری : ۱۱۴ ، فتح الباری ۳ / ۳۳۶ - ۳۳۷ ، عمده القاری ۹ / ۱۷۶ .

۴- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

وفعل ما نهاه [عنه] (۱) عثمان .

وفیه : ما كان عليه عثمان من اللحم [إنه لا يلوم مخالفه] (۲) .

وفیه : أن القوم لم يكونوا يسكتون عن قول يرون أن غيره أمثل منه إلا بينوه .

وفیه : أن طاعه الإمام إنما تجب في المعروف (۳) .

از این عبارت ظاهر است که : جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) تمتع را افضل میدانست ، و نهی عثمان از آن امر غیر معروف بود ، پس هیچ عاقلی - بعد ادراک این معنی که افضلیت تمتع و استدلال بر آن به ارشاد باسداد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) مأثور و منقول است از اهل بیت (علیهم السلام) و جمعی از صحابه و تابعین ، وائمه سنیہ نیز ناچار موافقت اهل بیت (علیهم السلام) در این باب کرده اند ، و با وصف ارتکاب مخالفات کثیره ، چاره [ای] از اتباع در این باب نیافته [اند] - ارتیاب و شک در صحت این مذهب و نهایت بطلان خلاف آن نخواهد کرد .

و خود مخاطب در باب امامت گفته است :

پس اهل سنت متفق علیه را أخذ نمودند ، و مختلف فیه را که محض شیعه باوصف معلوم بودن حال روات ایشان روایت میکنند ، طرح کردند ؛ لأن

۱- الزیاده من المصدر .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- [الف] باب التمتع والإقران والإفراد . [عمده القاری ۹ / ۱۹۸] .

العاقل يأخذ بالمتفق عليه ، ويترك المختلف فيه . (۱) انتهى .

پس به اعتراف مخاطب عقلا را باید < ۱۲۸۶ > که به افضلیت تمتع - که متفق علیه شیعه و جمعی از ائمه سنی است - اخذ نمایند ، و تفضیل افراد را - که مخصوص به بعض متعصبین ایشان است - ترک نمایند .

و غایت احتیال جمعی از حضرات سنی در جواب این استدلال آن است که افادات اسلاف و اخلاف خود را در باب انکار و طعن و تشنیع شان بر اهل حق به سبب حمل بعض افعال و اقوال ائمه طاهرین (علیهم السلام) بر تألیف فراموش نموده ، ارشاد آن حضرت را محمول بر محض تطیب قلوب اصحاب نموده اند چنانچه در " فتح الباری " بعد عبارت سابقه گفته :

وأجیب : أنه (۲) صلى الله عليه [وآله] وسلم إنما تمنّاه تطيباً لقلوب أصحابه لحزنهم على فوات موافقته ، وإلا - فالأفضل ما اختاره الله تعالى له واستمر عليه (۳) .

مخفی نماند که تمنای آن حضرت تمتع را دلیل واضح است بر آنکه آن حضرت میخواست که حج آن حضرت هم تمتع میبود ، پس اگر تمتع

۱- [الف] دلیل چهارم از ادله عقلیه امامت جناب امیر (علیه السلام) . [تحفه اثنا عشریه : ۲۲۳] .

۲- فی المصدر : (بأنه) .

۳- [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك . (۱۲) . [فتح الباری ۳ / ۳۴۱] .

مفضول باشد ، لازم آید که آن حضرت تمنای مفضول و ترک افضل کرده باشد ، و تمنای ترک افضل و فعل مفضول از آن حضرت - خصوصاً در این عبادت جلیله - مستقیح است که آن حضرت سابق إلى کلّ خیر ، و مبادر إلى کلّ فضل بوده .

پس تجویز تمنای مفضول به سبب تطیب قلوب اصحاب در حقیقت راجع میشود به اظهار باطل به سبب تألیف و تطیب قلوب که اسلاف و اخلاف سینه آن را قدیماً و حدیثاً نهایت مذموم و معیوب میدانند .

و نیز بنا بر این طعن عظیم بر صحابه لازم میآید که از این تأویل ثابت میشود که : صحابه ایمان به حکم شرعی نیاوردند تا که آن حضرت محتاج شد به اظهار امر غیر واقعی که برای تطیب قلوب شان تمنای مفضول نمود .

و نیز هر گاه تمتّع مفضول بود ، پس چرا اصحاب خود را نقل به تمتّع نمود تا که بعد شاق آمدن این انتقال نبی رسول متعال [صلی الله علیه و آله و سلم] محتاج انتقال به سوی اظهار تمنای مفضول و ترک افضل آن . . . (۱) اعمال گردید ؟ !

و در حقیقت این معامله بدان میماند که فقیهی اتباع خود را که مشغول به عبادتی افضل باشند - مثل تعلیم علوم دینیه - امر کند به ترک آن ، و حکم نماید به اختیار عبادت مفضول از آن مثل اشتغال به نماز مستحب ، و هر گاه بر اتباع او این معنی شاق آید ، برای تطیب قلوبشان اظهار تمنای اشتغال

۱- در [الف] به اندازه یک کلمه سفید است .

به نوافل و عدم اشتغال به تعلیم علوم دینیه (۱) - که خود مشغول به آن باشد - نماید .

و باز کسی عذر کند که این تمنا برای محض تطیب قلوب معتقدین است .

پر ظاهر است که این عذر هرگز مقبول نخواهد شد ، بلکه عقلاً خواهند گفت که : این بیچاره معتقدین ، خود راضی به ترک تعلیم علوم دینیه نبودند ، و بر ایشان ترک آن شاقّ و ناگوار بود ، پس ایشان را از این امر افضل به مفضول نقل کردن ، و باز اظهار تمنای موافقت خود با آنها نمودن ، و طریقه خلاف نمای پیمودن ، و آن را محمول بر تسلیت کردن ، خلاف دأب اولی الالباب و عکس حق صواب است .

آری اگر این معتقدین خود به ترک افضل راغب میبودند و مفضول را از خودی خود اختیار میکردند ، و از قبول افضل ابا و استنکاف مینمودند ، و به راه خلاف عناد و شقاق میرفتند (۲) ، البته در این صورت اگر تمنای ارتکاب مفضول بنا بر تألیف و دفع شرّ کرده شود ، معقول میتواند شد .

و ابن قیم در “ زاد المعاد ” گفته :

والنبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يتمنّ أنّه كان جعلها عمره

۱- قسمت : (به نوافل و عدم اشتغال به تعلیم علوم دینیه) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (میرفتید) آمده است .

مع سوقه الهدى (١) ، < ١٢٨٧ > بل ودَّ أنه كان جعلها عمره ولم يسق الهدى ، فبقي أن يقال : فأى الأمرين أفضل ؟ أن يسوق ويقرن أو يترك السوق ويتمتع ، كما ودَّ النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أنه فعله .

قيل : قد تعارض في هذه المسألة [أمران] (٢) :

أحدهما : أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن وساق الهدى ، ولم يكن الله ليختار له إلاّ أفضل الأمور ، ولا سيّما وقد جاءه الوحي من ربه تعالى ، وخير الهدى هديه صلى الله عليه [وآله] وسلم .

الثاني : قوله : « لو استقبلتُ من أمرى ما استدبرتُ لما سقتُ الهدى ولجعلتها عمره » ، فهذا يقتضى أنه لو كان هذا الوقت الذى تكلم فيه هو وقت إحرامه لكان أحرم بعمره ، ولم يسق الهدى ؛ لأن الذى استدبره هو الذى فعله ومضى فصار خلفه ، و الذى يستقبله هو الذى (٣) لم (٤) يفعله بعد ، بل هو امامه ، فتبين أنه لو كان

١- در [الف] اشتباهاً اینجا اضافه شده : (بل ودَّ أنه كان جعلها عمره مع سوقه الهدى) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- قسمت : (استدبره هو الذى فعله ومضى فصار خلفه ، و الذى يستقبله هو الذى) از مصدر افتاده است .

٤- در [الف] اشتباهاً : (ولم) آمده است .

مستقبلاً لما استدبره - وهو الإحرام - لأحرم (١) بالعمرة دون هدى ، ومعلوم أنه لا يختار أن ينتقل عن الأفضل إلى المفضول ، بل إنما يختار الأفضل .

وهذا يدل على أن آخر الأمرين منه ترجيح التمتع ، ولمن رجح القران مع السوق أن يقول : هو صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يقل هذا لأجل أن الذى فعله مفضول مرجوح ، بل لأن أصحابه شقّ عليهم أن يحلوا من إحرامهم مع بقائه هو محرماً ، فكان يختار موافقتهم ليفعلوا ما أمروا به مع انشراح ومحبه وقبول ، وقد ينتقل عن الأفضل إلى المفضول لما فيه من الموافقه وائتلاف القلوب ، كما قال لعائشه : « لولا أن قومك حديثو عهد بجاهليه لنقضت الكعبه وجعلت لها بايين » ، فهنا ترك ما هو الأولى ؛ لأجل الموافقه والتأليف ، فصار هذا هو الأولى فى هذه الحال ، فكذلك اختياره للمتعه بلاهدى ، وفى هذا جمع بين ما فعله وبين ما ودّه وتمناه ، ويكون الله سبحانه وتعالى قد جمع له بين الأمرين : أحدهما بفعله له ، والآخر بتمنيه ووداده له ، فأعطاه أجر ما فعله وأجر ما نواه من الموافقه وتمناه ، وكيف يكون نسك يتخلله التحلل ولم يسق فيه

١- در مصدر (لأحرم) نيامده است .

الهدى ، أفضل من نسك لم يتخلله تحلل ، وقد ساق فيه مأه بدنه ؟ ! و كيف يكون نسك أفضل في حقه من نسك اختاره الله له ، وأتاه الوحي من ربه به ؟ !

فإن قيل : والتمتع وإن تخلله تحلل ، لكن قد تكرر فيه الإحرام ، وانشاء عباده محبوبه للرب والقران لا يتكرر فيه الإحرام .

قيل : في تعظيم شعائر الله بسوق الهدى والتقرب إليه بذلك من الفضل ما ليس في مجرد تكرار الإحرام ، ثم إن استدامته قائمه مقام تكررهِ ، وسوق الهدى لا مقابل له يقوم مقامه (۱) .

از این عبارت ظاهر است که : ابن قیم از جانب مرجحین قران به جواب این ارشاد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) که خودش دلالت آن بر افضلیت تمتع به بیان واضح و تقریر بلیغ ظاهر نموده ، همین عذر تطیب قلوب آغاز نهاده ، و هر چند بطلانش از بیان سابق نهایت واضح است ، لکن بطلان آن از افادات خود ابن قیم هم ظاهر است ؛ چه اگر این قول دلالت بر افضلیت تمتع از قران نکند - به سبب < ۱۲۸۸ > محمول شدن آن بر تطیب - لازم آید که این قول دلالت بر افضلیت تمتع از افراد هم نکند ، حال آنکه دلالت این ارشاد بر افضلیت تمتع از افراد - حسب اعتراف خود ابن قیم - ثابت است ، کما سبق .

۱- [الف] فصل ، وأما من قال حج متمتعاً متمتعاً لم يحل فيه لأجل سوق الهدى . [زاد المعاد ۲ / ۱۴۱ - ۱۴۳] .

و نیز در مقام دیگر در اثبات افضلیت تمتع از افراد در جمله ترجیحات قرآن گفته :

و ترجیح خامس عشر : وهو أنه قد ثبت أن التمتع أفضل من الأفراد لوجه كثيره :

منها : أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم أمرهم بفسخ الحج إليه ، ومحال أن ينقلهم من الفاضل إلى المفضول الذي هو دونه .

ومنها : أنه تأسف على كونه لم يفعله بقوله : « لو استقبلت من أمري ما استدبرت لما سقت الهدى ولجعلتها عمره » (۱) .

بالجمله ؛ استدلال به این قول بر افضلیت تمتع از افراد و حمل آن بر محض تطیب ، به جواب احتجاج به آن بر افضلیت تمتع از قرآن ، تناقض صریح البیان است ، یک بام و دو هوا نمیتابد ! اگر این قول دلیل افضلیت تمتع است ، پس دلالت آن بر افضلیت تمتع از افراد و قرآن هر دو ثابت خواهد شد ، بلکه دلالت آن بر افضلیت تمتع از قرآن اوضح خواهد شد به این سبب که : آن حضرت متلبس به قرآن بوده به خلاف افراد که متلبس به آن نبودند .

۱- [الف] فصل ، محصل الترجیح لروایه من روی القرآن .. إلى آخره . [زاد المعاد ۲ / ۱۳۵] .

اما تشبث ابن القیم و تعلق او به تخلل تحلل .

پس مدفوع است به اینکه : تخلل تحلل در تمتع دلیل مفضولیت آن نمیتواند شد ؛ چه هرگاه افضلیت آن به تمنای آن حضرت ثابت شد ، و واضح گردید که آخر امرین از آن حضرت ترجیح تمتع بود ، محض تخلل تحلل موجب مفضولیت نمیتواند شد و الا - لازم آید که به همین وجه تمتع از افراد هم مفضول باشد ، حال آنکه خود ابن قیم تفضیل افراد را به این وجه - کما سیحیء - به بیان مشبع باطل کرده ، در حق آن دو وجه دیگر افاده کرده که این وجوه اعتراضات بر سنت است ، و جواب از آن به التزام تقدیم وحی بر رأی است ، و هر رأی که خلاف سنت باشد آن باطل است ، و بیان بطلان آن به مخالفت سنت صحیحه است برای آن ، و آراء تابع سنت است و سنت تابع آراء نیست ، إلی غیر ذلک ممّا سمعت ، و تسمع فیما بعد إن شاء الله تعالی .

و آنچه گفته : و کیف یكون نسك أفضل فی حقّه من نسك اختاره الله !

پس البته افضلیت قران در حق آن حضرت قبل از امر اصحاب خود به انتقال سوی تمتع و ارشاد : « لو استقبلت من امری ما استدبرت لما سقت الهدی ولجعلتها عمره » مسلم است ، و از آن لازم نمیآید که در حق دیگر مردم - بعد این امر و این ارشاد - نیز تمتع افضل باشد ؛ چه افضلیت تمتع به سبب ارشاد آن حضرت و نقل آن حضرت اصحاب خود را به تمتع ظاهر گردید ، پس معلوم شد که افضلیت قران قبل از این بود ، و بعد آن افضلیت قران برای دیگر

مردم مسلم نیست ، و ارشاد آن حضرت دلالت صریحه دارد که : اگر آن حضرت سیاق هدی نمیفرمود ، آن حضرت نیز تمتع اختیار مینمود .

و تشبث به سوی هدی بر افضلیت قرآن نیز مدفوع است به اینکه : این استدلال هم از قبیل سابق است ، فیرد علیه ما آورده علی الأول ، و مجرد سوق (۱) هدی مثبت افضلیت نمیتواند شد هرگاه افضلیت تمتع از ارشاد آن حضرت ظاهر باشد .

اما ادعای افضلیت سوق هدی بر تکرار احرام ، پس مجرد دعوی است ، و دلیلی بر آن وارد نکرده .

و استفاده احرام را قائم مقام تکرر احرام نمودن ، نیز محل کلام است ؛ چه میتواند شد که استفاده احرام به سبب اعتیاد آن ، اخف گردد از انشاء < ۱۲۸۹ > آن مکرراً بعد تحلل ، و از تجربه معلوم است که بسا بعض افعال شاقه هرگاه اعتیاد به آن حاصل شود سهل میگردد ، و اخذ بعد ترک ، اشق میباشد از استفاده ، مثلاً هرگاه شروع در صوم میکنند شاق میشود و بعد دو سه روز سهل میگردد ، و اما دو روز صوم گرفتن و باز ترک آن نمودن و باز شروع در آن کردن ، پس نهایت شاق میشود .

ششم :

ششم : آنکه بر جواز تمتع بلکه استحباب آن اجماع واقع است ، و در غیر

۱- در [الف] اشتبهاً : (مسوق) آمده است .

تمتع اختلاف است ، ابن قیم در وجوه ترجیح تمتع گفته :

ولأنَّ الأُمَّةَ أجمعت على جوازهِ بل على استحبابهِ ، واختلفوا في غيره على قولين (۱) .

هفتم :

هفتم : آنکه حج اصحاب - که خیر قرون و افضل عالمین حسب تصریحات اهل سنت اند - همراه حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حج تمتع بود ؛ زیرا که آن حضرت جمیع اصحاب را - سواى کسی که سوق هدی کرده - حکم فرموده به تمتع ؛ پس چگونه حج دیگر افضل از این حج خواهد بود ؟!

ابن قیم در " زاد المعاد " گفته :

فإن قيل : فالأفضل (۲) إفراد يأتي عقبيه بالعمره ، أو تمتع يحل منه ثم يحرم بالحج عقبيه ؟

قيل : معاذ الله أن نظنَّ أن نسكاً قطَّ أفضل من النسك الذى اختاره رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم (۳) لأفضل الخلق وسادات الأُمَّة ! وأن نقول فى نسك لم يفعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ولا أحد من الصحابه الذين حجوا معه ،

۱- [الف] فصل ، وأما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً من مبحث فسخ الحج . (۱۲) . [زاد المعاد ۲ / ۲۲۰] .

۲- فى المصدر : (فأیما أفضل) .

۳- فى المصدر : (اختاره الله) .

بل ولا- غيرهم من أصحابه : أنه أفضل ممّا فعلوه معه بأمره ! فكيف يكون حجّ على وجه الأرض أفضل من الحجّ الذى حجّه صلوات الله وسلامه عليه [وآله] أو أمر به أفضل الخلق واختاره لهم ، وأمرهم بفسخ ما عداه من الأنساك إليه ، وودّ أنّه كان فعله ، فلا حجّ قطّ أكمل من هذا وهذا ؛ وإن صحّ عنه الأمر لمن ساق الهدى بالقران ، ولمن لم يسق بالتمتع ، ففي جواز خلافه نظر ، ولا يوحشك قلبه القائلين بوجوب ذلك ، فإن منهم البحر الذى لا ينزف عبد الله بن عباس وجماعه من أهل الظاهر ، والسنة هى الحكم بين الناس ، والله المستعان (١) .

و نیز ابن القیم در “ زاد المعاد ” - در مقام ردّ اعتراض بر تقریر موافقت فسخ حج با قیاس - گفته :

فالوجه الأول جوابه : بأن التمتع وإن تخلله الإحلال فهو أفضل من الأفراد الذى لا حلّ فيه ، لأمر النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم من لا هدى معه بالإحرام به ، ولأمره أصحابه بفسخ الحجّ إليه ، ولتمنيه أنه كان أحرم به ، ولأنه النسك المنصوص عليه فى كتاب الله ، ولأنّ الأُمَّه أجمعت على جوازه بل على استحبابه واختلفوا فى غيره على قولين ، ولأنّ النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم غضب

١- [الف] فصل ، فأما من قال : حج متمّعا . [زاد المعاد ٢ / ١٤٣ - ١٤٤] .

حيث أمرهم بالفسخ إليه بعد الإحرام بالحج فتوقفوا، ولأنه من المحال قطعاً أن يكون حجّ قطّ أفضل من حجّه خير القرون وأفضل العالمين مع نبيهم صلى الله عليه [وآله] وسلم، وقد أمرهم كلهم بأن يجعلوها متعه إلا من ساق الهدى، فمن المحال أن يكون غير هذا الحجّ أفضل منه إلا حجّ من قرن وساق الهدى كما اختاره الله لنبيه [صلى الله عليه وآله وسلم] واختار لأصحابه التمتع، فأى حجّ أفضل من هذين؟! ولأنه من المحال أن ينقلهم من النسك الفاضل إلى المفضول المرجوح، ولوجوه أخر كثيره، ليس هذا موضعها، فرجحان هذا النسك أفضل من البقاء على الإحرام الذى يفوته بالفسخ (1). < ۱۲۹۰ > از این عبارت - که بعض جمل آن سابقاً مذکور شد - ظاهر است که: حج تمتع افضل است از افراد به وجوه كثيره و دلائل عديده و از جمله آنها این است که: محال است قطعاً که حجی افضل باشد از حج خير قرون و افضل عالمين که آن حج را با جناب رسالت مآب (صلى الله عليه وآله وسلم) نمودند؛ چه آن جناب جميع اصحاب را حکم کرده که حج خود را متعه بگردانند مگر کسی که سياق هدی نموده، پس محال است که غير این حج افضل باشد از آن سوای کسی که حج قران کند و سياق هدی نماید، و حق تعالى اختيار نموده برای آن حضرت

۱- [الف] فصل، فأما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً من مبحث فسخ الحج . (۱۲) . [زاد المعاد ۲ / ۲۲۰] .

قران را و برای اصحاب آن حضرت تمتع را ، پس هیچ حج افضل از این دو قسم نیست / پس کمال عجب است که خلافت مآب - به معارضه اختیار قادر مختار ! - اختیار و انتصار ترجیح افراد - به زعم نووی و اتباعش کالمخاطب و غیره - و منع غیر افراد - حسب دلالت روایات - نموده .

و مغفلین سنیه چندان مسفوف اتباع مختار غیر مختار آن مختار غیر مختارند که مختار ایزد مختار را ترک داده بر خلاف اختیار ایزد قهار و اختیار حضرت رسول خدا و ائمه اطهار - صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم ما اختلف الليل والنهار - اختیار ترجیح افراد میکنند ، و از تأویل و توجیه و تصویب آن دست بر نمیدارند .

و حمل نقل آن حضرت اصحاب خود را به تمتع ، بر بیان جواز ، خلاف عقل و نقل است ، و ابن القیم در رد آن گوی مسابقت از اقران و امثال ربوده ، کما ستطلع علیه فیما بعد إن شاء الله تعالی .

هشتم :

هشتم : آنکه نزد حضرات حنفیه - که جمّ کثیر و جمع غفیرند ، و مخاطب به موافقتشان با خلیفه ثانی در مسأله خمس بر خود بالیده است (۱) - حج جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) (۲) تمتع بود به سوق هدی ، و هرگاه آن حضرت خود حج تمتع را اختیار فرموده باشد بلا شبهه آن ، افضل از افراد و قران باشد ، و

۱- تحفه اثناعشریه : ۲۹۹ - ۳۰۰ .

۲- در [الف] اشتباهاً اینجا : (است) آمده است .

منع عمر از تمتع - ولو على سبيل التنزيه - ناجائز و حرام [باشد] و عين بدعت و ضلال ، (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) (١).

ولى الله در " قره العينين " گفته :

و مذهب منصور پيش حنفيان آن است كه : تمتع بودبه سوق هدى ، و از اين صورت متجه ميشود قول مرتضى .. إلى آخر (٢)

و ابن القيم در " زادالمعاد " گفته :

فصل ; فأما من قال حجّ متمتّعاً متمتّعاً لم يحلّ فيه (٣) لأجل سوق الهدى - كما قاله صاحب المغنى وطائفه - فعذرهم قول عائشه

و ابن عمر : تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ..

وقول حفصه : ما شأن الناس حلّوا ولم تحلّ من عمرتك ..

وقول سعد فى المتعه : قد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وصنعناها معه ..

وقول ابن عمر - لمن سأله عن متعه الحجّ - : هى حلال ، فقال له السائل : إنّ أباك قد نهى عنها ! فقال : رأيت إن كان أبى

نهى عنها وصنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، أمر أبى يتبع أم أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ؟ ! فقال

الرجل : بل أمر

١- الأحزاب (٣٣) : ٢٥ .

٢- قره العينين : ٢١٣ .

٣- فى المصدر : (منه) .

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فقال : لقد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

قال هؤلاء : ولولا الهدى لحلّ ، كما يحلّ المتمتّع الذي لا هدى معه ، ولهذا قال : « لولا أنّ معي (١) الهدى لأحللت » ، فأخبر أن المانع له من الحلّ سوق الهدى ، والقارن إنّما يمنعه من الحلّ القران لا الهدى ، وأرباب هذا القول قد يسمّون هذا المتمتّع : قارناً ؛ لكونه أحرم بالحجّ قبل التحلّل من عمره ، ولكن القران المعروف أن يحرم بهما جميعاً أو يحرم بالعمره ويدخل عليها الحجّ قبل الطواف . < ١٢٩١ > والفرق بين القارن والمتمتّع السابق من وجهين :

أحدهما : من الإحرام ؛ فإن القارن هو الذي يحرم بالحجّ قبل الطواف إما في ابتداء الإحرام أو في أثائه .

والثاني : أن القارن ليس عليه إلاّ سعي واحد ؛ فإن أتى به أولاً وإلاّ سعى عقيب طواف الإفاضة ، والمتمتّع عليه سعي ثان عند الجمهور ، وعند (٢) أحمد روايه أخرى : أنه يكفيه سعي واحد كالقارن ، والنبى صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يسع سعياً ثانياً عقيب طواف الإفاضة ، فكيف يكون متمتّعاً على هذا القول ؟ !

١- در [الف] اشتبهاً : (مع) آمله است .

٢- فى المصدر : (وعن) .

فإن قيل : فعلى الروايه الأخرى يكون متمتعاً ، ولا يتوجه الإلزام ، ولها وجه قوى من الحديث الصحيح ، وهو ما رواه مسلم - فى صحيحه - عن جابر ، قال : لم يطف النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ولا أصحابه بين الصفا والمروه إلا طوافاً واحداً ، طوافه الأول . هذا مع أن أكثرهم كانوا متمتعين ، وقد روى سفيان الثورى ، عن سلمه بن كهيل ، قال : حلف طاوس : ما طاف أحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بحجّه وعمرته إلا طوافاً واحداً .

قيل : الذين نصرّوا كونه متمتعاً متمتعاً خاصاً لا يقولون بهذا القول ، بل يوجبون عليه سعيين ، والمعلوم من سنّته صلى الله عليه [وآله] وسلم أنه لم يسع إلا سعيّاً واحداً ، كما ثبت فى الصحيح عن ابن عمر : أنه قرن وقدم مكه ، فطاف بالبيت ، وبالصفا والمروه ، ولم يزد على ذلك ، ولم يحلق ، ولا قصّر ، ولا حلّ من شىء حرم منه حتّى كان يوم النحر فنحر ، وحلق رأسه ، ورأى أنه قد قضى طواف الحجّ والعمره بطوافه الأول .

وقال : هكذا فعل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

ومراده بطوافه الأول الذى قضى به حجّه وعمرته : الطواف بين الصفا والمروه بلا ريب .

وذكر الدارقطنى : عن عطا ، ونافع ، عن ابن عمر ، وجابر :

أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم إنما طاف لحجّه وعمرته طوافاً واحداً و [سعى] (١) سعياً واحداً ، ثمّ قدم مكّه فلم يسع بينهما بعد الصدر .

فهذا يدلّ على أحد الأمرين ، ولا بدّ إما أن يكون قارناً ، وهذا الذي لا يمكن من أوجب على المتمتّع سعيين أن يقول غيره ؛ وإما أن المتمتّع (٢) يكفيه سعى واحد ، ولكن الأحاديث التي تقدّمت في بيان أنه كان (٣) قارناً صريحه في ذلك فلا يعدل عنها .

فإن قيل : فقد روى شعبه ، عن حميد بن هلال ، عن مطرف ، عن عمران بن الحصين : أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم طاف طوافين ، وسعى سعيين . رواه الدارقطني عن أبي صاعد ، حدّثنا محمد بن يحيى الأزدي ، حدّثنا عبد الله بن داود ، عن شعبه .

قيل : هذا خبر معلول ، وهو غلط ، قال الدارقطني : يقال : إن محمد بن يحيى حدّث بهذا من حفظه ووهم في متنه . والصواب بهذا الإسناد : أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن بين الحجّ والعمرة . والله أعلم . وسيأتى إن شاء الله ما يدلّ على أن هذا

١- الزيادة من المصدر .

٢- در [الف] اشتبهاً : (التمتع) آمده است .

٣- در [الف] اشتبهاً : (كانا) آمده است .

الحديث غلط ، وأظن أن الشيخ أبا محمد [بن قدامه] (١) . . . إنما ذهب إلى أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان متمتعاً ؛ لأنه رأى الإمام أحمد قد نصّ على أن التمتع أفضل من القران ، ورأى أن الله سبحانه وتعالى لم يكن ليختار لرسوله إلا الأفضل ، ورأى الأحاديث قد جاءت < ١٢٩٢ > بأنه تمتع ، ورأى أنها صريحه في أنه لم يحلّ ، فأخذ من هذه المقدمات الأربع أنه تمتع متمتعاً خاصاً لم يحلّ منه .

ولكن أحمد لم يرجح التمتع لكون النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حجّ متمتعاً ، كيف وهو القائل : لا أشك أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً .

وإنما اختار التمتع لكونه آخر الأمرين من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وهو الذي أمر به أصحابه أن يفسخوا حجّهم إليه ، وتأسف على فوته . . . إلى آخر ما قال (٢) .

از این عبارات ظاهر است که : صاحب “ مغنی ” و طایفه دیگر قائل اند به آنکه حج آن حضرت حج تمتع بود ، و ابن حزم ابو محمد نیز همین مذهب [را] اختیار کرده .

١- الزیاده من المصدر .

٢- [الف] من فصول هدیة صلی الله علیه [وآله] وسلم فی حجه و عمره . [زادالمعاد ٢ / ١٣٨ - ١٤١] .

بالجمله ؛ افضلیت تمتع از افراد و نیز افضلیت قران از افراد به مثابه [ای] ظاهر و واضح است که هرگز هیچ محصلی ارباب در آن نمیکند ، و بعد اندک تتبع کتب احادیث بر او این معنا قطعاً واضح و لایح میگردد .

و ثبوت محض افضلیت قران از افراد ، و نیز ثبوت افضلیت تمتع از محض افراد هم برای توجیه طعن به خلافت مآب کافی و وافی است که او مخالفت این هر دو حکم میکرد ، و حسب تصریح مخاطب افراد را افضل از تمتع و قران میدانست .

و افضلیت قران و تمتع از افراد به مثابه [ای] روشن و عیان است که حضرات حنفیه با آن همه کثرت جلالت و عظمت - که مخاطب نیز بر کثرتشان نازیده ، و به موافقتشان با خلافت مآب در مسأله خمس بر خود بالیده (۱) - در این باب مخالفت خلافت مآب برگزیده ، به دلائل باهره و براهین قاهره اثبات بطلان افضلیت افراد از تمتع و قران کرده اند .

در “ هدایه ” مذکور است :

التمتع أفضل من الإفراد [عندنا] (۲) ، وعن أبي حنيفة . . . أن الإفراد أفضل ؛ لأنَّ التمتع سفره واقع لعمرته ، والمفرد سفره واقع لحجته ، وجه ظاهر الروايه أن فی التمتع جمعاً بین العبادتين ، فأشبه

۱- تحفه اثناعشریه : ۲۹۹ - ۳۰۰ .

۲- الزیاده من المصدر .

القران ، ثم فيه زياده نسك ، وهو إراقه الدم ، وسفره واقع لحجته ، وإن تخللت العمره ؛ لأنها تبع للحج كتخلل السنه بين الجمعه والسعي إليها .

والمتمتع على وجهين ، متمتع يسوق الهدى [ومتمتع لا يسوق الهدى] (١) ، ومعنى التمتع : الترفق بأداء النسكين فى سفر واحد من غير أن يلتم بأهله بينهما إماماً صحيحاً ، وتدخله اختلافات نبينها إن شاء الله تعالى (٢) .

و ابن الهمام در “ فتح القدير “ كفته :

قوله : (وجه الظاهر أن فى التمتع جمعاً بين العبادتين فأشبهه القران) حقيقه هذا الوجه أنه ثبت أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم حجج قارناً ، ومعلوم أن ما ارتكبه أفضل خصوصاً فى عباده فريضه لم يفعلها إلا مره واحده فى عمره ، ثم رأينا المعنى الذى به كان القران أفضل متحققاً فى التمتع دون الأفراد ، فىكون أفضل منه ، وذلك المعنى هو ما يلزم كونه جمعاً بين العبادتين فى وقت الحج من زياده التحقق بالإذعان والقبول للشرع (٣) الناسخ لشرع الجاهليه فى المطلوب رفضه ، ثم هذا أرفق ، فوجب دم

١- الزيادة من المصدر .

٢- [الف] باب التمتع من كتاب الحج . (١٢) . [الهدايه ١ / ١٥٦] .

٣- فى المصدر : (للمشروع) .

الشكر على أمرين :

أحدهما : إطلاق الارتفاق بالعمرة في وقت الحج حتى خفت المؤونة بالنسبة إلى لزوم إنشاء سفر آخر للعمرة ؛ أو التأخير بعد قضاء الأفعال لينشئ أخرى من أدنى الحل ، وهذا شكر على أمر دنيوى .

وثانيهما : توفيقه للتحقق بهذا الإذعان الشرعى المطلوب تحقيقه وإظهاره وجعله مظهراً له ، فإنه أكمل من مجرد اعتقاد < ١٢٩٣ > الحقيقه من غير تحقق به بالفعل ، وهذا يرجع إلى أمر أخرى ، ولهذا تسمعهم يقولون تاره : وفق لأداء النسكين ، ومرة : ترفق بأدائهما فى سفره واحده ، فزادت الفضيله بشرعيه هذا الدم ؛ لأنه زاد فى النسك عباده أخرى شكراً ، لا جبراً لنقصان متمكن فيه غير أن القران زاد عليه باستدامه الإحرام إلى يوم النحر بهما والمسارعه إلى إحرام الحج ، فبالأمرين يفضل على تمتع لم يسق فيه هدى حتى حل التحلل ، وبالتالي على التمتع الذى سبق فيه الهدى ، فوجب استدامه الإحرام فيه (١) .

اما آنچه گفته : و هنوز مذهب شافعى و سفیان ثورى و اسحاق بن راهويه و ديگر فقها همين است كه افراد افضل است از تمتع و قران .

١- [الف] باب التمتع من كتاب الحج . [فتح القدير ٣ / ٣] .

پس محتجب نماند که: والد مخاطب در این مقام از شافعی و مالک منصوریت این معنا که نسک آن حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) افراد به حج بود، نقل کرده، چنانچه در ما بعد میدانی، و مخاطب از ذکر منصوریت افرادی حج نزد شافعی اعراض نموده، به جای آن ذکر افضلیت افراد نزد شافعی نموده، و از ذکر نصرت مالک افرادی حج آن حضرت [را] هم اعراض کرده، و به جای آن ذکر مذهب مالک در افضلیت اصلا ننموده، و شاید مالک را لایق ذکر ندانسته! و ذکر مذهب اسحاق و سفیان ثوری و دیگر فقها بر آن افزوده، و شاید که اولیای مخاطب به این تغییر و تبدیل و زیاده، اثبات تحقیق او نمایند، لکن آن مشتمل است بر خلط و خبط صریح، و مخدوش است به چند وجه:

وجوه بطلان استدلال به موافقت اتباع عمر در برابر شیعه

اول:

اول: آنکه پر ظاهر است که: برای دفع طعن از خلافت مآب ذکر موافقت اتباع او - خواه شافعی باشد، خواه ابوحنیفه، خواه غیر ایشان - به میان آوردن و به مقابله اهل حق که طاعن بر اصل اصول قوم جهول اند، تمسک به اقوال زمره بوالفضول - که به خاک پای ائمه مطعونین شان نزدشان نمیرسند - نمودن، دانشمندی را به غایت قصوی رسانیدن، و مزید تبهر و رعایت قواعد مناظره ثابت کردن است!!

دوم:

دوم: آنکه حسب افاده خود مخاطب در صدر کتاب واضح است که:

الزاماتی که عاید به شیعه شود میباید که از کتب معتبره ایشان منقول باشد ، و الزاماتی که عاید به اهل سنت میشود ، میباید که موافق روایات اهل سنت باشد و الاّ هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحق است ، و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع (۱) پس چرا خلاف ارشاد باسداد خود در این مقام و دیگر مقامات لا تعدّ و لا تحصی از طریق انصاف دست برداشته ، به ذیل خرافات اسلاف و مزعومات مقتدایان ناانصاف خود دست انداخته ؟!

سوم:

سوم : آنکه والد ماجد مخاطب - که او را آیتی از آیات الهی ، و معجزه از معجزات جناب رسالت پناهی (صلی الله علیه و آله وسلم) در این کتاب میداند (۲) - نیز احادیث " صحیحین " و امثال آن را لایق ذکر به مناظره امامیه بلکه زیدیه هم ندانسته (۳) پس کمال عجب است که از تشبث به مرویات " صحیحین " و امثال آن در گذشته ، رو (۴) به ذکر مزعومات و مقولات شافعی و امثال او آورده ، در مخالفت و عقوق والد خود و ترک اصغای نصیح آیه الهی و معجزه جناب رسالت پناهی - علی حسب مزعومه - کوشیده !

چهارم:

چهارم : آنکه اکابر ائمه سنی و اجله معتمدین اینها از شافعی افضلیت

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۱۸۴ .

۳- مراجعه شود به : قره العینین : ۱۴۵ .

۴- در [الف] اشتهاً : (او) آمده است .

تمتّع نقل کرده اند ، در “ صحیح ترمذی “ مذکور است :

حدّثنا أبو موسى محمد بن المثنى ، (نا) عبد الله بن إدريس ، عن ليث ، عن طاوس ، عن ابن عباس ، قال : تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم < ١٢٩٤ > وأبو بكر وعمر وعثمان ، وأول من نهى عنه معاوية ، وفي الباب عن علي [(عليه السلام)] وعثمان وجابر وسعد وأسماء بنت أبي بكر وابن عمر .

قال أبو عيسى : حديث ابن عباس حديث حسن ، واختار قوم من أهل العلم من أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وغيرهم التمتع بالعمرة ، والتمتع : أن يدخل الرجل بعمره في أشهر الحج ثم يقيم حتى يحجّ فهو متمتع ، وعليه دم ما استيسر من الهدى ، فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام في الحجّ وسبعة إذا رجع إلى أهله ، ويستحب للمتمتع إذا صام ثلاثة أيام في الحجّ أن يصوم في العشر ويكون آخرها يوم عرفه ، فإن لم يصم في العشر صام أيام التشريق في قول بعض أهل العلم من أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم منهم : ابن عمر وعائشه ، وبه يقول مالك والشافعي وأحمد وإسحاق . .

وقال بعضهم : لا يصوم أيام التشريق ، وهو قول أهل الكوفة .

قال أبو عيسى : وأهل الحديث يختارون التمتع بالعمرة في الحجّ ،

وهو قول الشافعی و أحمد و إسحاق (۱).

از این عبارت ظاهر است که : اختیار تمتع به عمره در حج قول شافعی و احمد و اسحاق است ، و ظاهر است که : مراد از اختیار تمتع آن است که اینها تمتع را افضل میدانند ؛ چه اگر مراد [از] اختیار جواز باشد لازم آید که اختلاف در جواز تمتع متحقق باشد ، و هو باطل ؛ و اگر مراد اختیار وجوب تمتع باشد ، پس آن هم برای ابطال تمسک به ترجیح افراد بر تمتع کافی است .

و نیز از تصریحات دیگر علما ثابت نیست که احمد بن حنبل تمتع را افضل از افراد و قران میدانند ، ترمذی مذهب واحد را به شافعی و احمد و اسحاق بن راهویه منسوب ساخته ، پس معلوم شد که شافعی و اسحاق هم به مذهب احمد بن حنبل قائل اند ، و چون مذهب احمد افضلیت تمتع است ، معلوم شد که مراد ترمذی از اختیار تمتع اختیار افضلیت تمتع است .

و فخر رازی هم از کتاب “ اختلاف حدیث “ شافعی افضلیت تمتع نقل کرده ، چنانچه در “ تفسیر کبیر “ گفته :

اختلف الناس فی الأفضل من هذه الثلاثة .

فقال الشافعی : أفضلها الأفراد ، ثم التمتع ، ثم القران ، وقال فی اختلاف الحدیث : التمتع أفضل من الأفراد ، وبه قال مالک .

۱- [الف] صفحه : ۱۴۳ / ۶۵۱ باب ما جاء فی التمتع من أبواب الحج . [سنن ترمذی ۲ / ۱۵۹] .

وقال أبو حنيفة: القرآن أفضل ثم الأفراد [ثم التمتع] (۱)، وهو قول المزني وأبي إسحاق والمروزي من أصحابنا .

وقال أبو يوسف ومحمد: القرآن أفضل ، ثم التمتع ، ثم الأفراد (۲) .

و ابن حزم هم در عبارت سابقه تصریح کرده به آنکه متعه الحجّ نزد شافعی و ابوحنیفه افضل است از افراد ، و مراد ابن حزم از متعه الحجّ تمتع است (۳) .

پنجم:

پنجم: آنکه از عبارت ترمذی ظاهر شد که: مذهب اسحاق بن راهویه مثل احمد بن حنبل و موافق اهل حدیث افضلیت تمتع است ، و از عبارت ابن حجر عسقلانی و عینی - که در ما بعد مذکور میشود (۴) نیز بطلان نسبت ترجیح افراد بر قران به اسحاق ظاهر میشود ، پس چگونه مخاطب تمسک مینماید به چنین نقلی که خلاف آن در کتب ائمه دین او موجود است؟!

ششم:

ششم: آنکه نسبت ترجیح افراد بر قران به ثوری کذب محض و بهتان صرف است ، بلکه به نصوص علمای محققین شافعیه و حنفیه (۵) ثوری قران را افضل از افراد میداند!

۱- الزیاده من المصدر .

۲- تفسیر رازی ۵ / ۱۵۵ .

۳- المحلّی ۷ / ۱۰۶ .

۴- در [الف] اشتبهاً اینجا: (واو) آمده است .

۵- در [الف] اشتبهاً اینجا: (واو) آمده است .

عجب که مخاطب را با وصف دعوی کرامت و خرق عادت ، اطلاع بر مذاهب < ۱۲۹۵ > علمای خود هم حاصل نیست ، چه جا مذهب خصم ، و با این همه عجز و فرومایگی گردن کبر و غرور میافزاد !

ابن حجر در “فتح الباری” - بعد ذکر دلائل ترجیح روایت اینکه حج آن حضرت قرآن بود - گفته :

و مقتضی ذلك أن يكون القرآن أفضل من الأفراد ومن التمتع ، وهو قول جماعه من الصحابه والتابعين ، وبه قال الثوري وأبو حنيفة وإسحاق بن راهويه ، واختاره من الشافعية المزنى وابن المنذر وأبو إسحاق المروزي ، ومن المتأخرين تقي الدين السبكي ، وبحث مع النووي في اختياره أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً وأن الأفراد مع ذلك أفضل مستنداً إلى أنه عليه [وآله] السلام اختار الأفراد أولاً ثم أدخل عليه العمره لبيان جواز الاعتمار (۱) في أشهر الحج ؛ لكونهم كانوا يعتقدونه من أفجر الفجور ، كما في ثالث أحاديث الباب ، وملخص ما يتعقب به كلامه أن البيان قد سبق منه صلى الله عليه [وآله] وسلم في عمره الثلاث ، فإنه أحرم بكلّ منها في ذي القعدة : عمره

۱- در [الف] اشتهاً : (الاعتماد) آمده است .

الحديبيه التي صُيِّدَ عن البيت فيها ، وعمره القضييه التي بعدها ، وعمره الجعرانه ، ولو كان أراد [باعتماره] (۱) مع حجّته بيان الجواز فقط - مع أن الأفضل خلافه - لاكتفى في ذلك بأمره أصحابه أن يفسخوا حجّهم إلى العمره (۲) .

و عيني در “ عمده القارى ” گفته :

وممن ذهب إلى تفضيل القرآن وتمسك بالأحاديث التي ذكرناها الداله على أفضلية القرآن ، وعلى أن النبي عليه [وآله] السلام كان قارناً في حجّه الوداع : شقيق بن سلمه والثوري وأبو حنيفه وأبو يوسف ومحمد وإسحاق والمزني من أصحاب الشافعي ، وأبو إسحاق المروزي وابن المنذر ، وهو قول على بن أبي طالب (رضي الله عنه) [(عليه السلام)] (۳) .

هفتم :

هفتم : آنکه مخاطب عجب تلون و اضطراب در حمايت خلافت مآب دارد که گاهی در مسأله خمس به موافقت حنيفه با خلافت مآب دست

۱- الزيادة من المصدر ، وفي [الف] هنا بياض بقدر كلمه .

۲- [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك . (۱۲) . [فتح الباري ۳ / ۳۴۱] .

۳- [الف] باب كيف تهلّ الحائض والنفساء ، من كتاب المناسك . (۱۲) . [عمده القارى ۹ / ۱۸۹] .

میاندازد، و بر کثرتشان مینازد، و به مخالفت شافعی و أتباعش با خلافت مآب اعتنایی نمیسازد؛ و هرگاه حنفیه را مخالف خلافت مآب در ترجیح قران و تمتع بر افراد مییابد از ذکرشان اعراض ساخته به مذهب شافعی و غیره تمسک مینماید!

هشتم :

هشتم : آنکه حسب افاده ترمذی، شافعی هم قائل به افضلیت تمتع است، و ابن حزم هم ذکر فرموده که : نزد شافعی متعه الحج افضل است از افراد، و فخر رازی هم از " اختلاف حدیث " شافعی افضلیت تمتع نقل کرده (۱)؛ پس اگر بنای ادراک حقیقت صواب با موافقت شافعی است، باز هم طعن بر خلافت مآب به کمال وضوح ثابت میشود که در این باب خاص نیز مخالفت شافعی با ایشان متحقق شد حسب افادات ائمه قوم (۲)، والله الحمد علی ذلك .

و دانستی که اسحاق بن راهویه قائل به افضلیت تمتع است - کما ذکره الترمذی - و افضلیت قران از افراد نزد اسحاق به نقل عسقلانی و عینی هم ظاهر است، پس بحمد الله تشبث مخاطب به موافقت اسحاق با خلافت مآب به افحش وجوه بر او منقلب گردید، و حسب استدلالش بطلان حکم خلافت مآب به سبب مخالفت اسحاق ثابت شد .

۱- قبلا از سنن ترمذی ۲ / ۱۵۹، المحلی ۷ / ۱۰۶، تفسیر رازی ۵ / ۱۵۵ گذشت .

۲- در [الف] اشتباهاً : (قدم) آمده است .

نهم :

نهم : آنکه اگر موافقت شافعی با عمر در ترجیح افراد بر تمتع موجب دفع طعن از او خواهد شد ، لامحاله مخالفت شافعی با عمر در مسأله < ۱۲۹۶ > خمس با او موجب توجه طعن به او خواهد شد ، و همچنین مخالفت شافعی در مسائل دیگر با خلفا موجب افتضاحشان خواهد گردید .

دهم :

دهم : آنکه به افضلیت تمتع احمد بن حنبل - که یکی از ارکان ائمه سنی است - قائل گردیده ، و همچنین اتباع او و جماعتی (۱) از صحابه و تابعین به این مذهب رفته [اند] ، کما سبق سابقاً ، پس کمال عجب است که مخاطب تشبث به دامان شافعی و ثوری و اسحاق برای تخلص گلوی امام خود مینماید ، و از استهزای ارباب الباب نميهراسد ، و از مخالفت جمعی کثیر و جمعی غفیر از ائمه و حدّاق سنی با خلافت مآب در نفی ترجیح افراد بر تمتع ، خبری بر نمیدارد ، حال آنکه مخالفت این حضرات با خلافت مآب - خصوصاً بعد تأیید آن به موافقت اهل حق - دلیل قاطع است بر آنکه خلافت مآب در ترجیح افراد بر تمتع اگر بر صرف ترجیح اکتفا کرده باشد ، نیز مطعون و ملوم و معیوب و مذموم است .

اما آنچه گفته : و دلیل این افضلیت از قرآن صریح ظاهر است

۱- در [الف] (جماعه) آمده است که اصلاح شد .

وجوه ناتمام بودن استدلال به آیه : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ)

اشاره

قوله تعالى : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۱).

اول :

پس اولاً : باید دانست که استدلال مخاطب بر افضلیت افراد از قرآن و سنت و عقل نه از تحقیقات خاصه اوست تا کسی به آن و مثل آن عار سرقت کتاب کابلی را دفع کند ، و اگر چه این استدلال را کابلی ذکر نموده ، لکن مخاطب آن را از کتاب والد خود اخذ نموده ، و چنانچه در اخفای سعی کابلی کوشیده ، دادِ انتحال داده ! همچنان در این مقام و دیگر مقامات سعی پدر خود را هم مخفی کردن خواسته ، بلکه چون استدلال به کتاب و سنت را خود خلافت مآب سر داده ، در این مقام مخاطب اخفای حدّت ذهن و قوت استنباط خلافت مآب هم خواسته ، و والد او راضی به این اخفا نشده ، استدلال عمری را از بخاری نقل کرده ، در “ قره العینین ” گفته :

و مذهب منصور نزد شافعی و مالک آن است که : نسک آن حضرت افراد بود به حج ، و همین است مفهوم از قصه حجه الوداع که جابر آن را ضبط کرده است و روات بر وی مختلف نشدند در حکایت آن ، و همین است قول فاروق و ذی النورین ، پس متوجه شد ایشان را استدلال به کتاب و سنت و معقول .

اما کتاب ز پس خدای تعالی میفرماید : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۲) و بعد

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

از آن میفرماید: (فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ) (۱)، و آن را در مقام رخصت ذکر مینماید، و مجبور میگرداند به دم یا صوم

و اما سنت ۲ پس آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم اختیار فرمود افراد را به حج در حجه الوداع، و افراد به عمره در عمره القضا و عمره (۲) جعرانه، پس آنچه فعل آن حضرت است صلی الله علیه [و آله] وسلم اکمل است، هر چند دیگران را رخصت داده باشند به جهت ردّ مذهب جاهلیت که: (العمره فی أشهر الحج من أفجر الفجور)، یا اولاً-ایشان را مجرد ترخیص فرموده بود، و چون در قبول رخصت استبطا کردند، مبالغه کرده باشند، چنانکه در مسأله قبله صائم مبالغه واقع شد، و در همه این علل احادیث درست شده است.

و اما معقول ۲ پس شک نیست که اتمام حج و عمره جدا جدا باشد افضل و اتم و اکمل است، چنانکه در تضاعف حسنات به سبب رفتن به مسجد ذکر کرده اند، و در استحباب وضو برای هر نماز مکتوبه ذکر نموده اند، و این امری است که برای قائل به شرطیت احرام متجه میشود، فضلاً از برای کسی که به رکنیت آن قائل است، و این استدلال فاروق مذکور است در “بخاری”:

عن أبي موسى الأشعري، قال: قدمت على النبي صلي الله عليه [و آله] وسلم بالبطحاء - وهو منيخ - فقال: «أحججت؟»

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- در [الف] اشتبهاً: (عمر) آمده است .

قلت : نعم ، قال : « بما أهلت ؟ » قلت : لبيك يا هلال < ۱۲۹۷ > كإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ، قال : « أحسنت ، طف بالبيت وبالصفا والمروه » .

ثم أتيت امرأه من قيس ففلت رأسي ، ثم أهلت بالحج ، فكنت أفتى به حتى كان في خلافه عمر ، فقال : إن آخذ بكتاب الله فإنه يأمرنا بالتمام ، وإن آخذ بقول النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فإنه لم يحل حتى بلغ الهدى محلّه . أخرجه البخاري .

انتهى ما في قره العينين (۱) .

از ملاحظه این عبارت واضح است که : مخاطب همین عبارت را به تغییر یسیر وارد کرده و برای اظهار مزید دانشمندی و جودت ذهن و صفای فکر و حصول ملکه استنباط و سرعت انتقال خود راضی نشده که استدلال را به کتاب و سنت به خلافت مآب نسبت نماید ، یا سعی جمیل پدر خود که بر استدلال خلافت مآب زیادتها کرده که عقل را هم - که تشبث به آن از آن عقل کل سر نزده ! - افزوده ، و در استدلال به کتاب و سنت توضیح و تشریح و

۱- [الف] صفحه : ۱۷۴ / ۲۱۶ مطاعن عمر از فصل شبهات قومی که در حدیث ناظرند ، از مقدمه سابعه ، از دلائل عقلی . (۱۲) . [قره العينین : ۲۱۲ - ۲۱۳ ، ولاحظ : صحیح البخاری ۲ / ۲۰۳] . [آدرس صفحه : ۱۷۴ / ۲۱۶ اشتباهاً در اثنا تکرار شده است] .

تأیید و اضافه بعض امور از طرف خود نموده ، ظاهر فرماید .

دوم :

ثانیاً : نهایت عجب است که مخاطب و اسلاف او به جواب استدلالات اهل حق به آیات بینات صریحه الدلالات مثل آیه مسح و آیه متعه - خصوصاً با قرائت : (إلی أجل مسمی) - و آیات دالّه بر میراث انبیا (علیهم السلام) و مثل آن ، آن همه پیچ و تاب میخورند ، و به ایجاد تأویلات رکیکه بی اصل و اختراع خرافات پر هزل ، رونق دین و ایمان میبرند ، و به احتمالات واهی میخواهند که رخنه در استدلالات صحیحه اندازند ، و اختراعات نفسانی را مژم ترویج باطل مییندارند ، و خود بر مطالب خویش به آیات مجمله - که هم حسب دلالت و هم تصریحات ائمه شان در آن احتمالات عدیده متطرق ، و توجیهات سدیده متحقق ، و در مطلبشان ظهوری هم ندارد - متمسک میشوند ، به اختلال استدلال به تطرق احتمال مرضی اهل کمال اعتنا نمیکنند .

سوم :

و ثالثاً : ادعای صراحت این آیه در افضلیت افراد نهایت صریح الفساد است ؛ چه اگر به فرض باطل دلالت این آیه بر این افضلیت مسلم هم شود ، صراحت دلالت هرگز مسلم نمیتواند شد ، و از اینجاست که ولی الله پدر مخاطب دعوی صراحت نکرده ، اضافه صراحت از صراحت وقاحت مخاطب با دیانت است !

چهارم :

و رابعاً : در تفسیر این آیه اقوال عدیده است ، فخر رازی در “ تفسیر کبیر ”

كفته :

المسألة الرابعة : فى تفسير الإتمام فى قوله : (وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (١) وفىه وجوه :

أحدها : روى عن على [(عليه السلام)] وابن مسعود : أن تمامهما أن تحرم من دويره أهلك .

وثانيها : قال أبو مسلم : المعنى أن من نوى الحج والعمرة لله وجب عليه الإتمام ، قال : ويدل على صحه هذا التأويل أن هذه الآية إنما نزلت بعد أن منع الكفار النبى عليه [وآله] السلام فى السنه الماضيه عن الحج والعمرة ، فالله تعالى أمر رسوله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] فى هذه الآية أن لا يرجع حتى يتم هذا الفرض ، ويحصل من هذا التأويل فائده فقهيته وهى : أن تطوع الحج والعمرة كفرضهما (٢) فى وجوب الإتمام .

وثالثها : قال الأصم : إن الله تعالى فرض الحج والعمرة ، ثم أمر عباده أن يتم الآداب المعبره فيهما . . إلى أن قال - بعد ذكر عبارته الغزالي المشتمله على آداب الحج - :

الوجه الرابع فى تفسير قوله : (وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (٣) أن

١- البقره (٢) : ١٩٦ .

٢- فى المصدر : (كفرضيهما) .

٣- البقره (٢) : ١٩٦ .

المراد : أفردوا لكل واحد منهما سفيراً ، وهذا تأويل من قال : الإفراء أفضل ، وقد بيناه بالدليل ، وهذا التأويل يروى عن علي بن أبي طالب [(عليه السلام)] ، وقد روى مرفوعاً عن أبي هريره : وكان عمر ترك القرآن < ۱۲۹۸ > والتمتع به (۱) .

از این عبارت ظاهر است که : در تفسیر اتمام اقوال عدیده هست ، پس بدون اثبات ترجیح قول رابع به دلیل متین ، حمل آیه بر آن سمتی از جواز ندارد ، و ظاهر است که اگر یک قول هم خلاف قول رابع در تفاسیر اهل سنت یافته میشد ، اهل حق را تشبث به آن برای ابطال این احتمال کافی بود چه جا که سه قول خلاف این احتمال منقول باشد .

بلکه اگر هیچ قولی مخالف این قول در تفاسیرشان یافته نمیشد ، باز هم مجرد قول ایشان لائق اصغاً نبود به غیر ثبوت آن از دلالت لفظ یا روایت متفق علیها .

و ادعای فخر رازی روایت وجه رابع از جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) کذبی بیش نیست ، آری روایت تفسیر اتمام به احرام از دویره اهل چنانچه خود رازی از آن حضرت نقل کرده ، همچنین در بعض دیگر کتب سنیه مسطور است ، وهو بمعزل عن ذاك .

۱- [الف] آیه : (وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) [البقره (۲) : ۱۹۶] رکوع ۸ ، جزء ۲ . [تفسیر رازی ۵ / ۱۵۷ - ۱۵۹] .

پنجم :

و خامساً : در تفسیر “درّ منثور” مسطور است :

أخرج ابن أبي حاتم ، وأبو نعيم - في الدلائل - ، وابن عبد البرّ - في التمهيد - ، عن يعلى بن أمية ، قال : جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم - وهو بالجعرانه - وعليه جبّه ، وعليه أثر خلوق ، فقال : كيف تأمرني يا رسول الله [ص] أن أصنع في عمرتي ؟ فأنزل الله : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۱) ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « أين السائل عن العمره ؟ » فقال : ها أنا ذا ، قال : « اخلع الجبّه ، واغسل عنك أثر الخلوق ، ثم ما كنت صانعاً في حجّك فاصنع في عمرتك » (۲) .

از این روایت ظاهر میشود که : مراد از اتمام عمره آن است که احرام آن را مثل احرام حج بکنند .

ششم :

و سادساً : در “درّ منثور” مذکور است :

أخرج الحاكم ، عن زيد بن ثابت ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : إن الحجّ والعمره فريضة لا يضرك بأيهما بدأت (۳) .

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- [الف] تفسیر آیه : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ) . [الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۸] .

۳- الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۹ .

از این روایت ظاهر است که : حسب ارشاد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) بدایت به عمره قبل حج ضرر ندارد ، پس اگر معنای (أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ) (۱) امر به تأخیر عمره از حج میبود چگونه آن حضرت نفی ضرر از بدایت به عمره میفرمود ؟ !

هفتم :

و سابقاً : نیز در “ درّ منثور ” مذکور است :

أخرج ابن أبي شيبة ، والحاكم ، عن ابن سيرين : أن زيد بن ثابت سئل عن العمره قبل الحج ، فقال صلاتان - وفي لفظ : نسكان - لله عليك ، لا يضرّك بأيهما بدأت (۲) .

این روایت هم به تقریب سابق دلالت دارد بر بطلان تفسیر اتمام به افراد ، والله ولي التوفيق والرشاد .

هشتم :

و ثامناً : از روایات عدیده ظاهر میشود که قرائت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ابن مسعود و مسروق : (أقيموا الحجّ والعمره) بود ، پس بنابر این قرائت ثابت شد که مراد از اتمام هم اقامه است ، و با امر اقامه حج و عمره مستلزم افراد نیست .

در “ درّ منثور ” مذکور است :

أخرج أبو عبيد - في فضائله - ، وسعيد بن منصور ، وعبد بن

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۹ .

حميد ، وابن جرير ، وابن المنذر ، وابن أبي حاتم ، وابن الأنباري ، عن علقمه ، وإبراهيم ، قالا : في قراءه ابن مسعود : (وأقيموا الحج والعمرة ..) إلى آخره (١) .

و نیز در “درّ منثور” مذکور است :

أخرج عبد بن حميد ، وابن جرير ، عن علي [(عليه السلام)] أنه قرأ : (وأقيموا الحج والعمرة للبيت) ، ثم قال : هي واجبه مثل الحج (٢) .

و نیز در آن است :

أخرج ابن مردويه ، والبيهقي - في سننه - ، والإصبهاني - في الترغيب - ، عن ابن مسعود ، قال : أمرتم بإقامه أربع : (وأقيموا الصلاة وآتوا الزكاة) (٣) ، (وأقيموا الحج والعمرة إلى البيت) ، والحج : الحج الأكبر ، والعمرة : الحج الأصغر (٤) .

و نیز در آن است :

أخرج < ١٢٩٩ > عبد الرزاق ، وابن أبي شيبة - كلاهما في

١- [الف] آيه : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) [البقره (٢) : ١٩٦] . (١٢) . [الدر المنثور ١ / ٢٠٨] .

٢- الدر المنثور ١ / ٢٠٨ .

٣- البقره (٢) : ٤٣ .

٤- الدر المنثور ١ / ٢٠٨ .

المصنف - ، وعبد بن حميد ، عن مسروق ، قال : أمرتم في القرآن بإقامه أربع : أقيموا الصلاه والزكاه ، وأقيموا الحج والعمره (۱) .

و نیز در آن مذکور است :

أخرج عبد بن حميد ، وابن أبي داود - في المصاحف - ، عن ابن مسعود أنه قرأ : (وأقيموا الحج والعمره للبيت) (۲) .

نهم :

و تاسعاً : در “ درّ منثور ” مسطور است :

وأخرج عبد بن حميد ، عن مجاهد ، قال : تمامها ما أمر الله فيهما (۳) .

از این روایت ظاهر است که : مراد از اتمام حج و عمره آن است که آنچه حق تعالی امر در این هر دو کرده آن را بجا آرند ، پس تا وقتی که امر الهی به افضلیت افراد ثابت نشود ، تمسک به این آیه بر افضلیت افراد نتوان کرد .

دهم :

و عاشراً : نیز در تفسیر “ درّ منثور ” مذکور است :

أخرج ابن جرير ، وابن المنذر ، عن ابن عباس - في الآيه - قال : من أحرم بحج أو عمره فليس له أن يحلّ حتى يتمها تمام الحج يوم النحر إذا رمى جمره العقبه وزار البيت فقد حلّ ، وتمام العمرة

۱- الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۹ .

۲- الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۹ .

۳- الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۸ .

إذا طاف بالبيت وبالصفا والمروه فقد حلَّ (۱) .

از این روایت ظاهر است که : مراد از اتمام حج و عمره آن است که از این هر دو محلّ نشود تا آنکه تمام کنند این هر دو را ، و تمام حج یوم نحر است وقتی که رمی جمره عقبه کند و زیارت بیت نماید ، و تمام عمره وقتی است که طواف بیت نماید و سعی در میان صفا و مروه (۲) نماید که این وقت از عمره محلّ میشود ؛ پس ثابت شد که غرض از امر به اتمام آن است که : قبل از وقت احلال محلّ نشوند ، و این هذا من الأمر بالافراد ؟ ! کما لا يخفى على من قسط من التحقيق والانتقاد .

یازدهم

و حادی عشر : آنکه نیز در “ درّ منشور ” مذکور است :

أخرج سفیان بن عیینة ، والشافعی ، والبيهقی - فی سننه - ، عن طاوس ، قال : قيل لابن عباس : أتأمر بالعمرة قبل الحجّ والله تعالى يقول : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) ؟ ! (۳) فقال ابن عباس : كيف تقرؤون (۴) : (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ) (۵) فبأيهما

۱- الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۸ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (عمره) آمده است .

۳- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۴- در [الف] اشتبهاً : (تقرؤون) آمده است .

۵- سوره النساء (۴) : ۱۲ .

تبدون؟ قالوا: بالدین . قال : فهو ذاك (۱).

از این روایت هم ظاهر است که : ابن عباس امر میفرمود که : عمره را قبل حج بجا آرند ، و ظاهر است که : این حج تمتع است ، و چون کسی اعتراض بر او به تقدیم ذکرِ حج کرد ، جواب شافی از آن به استشهاد آیه دیگر از کلام الهی داد ؛ پس ثابت شد که مراد از این آیه امر به افراد نیست .

دوازدهم

و ثانی عشر : آنکه در “درّ المنثور” مذکور است :

أخرج سعيد بن منصور ، وابن أبي شيبة ، وعبد بن حميد ، وابن أبي حاتم ، والبيهقي ، عن الشعبي أنه قرأها : (وَأَتَمُّوا الْحَجَّ) ، ثم قال : (وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۲) یعنی برفع التاء ، وقال : هي تطوع (۳) .

از این روایت ظاهر است که : شعبی لفظ عمره را به رفع میخواند ؛ پس بنابر این هم امر به افراد ثابت نخواهد شد که بنای آن بر تعلق اتمام به آن است .

و چون عدم ارتباط این آیه کریمه با افضلیت افراد و مرجوحیت تمتع نهایت ظاهر و واضح است ، ناچار محققین اساطین سنیه اعتراف به حق کردند که استدلال عمری را بر تقدیر تعلق آن به افضلیت افراد و مفضولیت

۱- الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۹ .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۳- الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۹ .

تمتع ضايح و فاسد و باطل و كاسد و بى جا و بى محل دانستند .

قرطبى در " مفهوم شرح صحيح مسلم " گفته :

وقوله : (كان ابن عباس يأمر بالمتع ، وكان ابن الزبير ينهى عنها) هذه المتعه التى اختلف فيها ، هى فسخ الحج فى العمره التى أمرهم بها النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فكان ابن عباس يرى أن ذلك جائز لغير الصحابه ، وكان ابن الزبير يرى أن ذلك خاص بهم ، وهى التى قال فيها جابر بن عبد الله : على < ١٣٠٠ > يدى دار الحديث : تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وهى التى منعها عمر ، واستدل على منعها بقوله تعالى : (وَأَتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (١) ، ولا- معنى لقول من قال : إن اختلافهما إنما كان فى (٢) الأفضل فى المتعه التى هى الجمع بين الحج والعمره فى عام واحد وسفر واحد ، ومن (٣) غيرها من الأفراد والقران ؛ لأنه لو كان اختلافهما فى ذلك لكان استدلال عمر ضائعاً ؛ إذ كان يكون استدلالاً فى غير محله ، غير أنه لما كان لفظ (المتعه) يقال عليهما بالاشتراك ، خفى على كثير من الناس ، وكذلك يصلح هذا اللفظ

١- البقره (٢) : ١٩٦ .

٢- فى المصدر : (بين) بدل (فى) .

٣- فى المصدر : (وبين) بدل (ومن) .

لمتعه النكاح ، ولذلك ذكرهما جابر عن عمر في نسق واحد (۱).

از این عبارت ظاهر است که : اگر استدلال عمر به آیه : (وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۲) بر افضلیت افراد و عدم افضلیت تمتع باشد ، لازم آید که استدلال عمر ضایع گردد ، و استدلال او در غیر محل باشد ؛ پس هرگاه استدلال خلافت مآب بر این افضلیت فاسد و باطل و ضایع و در غیر محل واقع باشد ، این استدلال از مخاطب با کمال چگونه مقبول ارباب عقول میتواند شد ؟ !

پس کمال عصیبت است که - به غایت ذهول و غفول ! - افادات ائمه فحول خود به نظر نیاورده ، و از وعید « من فسّر القرآن برأیه فقد کفر » نترسیده (۳) ، در تفضیح خلافت مآب و تفضیح خود میکوشند ، و به این آیه کریمه استدلال بر افضلیت افراد مینمایند ، و اسناد آن به خلافت مآب هم میکنند .

و ابن حزم در « محلی » گفته :

روی النسائی (۴) ، عن أبي موسى الأشعري ، قال : قدمت على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وهو بالبطحاء ، فقال : « بما

۱- [الف] باب ما جاء في فسخ الحج إلى العمرة من كتاب الحج . قوبل على أصل نسخه من المفهم ، قوبلت على نسخه القرطبي الشارح ، والحمد لله على ذلك . (۱۲) . [المفهم ۳ / ۳۱۷] .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۳- در [الف] اشتبهاً : (نرسیده) آمده است .

۴- لم يرد في المصدر : (روی النسائی) .

أهللت ؟ » قلت : بإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم . قال : « هل سقت من هدى ؟ » قلت : لا . قال : « فطف بالبيت وبالصفا وبالمره ، ثم حل » ، فطفْتُ بالبيت والصفا والمره ، ثم أتيت امرأه من قومي فمشطتني ، وغسّلت رأسي ، فكنت أفتي الناس بذلك في إماره أبي بكر وإماره عمر ، فإني لقائم بالموسم إذ جاءني رجل فقال : إنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين في شأن النسك ! قلت : يا أيها الناس ! من كنا أفتيناه بشيء فليتدّ (١) ، فإن أمير المؤمنين قادم عليكم فائتموا به ، فلما قدم قلت : يا أمير المؤمنين ! ماذا الذي أحدث في شأن النسك ؟ قال : إن نأخذ بكتاب الله ، فإن الله تعالى قال : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (٢) ، وإن نأخذ بسنة نبينا فإنه لم يحلّ حتّى نحر الهدى . [قال أبو محمد : (٣) فهذا أبو موسى قد أفتى بما قلنا مدّه إماره أبي بكر . . . وصدراً من إماره عمر ، وليس توقفه لما شاء الله أن يتوقف له حجّه على ما روى عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وحسبنا قوله لعمر : (ما الذي أحدث في النسك) فلم ينكر ذلك عمر .

١- في المصدر : (فليتد) .

٢- البقره (٢) : ١٩٦ .

٣- الزيادة من المصدر .

وأما قول عمر في قول الله تعالى : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۱) فلا- إتمام لهما إلا ما علمه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم الناس ، وهو الذي أنزلت عليه هذه الآية ، وأمر ببيان ما أنزل عليه من ذلك . (۲) انتهى بنوع من الاختصار .

از این عبارت ظاهر است که : اتمام را بر منع تمتع حمل کردن مخالف ارشاد سرور کائنات (صلی الله علیه وآله وسلم) است ، عجب که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) که بر آن حضرت این آیه نازل شد ، اتمام حج و عمره را مانع تمتع نگرداند ، و اتمام را به افراد سفر تفسیر نفرماید ، و خلافت مآب به هواجس نفسانی آیه قرآنی را بر غیر مراد حمل کرده ، خلافاً لله ولرسوله حکم شریعت را باطل سازد ، و داد مشاقه و معازه الهی دهد !

و آخر بطلان حکم عمر و فساد تمسک < ۱۳۰۱ > او به مثابه [ای] رسید که مثل ابن حزم - که از بندگان خاص خلافت مآب است - سر از اتباع جنابش پیچیده ، مخالفت حکم و تفسیرش به ارشاد سرور کائنات - علیه وآله آلاف التحیات - به مزید وضوح ثابت ساخته ، ضبط درد جگر نتوانسته !

و ابن الهمام در " فتح القدير " گفته :

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- المحلّی ۱۰۲ / ۷ .

وقد استدلل للفور بالمنقول والمعنى .

فالأول : حديث الحجاج بن عمرو الأنصاري : « من كسر أو عرج فقد حلّ وعليه الحجّ من قابل » ، وهذا بناءً على أن لفظه (قابل) متعارف في السنه الآتية التي تلى هذه السنه ، وإلا فهو أعمّ من ذلك ، فلا دليل فيه .

والثاني : هو أن الحجّ لا- يجوز إلا- في وقت معين واحد في السنه ، والموت في سنه غير نادر ، فتأخيره بعد التمكن في وقته تعريض له على الفوات فلا- يجوز ، ولذا يفسق بتأخيره ، ويأثم ، ويردّ شهادته ، فحقيقه دليل وجوب الفور هو الاحتياط ، فلا يدفعه أن مقتضى الأمر المطلق جواز التأخير بشرط أن لا يخلى العمر منه ، وإنه (صلى الله عليه وآله وسلم) حجّ سنه عشر ، وفريضه الحجّ كانت سنه تسع ، فبعث أبابكر يحجّ بالناس فيها ، ولم يحجّ هو إلى القابله ، أو فرض سنه خمس على ما روى الإمام أحمد من حديث ابن عباس : بعثت بنو أسعد (١) بن بكر حمام (٢) بن ثعلبه وافداً إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، [فذكر له عليه [وآله] السلام فرائض الإسلام : الصلاة ، والصوم ، والحجّ . قال ابن الجوزى : وقد رواه شريك بن

١- في المصدر : (سعد) .

٢- في المصدر : (ضمام) .

أبى نمر ، عن كريب ، فقال فيه : بعثت بنو سعد ضمماً وافداً [(١)] فى شهر رجب سنة خمس ، فذكر له رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فرائض الإسلام : الصلاة ، والصوم ، والحج ، أو سنة ست ، فإن تأخيره صلى الله عليه [وآله] وسلم ليس يتحقق فيه تعريض الفوات ، وهو الموجب للفور ؛ لأنه كان يعلم أنه يعيش حتى يحج ويعلم الناس مناسكهم تكميلاً للتبليغ ، وليس مقتضى الأمر المطلق جواز التأخير ولا الفور حتى يعارضه موجب الفور - وهو هذا المعنى - فلا يقوى قوته ، بل مجرد طلب المأمور (٢) به ، فيبقى كل من الفور والتأخير على الإباحة الأصلية ، وذلك الاحتياط يخرج عنها .

على أن حديث ابن عباس قد رواه أحمد ، وليس فيه ذكر تاريخ ، وأما التاريخ المذكور فإنما وجدت تفصيله (٣) فى ابن الجوزى ، وقد رواه شريك ابن أبى بهز ، عن كريب ، فقال فيه . . وذكر ما قدمناه .

قال صاحب التنقيح : لا أعرف لها سنداً ، والذي نزل سنة ست

١- الزيادة من المصدر .

٢- در [الف] اشتهاً : (المأمون) آمله است .

٣- فى المصدر : (معضله) .

قوله تعالى : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۱) ، هو افتراض الإتمام ، وإتّما يتعلّق بمن شرع فيهما فتخلّص من هذا أن الفوريه واجبه ، والحجّ مطلقاً هو الفرض ، فيقع أداءه إذا أخره ، ويأثم بترك الواجب على نظير ما قدّمناه في الزكاه سواءً ، فارجع إليه ، وقسه به (۲) .

از این عبارت ظاهر است که : قول حق تعالی : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۳) قبل افتراض حج در سنه سادسه از هجرت نازل شده ، و مراد از آن افتراض اتمام است ، و آن متعلق نیست مگر به کسی که شروع در عمره یا حج نماید ؛ پس ثابت شد که دلالت این آیه ، محصور و مقصور بر اتمام عمره و حج در صورت شروع در آن است ، فأین هذا من الدلاله على أفضلیه افراد كلّ منهما عن الآخر ؟ !

و هر چند جواب ترهات ولی الله (۴) از ردّ خرافات مخاطب به کمال وضوح ظاهر میشود ، لکن چون مخاطب مغرور ، بعض امور [را] مستور ساخته ؛ لهذا تعرض به آن مناسب مینماید ، پس باید دانست که افادات ولی الله - که مخاطب به آن تعرض < ۱۳۰۲ > نکرده - مخدوش است به

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- [الف] اول کتاب الحج . [فتح القدير ۲ / ۴۱۳ - ۴۱۴] .

۳- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۴- قبلا از قره العينين : ۲۱۲ - ۲۱۳ گذشت .

اشکالات کلام قره العینین

اول : آنکه تمسک به اینکه مذهب منصور نزد شافعی آن است که : نسک آن حضرت افراد بود به حج .

مردود است به اینکه : قول شافعی اصلاً لایق احتجاج و استدلال نیست ، خصوصاً به مقابله اهل حق ، و خصوصاً وقتی که افضلیت تمتع از خود شافعی منقول باشد ؛ چه از عبارت ترمذی ظاهر شده که تمتع نزد شافعی افضل است ، و ابن حزم هم از شافعی افضلیت تمتع از افراد نقل کرده ، و همچنین فخر رازی افضلیت تمتع از کتاب " اختلاف حدیث " شافعی نقل نموده .

دوم : آنکه از عبارت فخر رازی ثابت شد که : مالک نیز قائل به افضلیت تمتع از افراد است ، پس چگونه تشبث ولی الله به نسبت نصرت افرادی حج آن حضرت به مالک ، مقبول ارباب عقول تواند شد ؟ !

و شمس الائمة سرخسی در کتاب " مبسوط " گفته :

و علی قول مالک . . . التمتع أفضل من القران (۱) .

و نیز گفته :

و مالک . . . استدلل بحديث عثمان . . . : أن النبي

۱- [الف] الفصل الثانی من باب القران من کتاب الحج . [المبسوط ۴ / ۲۵] .

صلی الله علیه [و آله] وسلم تمتّع بالعمرة إلى الحج (۱).

از این عبارت به صراحت تمام ظاهر است که: نزد مالک حج آن حضرت حج تمتّع بود.

سوم: آنکه در مابعد به وضوح تمام ظاهر میشود که: هرگز حج آن حضرت حج افراد نبود، و کسی که ادنی مناسبت به علم حدیث دارد در این باب ریبی نمیکند، و اساطین محققین و شراح حدیث که اعمار عزیزه در تحقیق احادیث و جمع مختلفات و تدوین متعارضات و حلّ شبهات صرف کرده اند، به این معنا تنصیصات کرده اند؛ پس اگر شافعی و مالک قائل گردیدند به آنکه حج آن حضرت افراد بود، این معنا دلیل قوّت تنبّع و مزید خمود و جمود است که بر ظاهر بعض روایات فریفته، و از خصوص (۲) قاطعه - که ردّ آن میکند - خبری بر نداشته، و به طریق جمع وانرسیده اند.

بالجمله؛ تمسک به نصرت شافعی و مالک، افرادی حج آن سرور (صلی الله علیه و آله وسلم) را سراسر دلیل اختلال عقل است که خودش در این کتاب قبل از این عبارت گفته است که:

ما را در این رساله به اجوبه امامیه و زیدیه کار نیست، مناظره ایشان بر

۱- المبسوط ۴ / ۲۶.

۲- کذا، و ظاهراً (نصوص) صحیح است.

طور دیگر میباید نه به احادیث “ صحیحین ” و مانند آن . (۱) انتهى .

هرگاه مناظره امامیه به احادیث “ صحیحین ” و مانند آن درست نشود ، تمسک به جواب اعتراضاتشان به مزعومات شافعی و مالک و امثالشان از عجایب امور است .

چهارم : آنکه تمسک به روایت جابر در ضبط قصه حجه الوداع بر آنکه نسک آن حضرت افراد بود ، صریح الاختلال و موجب حیرت ارباب کمال است ، از قصه حجه الوداع - که جابر آن را روایت کرده ، [و] در “ صحیح مسلم ” و غیره مذکور است - هرگز لازم نمیآید که حج آن حضرت هم افراد باشد .

و از کلام ابن القیم بطلان تمسک به این روایت جابر که ولی الله حواله به آن کرده ، و همچنین بطلان تشبث به دیگر روایات - که از جابر مروی است ، والصدق از این به مراد مثبتی افراد است (۲) - در ما بعد به کمال وضوح ظاهر میشود .

قال ابن القیم فی زاد المعاد :

۱- [الف] مقدمه سابعه از دلائل عقلی بر تفضیل شیخین ، قبل شروع در ردّ عبارت تجرید . (۱۲) . [قره العینین : ۱۴۵] .

۲- یعنی : در اثبات مراد آنها - که افراد بودن حج باشد - چسبان تر است .

وأَمَّا قول جابر : (إنه أفرد الحجّ . .) فالصحيح (١) من حديثه ليس فيه شيء من هذا ، وإنما فيه أخبار عنهم من (٢) أنفسهم أنهم لا ينوون إلا الحجّ ، فأين في هذا ما يدلّ على أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لبى في الحجّ مفرداً؟! . . إلى آخر ما سيجيء في ما بعد إن شاء الله تعالى (٣) .

وعلامة قرطبي در “مفهم” - در شرح حديث جابر - گفته :

وقول جابر : (لسنا ننوي إلا الحجّ ، لسنا نعرف العمرة . .) .

هذا يحتمل أن يخبر به عن < ١٣٠٣ > حالهم الأول قبل الإحرام ، فإنهم كانوا يرون العمرة في أشهر الحجّ من أفجر الفجور ، كما تقدّم ، فلمّا كان عند الإحرام بين لهم النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فقال : « من أراد أن يهّلّ بحجّ فليفعل ، ومن أراد أن يهّلّ بعمرة فليفعل ، ومن أراد أن يهّلّ بحجّ وعمرة فليفعل » ، فارتفع ذلك الوهم الواقع لهم ، وسيأتي هذا إن شاء الله تعالى (٤) .

از این عبارت ظاهر است که : این قول جابر با آنکه اخبار از حال خودشان

١- في المصدر : (فالصريح) .

٢- لم ترد (من) في المصدر .

٣- زاد المعاد ٢ / ١٣١ .

٤- [الف] باب حجه النبيّ [(صلى الله عليه وآله وسلم)] من كتاب الحجّ . [المفهم ٣ / ٣٢٣ - ٣٢٤] .

بود نه از حال حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ، مبنی است بر اخبار از حال اول قبل احرام ، و وقت احرام جناب سرور انام - صلی الله علیه وآله الکرام - تخییر صحابه در تمام اقسام فرموده ، و همین که صحابه را عارض شده بود مرتفع گردید / پس ثابت شد که بنای این قول بر وهم باطل و زعم لاحاصل بود ، و بطلان آن از ارشاد سرور کائنات (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت گردید / پس این قول مثبت افرا دیت حج جمیع صحابه هم نمیتواند شد چه جا که مثبت افرا دیت حج آن سرور باشد .

و عجب که ولی الله از افادات ائمه اعلام خود خبری بر نداشته ، به چنین قول که اصلا با مطلوبش مناسبتی ندارد ! تمسک نموده ، اظهار کمال جودت ذهن و لطف قریحه و مهارت خویش در فهم احادیث نموده .

پنجم : آنکه از جابر روایت قران هم مروی است ، چنانچه ابن القیم در عبارتی که میآید گفته :

وخامسها : ما رواه سفیان الثوری ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن جابر بن عبد الله : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حج ثلاث حجج : [حجّتين] (۱) قبل أن يهاجر ، وحجّه بعد ما هاجر ، معها عمره . رواه الترمذی [وغيره] (۲) .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- الزیاده من المصدر . زاد المعاد ۲ / ۱۰۸ .

ششم : آنکه ابن القیم در “ زاد المعاد ” در وجوه ترجیح قران گفته :

السابع : إن رواه الأفراد أربعة : عائشه ، وابن عمر ، وابن عباس ، وجابر ، والأربعة رووا القرآن ، فإن صرنا إلى تساقط روايتهم (۱) سلمت روايه من عداهم للقران عن معارض ؛ وإن صرنا إلى الترجيح وجب الأخذ بروايه من لم يضطرب الروايه عنه ولا اختلف كالبراء ، وأنس ، وعمر بن الخطاب ، وعمران بن الحصين ، وحفصه ، ومن معهم . (۲) انتهى .

از این عبارت ظاهر است که : روایت قران از براء و انس و عمر بن الخطاب و عمران بن الحصين و حفصه و غیر ایشان بلا اضطراب و اختلاف است ، بس عجب که به زعم عدم اختلاف روايت بر جابر - با وصف عدم فهم مراد روايت جابر - تمسك به آن نماید ، و به عدم اختلاف و اضطراب روايات این اکابر صحابه که خود خلافت مآب نیز از جمله ایشان است ، اعتنايي نمیکند .

هفتم : آنکه قول او : (و همین است قول فاروق و ذی النورین . . . الی آخر) دلالت صریحه دارد بر آنکه : عمر بن الخطاب قائل بود به آنکه حج آن

۱- فی المصدر : (رواياتهم) .

۲- زاد المعاد ۲ / ۱۳۴ .

سرور (صلی الله علیه وآله وسلم) افراد بود، حال آنکه از عبارت ابن القیم - که نقل شد - ظاهر است که خلافت مآب بلا اختلاف و اضطراب قران را روایت نموده، و کمال عجب است که شاه ولی الله - با این همه جلالت شأن و تحدیث و مهارت و تبحر که معتقدینش اعتقاد آن دارند - به کتب مشهوره مثل "صحیح" مسلم و "سنن" نسائی و "سنن" ابن ماجه و "مسند" احمد بن حنبل و امثال آن هم رو آورده که کذب این نسبت باطله به خلافت مآب درمییافت، و خود را از این کذب و بهتان و اتهام بر خلافت مآب باز میداشت.

بالجمله؛ به روایت جمعی از اعلام و ارکان فحام اهل سنت مثل احمد بن حنبل و مسلم و نسائی و ابن ماجه و ابوعوانه و بیهقی و امثال ایشان - کما سیجیء - ثابت است که خلافت مآب < ۱۳۰۴ > اعتراف کرده به آنکه: جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) متعه را بجا آورده، پس نسبت اعتقاد افراد حج آن سرور (۱) (صلی الله علیه وآله وسلم) به خلافت مآب کذب محض است.

هشتم: آنکه از عبارت "مبسوط" سابقاً ظاهر شد که: مالک به حدیث عثمان بر افضلیت تمتع، احتجاج کرده که عثمان روایت نموده که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) تمتع نمود به عمره سوی حج (۲)، پس ثابت شد که ثالث هم مثل ثانی حج آن حضرت را حج تمتع میدانست؛ پس حیرت است که

۱- در [الف] (آن سرور) خوانا نیست، از مطالب قبلی مؤلف استفاده شد.

۲- المبسوط ۴ / ۲۶.

چگونه ولی الله بر فتراک اینها تهمت نسبت افراد به آن حضرت میندد .

نهم : آنکه بر تقدیر تسلیم قائل شدن ثانی و ثالث به آنکه حج آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) افراد بود نه قران و تمتع ، دلیل واضح است بر آنکه ایشان را اصلاً به حقیقت حج آن حضرت اطلاعی نبود ، و عجب که چگونه با این اختصاص و قرب و مزید حضور خدمت سرا پا نور سرور عالم - علی ما یذکره المخالفون - قول آن حضرت : « لو استقبلت من امری ما استدرت لما سقت الهدی » . [را] هم نشیندند که آن نص صریح است بر آنکه آن حضرت سیاق هدی فرموده ، و ظاهر است که با سیاق هدی افرادی حج امکان ندارد .

و بالفرض اگر این ارشاد مبارک [را] نشیندند ، پس چگونه . . . ؟! (۱) بالجمله ؛ از کلام ابن القیم و دیگر افادات ائمه متبحرین به کمال وضوح و ظهور ثابت میشود که حج آن حضرت حج افراد نبود ، پس اهتمام شاه ولی الله در اثبات افرادی حج آن حضرت - بر خلاف نقل خود اختلاف فاحش را ، و نسبت آن به ثانی و ثالث (۲) - در حقیقت موجب نهایت خجالت

۱- کذا ، عبارت ناتمام مانده است .

۲- یعنی خودش قبلاً گفته : در اینکه حج آن حضرت کدام یک از انواع سه گانه بود اختلاف فاحش وجود دارد - کما فی قره العینین : ۲۱۲ - ولی اینجا اهتمام در اثبات افراد بودن حج آن حضرت دارد ، و این مطلب را به عمر و عثمان نیز نسبت میدهد .

و ندامت و سرنگونی اتباع او و مثبت کمال تفضیح هر دو خلیفه است .

دهم : آنکه قول او : (اما سنت ، پس آن حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) اختیار افراد را به حج در حجه الوداع) دلالت واضحی دارد بر آنکه او در اینجا حتماً و قطعاً حج آن حضرت را حج افراد میدانند ، حال آنکه خودش قبل این از صعوبت اختلاف در کیفیت نسک آن حضرت مینالد ، و آن را اصعب اختلافات مسائل حج میدانند (۱) ؛ پس این چه بلا زد که به این سرعت غفول و ذهول از افاده خودش نموده .

یازدهم : اینکه از قول او : (هر چند دیگران را رخصت داده باشند ... الی آخر) ظاهر است که : نزد او رخصت جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) در حج تمتع به جهت ردّ مذهب جاهلیت بود ، و چون علمای سنی ثبوت این تعلیل را در فسخ (۲) حج ، مانع از استمرار حکم آن میگردانند ، لازم آید که ثبوت این تعلیل در حج تمتع نیز مانع از استمرار جواز آن باشد ؛ پس لازم آید که حج تمتع جایز نباشد ، وهو بدیهی البطلان ؛ چه جواز حج تمتع قطعی و یقینی است ، چنانچه خودش از نووی نقل کرده (۳) ، پس چاره نیست از آنکه به

۱- قره العینین : ۲۱۲ .

۲- در [الف] اشتهاً : (نسخ) آمده است .

۳- قره العینین : ۲۱۱ - ۲۱۲ .

بطلان تعلل اکابر خود به این تعلیل در دفع جواز فسخ (۱) حج قائل شود و به امر حق آئل، یا مخالفت اجماع امت کرده، داخل زمره مبتدعین گردد.

دوازدهم: آنکه از قول او: (این استدلال فاروق مذکور است... الی آخر) ظاهر است که: او روایت بخاری را دلیل این معنا گردانیده که عمر در مناظره ابوموسی که فتوا به جواز حج تمتع میداد، استدلال کرده بر خلاف او به کتاب و سنت؛ پس ظاهر شد که عمر بر ردّ جواز تمتع استدلال به کتاب و سنت نموده، حال آنکه خود ولی الله در اوائل همین کتاب از نهی عمر قران و تمتع را تحاشی بسیار زده، خود را از قبول آن دور دور کشیده، و «۱۳۰۵» بر مدعیان این نهی ردّ بلیغ کرده، و همین روایت ابوموسی را - که بخاری جای دیگر به الفاظ دیگر نقل کرده - بر فسخ حج حمل کرده، چنانچه گفته:

عن أبي موسى قال: بعثني النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى قومي باليمن، فجئت وهو بالبطحاء.. فذكر حديث التحلل. إلى أن قال: فقدم عمر، فقال: إن أخذ بكتاب الله فإنه يأمرنا بالتمام، قال الله تعالى: (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۲)، وإن أخذ بسنة النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فإنه لم يحلّ حتى نحر الهدى. أخرجه البخاري (۳).

۱- در [الف] اشتهاً: (نسخ) آمده است.

۲- البقره (۲) : ۱۹۶.

۳- صحيح البخاري ۲ / ۱۵۰.

تنبيه : در اینجا وهمی واقع میشود که اکثر مشتغلین به آن وهم درمانده اند ، و آن ، آن است که میگویند که : فاروق اعظم از قران و تمتع نهی فرمودند ، و این خطاست ؛ آنچه بعد تتبع بلیغ فقیر را معلوم شده آن است که : چون آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم در حجه الوداع اصحاب را امر فرمود به فسخ حج به عمره ، جمعی را گمان افتاد که وظیفه مستمره همین فسخ است ، فاروق اعظم به ابلیغ و جوه این گمان را رد فرمود ، و التزام فسخ را انکار نمود نه اصل تمتع و قران را ، لیکن الفاظ روایات مختلف شدند ، و اوهام سائر (۱) گشتند ، و حق آن است که گفته شد ، والله اعلم . (۲) انتهى .

پس این تناقض قبیح و تهافت صریح است که یک جا تشیع بلیغ بر کسانی میزند که این روایت را محمول بر تمتع میکنند ، و استدلال خلافت مآب را متعلق به منع آن میسازند ، و باز از این افاده غفلت نموده ، این روایت را - که بخاری جای دیگر آورده - محمول میسازد بر حج تمتع ، و استدلال مذکور را در آن حمل میکنند بر مرجوحیت تمتع .

و هر چند دلائل عدیده بر آنکه خلیفه ثانی از تمتع نهی کرده و منع از آن نموده سابقاً گذشت ، لکن در اینجا یک روایت امام اعظم سنیان که برای

۱- در مصدر (نائر) .

۲- [الف] فقهیات عمر از مقدمه سادسه از دلائل عقلی . [قره العینین : ۵۹] .

تکذیب شاه ولی الله در انکار انکار عمر کافی است ، باید شنید .

در “فتح القدير” - بعد نقل روایت ابوداود و نسائی از صبی بن معبد مشتمل بر قول عمر برای او : (هدیت لسنه نبیک) - گفته :

ولیس فیہ أنه - یعنی عمر - قال [له] (۱) ذلك عقیب طوافه وسعیه مرتین ، لا جرم (۲) أن صاحب المذهب رواه علی النصّ الذی هو حجّه ، وإنّما قصده (۳) المؤلف ، وذلك لأن أبا حنیفه . . . روى عن حمّاد بن أبی سلیمان ، عن إبراهیم ، عن الصبی بن معبد ، قال : أقبلت من الجزیره حاجاً قارناً ، فمررت بسلیمان بن ربیعہ وزید بن صوحان - وهما منیخان بالعذیب - فسمعانی أقول : لیبک بحجّه وعمره معاً ، فقال أحدهما : هذا أضلّ من بعیره ، وقال الآخر : هذا أضلّ من . . . کذا وكذا ، فمضیت حتّی إذا قضیت نسکی مررت بأمیر المؤمنین عمر . . . فسأقه . . . إلى أن قال فیہ : قال - یعنی عمر - له : فصنعت ماذا ؟ قال : مضیت ، فطفت طوافاً لعمرتی ، وسعیت سعياً لعمرتی ، ثم عدت ، ففعلت مثل ذلك لحجّتی ، ثم بقيت حراماً (۴) ما أقمنا ، أصنع كما یصنع الحاجّ حتّی قضیت آخر نسکی .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- در [الف] اشتبهاً اینجا : (صاحب) بعدی تکرار شده است .

۳- فی المصدر : (قصّره) .

۴- آی محرماً ، ذکره القاری فی شرح مسند أبی حنیفه : ۱۱۲ .

قال : هديت لسنه نبیک صلی الله علیه [وآله] وسلم ، وأعاده .

وفیه : كنت حديث عهد بنصرانيه ، فأسلمت ، فقدمت الكوفه أريد الحج ، فوجدت سليمان بن ربيعه وزيد بن صوحان يريدان الحج - وذلك في زمان عمر بن الخطاب - فأهلّ سليمان وزيد بالحجّ وحده ، وأهلّ الصبي بالحجّ والعمره ، فقال (۱) : ويحك ! تمتّع (۲) ، وقد نهى عمر عن < ۱۳۰۶ > المتعه ؟ ! والله لأنت أضلّ من بعيرك . . فساقه .

وفیه ما قدّمناه من أن التمتع في عرف الصدر الأول وتابعيهم يعمّ القران والتمتع بالعرف الواقع الآن (۳) .

از این روایت به صراحت تمام ظاهر است که : سليمان يا زيد بن صوحان بر صبي بن معبد انكار ارتكاب تمتّع نمود ، و استدلال بر شناخت آن به نهی ابن خطاب از آن نمود ، و به این سبب تشیع را بر او به غایت رسانید ، یعنی گفت که : قسم به خدا هر آینه تو گمراه تر هستی از شتر خود .

و هر چند صاحب " فتح القدير " تمتّع را به معنای قران گردانید ، لکن چون شاه ولی الله از نهی عمر قران را هم سر باز میزند ؛ لهذا این روایت به هر صورت برای تکذیب او کافی است .

۱- في المصدر : (فقلا) .

۲- كذا في المصدر ، والظاهر (تمتع) ، أو (تمتعت) ، كما في شرح مسند أبي حنيفة للقاری : ۱۱۲ .

۳- [الف] باب القران من كتاب الحج . (۱۲) . [فتح القدير ۲ / ۵۲۷] .

اما آنچه گفته : و در تفسیر این اتمام مروی شده که : إتمامهما أن تحرم لهما من دویره أهلك .

پس استدلال به این روایت بر تفضیل افراد از عجائب افراد ، و غرائب ظاهر الفساد ، و دلیل کمال بُعد از تحقیق و رشاد ، و انهماک در تعصب و عناد است .

واعجباه ! که مخاطب با آن همه افتخار و جلالت و تصدی صدارت و ریاست نه بر حدیث و تفسیر اطلاعی دارد و نه از فقه خود خبری بر میدارد ! و باز گردن کبر و غرور به مقابله اهل حق میافزاد !!

بالجمله ؛ بطلان این هوس باطل به چند وجه ظاهر است :

بطلان استدلال بر تفضیل افراد به روایات : (إتمامهما أن تحرم لهما من دویره أهلك)

اول :

اول : آنکه به غیر اثبات این روایت از طرق معتمده اهل حق ، لایق آن نیست که به مقابله شان ذکر کرده شود ، و از افاده خودش در صدر کتاب واضح است که الزاماتی که عاید به شیعه شود ، میباید که از کتب معتبره ایشان منقول باشد ، و الزاماتی که عاید بر اهل سنت میشود ، باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الأ هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحق است ، و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع (۱) .

دوم:

دوم: آنکه استدلال به این روایت در حقیقت اهتمام در تکذیب و تفضیح خود فرمودن است / چه او تصریح فرموده به التزام نقل از کتب شیعه، کما علمت.

سوم:

سوم: آنکه والد ماجدش هم احادیث "صحیحین" و مانند آن را لایق مناظره امامیه بلکه زیدیه هم ندانسته (۱)، چگونه این روایت را مخاطب بر خلاف عهد و میثاق خود و خلاف و شقاق ارشاد باسداد والد ماجد خود، روبروی اهل حق ذکر میکند!

چهارم:

چهارم: آنکه اگر این روایت به طرق صحیح اهل حق ثابت میشد، باز هم لایق احتجاج و استدلال به مقابله اهل حق نبود / زیرا که ترجیح تمتع به اخبار مستفیضه متواتره اهل حق ثابت شده، پس این روایت - بر فرض ثبوت و صحت، و دلالت بر ترجیح افراد - محمول بر تقیه از اهل عناد خواهد شد.

پنجم:

پنجم: آنکه اگر این روایت اصلی میداشت، احرام از بلد قبل میقات، مأمور به میبود، حال آنکه خود خلافت مآب احرام را از غیر میقات به تأکید منع میفرمود.

در "کنز العمال" مسطور است:

عن الأسود بن يزيد ، عن عمر بن الخطاب : أنه خطب الناس فقال : من أراد منكم الحجّ فلا يحرمّن إلا من ميقات ، والمواقيت التي وقتها لكم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لأهل المدينة ومن مرّ بها من غير أهلها : ذو الحليفة ، ولأهل الشام ومن مرّ بها من غير أهله (۱) : الجحفة ، ولأهل نجد ومن مرّ بها من غير أهلها : قرن ، ولأهل اليمن : يلملم ، ولأهل العراق وسائر الناس : ذات عرق (۲) .

پس اثبات روایت احرام از دویره اهل ، در حقیقت مخالفت ارشاد باسداد خلافت مآب است ، عجب که مخاطب < ۱۳۰۷ > چندان منهمک در ردّ مقالات اهل حق گردیده که از ردّ ارشاد خلافت مآب هم - که موافق حق باشد - مبالاتی نمیکند !

و نیز در "کنز العمال" مسطور است :

عن الحسن : أن عمران بن حصين أحرم من البصره ، فكره ذلك عمر بن الخطاب . هق (۳) .

از این روایت هم ظاهر است که : خلیفه ثانی تقدیم احرام را بر میقات مکروه دانسته و پسند نکرده ، پس اگر مراد از اتمام احرام از دویره اهل باشد ،

۱- فی المصدر : (أهلها) .

۲- [الف] الباب الرابع من كتاب الحج من حرف الحاء . [كنز العمال ۵ / ۱۵۳] .

۳- [الف] الباب الرابع من كتاب الحج من حرف الحاء . [كنز العمال ۵ / ۱۵۶] .

لازم آید که خلافت مآب در این کراهت ، کراهت حکم الهی کرده باشد ؛ پس در حقیقت سعی مخاطب در تبرئه خلافت مآب منقلب به سعی در تفضیح او گردید .

ششم :

ششم : آنکه خلیفه ثالث نیز تقدیم احرام را منکر میدانست و شناعة آن [را] ظاهر کرده ، چنانچه در “ کنز العمال ” مسطور است :

عن محمد بن إسحاق ، قال : خرج عبد الله بن عامر من نيسابور معتمراً قد أحرم بها ، فلما قدم على عثمان بن عفان قال له : قد غزت نفسك حين أحرمت من نيسابور . هق (۱) .

عجب است که خلیفه ثالث از تقدیم احرام تعبیر به تغریر نفس نماید و نکیر بر آن کند ؛ و مخاطب بر رغم انفس او روایت احرام از دویره اهل به اهتمام ثابت کند !

هفتم :

هفتم : آنکه ابن قدامه حنبلی در کتاب “ مغنی ” ثبوت این روایت را از جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) و خلیفه ثانی انکار کرده و گفته :

إنما قالوا : إتمام العمره أن تنشأها من بلدك ، ومعناه أن تنشئ لها سفراً من بلدك تقصد له ليس يحرم (۲) بها من أهلك .

۱- [الف] الباب الرابع من كتاب الحج من حرف الحاء . [كنز العمال ۵ / ۱۵۵] .

۲- فی المصدر : (أن تحرم) .

قال أحمد : كان سفيان يفسره بهذا ، وكذلك فسره به أحمد ، ولا يصح أن يفسر بنفس الإحرام ؛ لأن النبي صلى الله عليه [وآله
 [وسلم وأصحابه ما أحرموا بها من بيوتهم ، وقد أمرهم الله بإتمام العمره ، فلو حمل قوله على ذلك لكان النبي صلى الله عليه [وآله
 وآله [وسلم وأصحابه تاركين لأمر الله تعالى .

ثم إن عمر وعلياً [(عليه السلام)] ما كانا يحرمان إلا من الميقات ، أفتراهما يريان أن ذلك ليس بإتمام لهما ويفعلانه ؟ ! هذا
 لا ينبغي أن يتوهمه أحد ، وكذلك أنكروا عمر على عمران إحرامه من مصره ، واشتد عليه ، وكره أن يتسامع الناس به مخافه أن
 يؤخذ به . . أفتراه كره إتمام العمره واشتد عليه (۱) أن يؤخذ الناس بالأفضل ؟ ! هذا لا يجوز ، فيتعين حمل قولهما في ذلك
 على ما حمل (۲) عليه الأئمة (۳) .

هشتم :

هشتم : آنکه در “ هدايه ” در ذکر مواقيت گفته :

وإن قَدِمَ الإِحْرَامَ عَلَى هَذِهِ الْمَوَاقِيتِ جَازَ لِقَوْلِهِ تَعَالَى : (وَأَتَمُّوا

- ۱- قسمت : (أن يؤخذ به ، أفتراه كره إتمام العمره واشتد عليه) در حاشیه [الف] به عنوان تصحيح آمده است .
- ۲- فی المصدر : (حمله) .
- ۳- المغنی ۳ / ۲۱۶ .

الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ (١)، وإتمامها (٢) أن تحرم بهما من دويره أهلك ، كذا قاله علي [(عليه السلام)] وابن مسعود رضی الله عنهما (٣) .

و ابن الهمام در “ شرح هدايه “ گفته :

قوله : (قاله علي [(عليه السلام)] وابن مسعود رضی الله عنهما) روى الحاكم - فى التفسير من المستدرک - ، عن عبد الله بن سلمه المرادى ، قال : سئل على (رضی الله عنه) [(عليه السلام)] عن قوله عز وجل : (وَأَتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (٤) ، فقال : أن تحرم من دويره أهلك .

وقال : صحيح على شرط الشيخين . انتهى .

وقد روى عن حديث أبي هريره مرفوعاً .

وفيه نظر ، وحديث ابن مسعود ذكره المصنف وغيره ، والله أعلم به . .

ثم هذا خلاف ما تقدم - من كون المراد إيجاب الإتمام على من شرع - فى بحث الفور والتراخي أول كتاب الحج (٥) .

١- البقره (٢) : ١٩٦ .

٢- فى المصدر : (وإتمامهما) .

٣- [الف] فصل المواقيت من كتاب الحج . (١٢) . [الهدايه ١ / ١٣٦] .

٤- البقره (٢) : ١٩٦ .

٥- [الف] فصل فى المواقيت من كتاب الحج . [فتح القدير ٢ / ٤٢٧] .

از این عبارت ظاهر است که : ابن الهمام در ثبوت این تفسیر مرفوعاً به روایت ابوهریره نظر کرده ، و مع ذلك تصریح به مخالفت این تفسیر با تفسیر متقدم نموده ، پس چون تفسیر متقدم را قبول < ۱۳۰۸ > کرده و استدلال به آن نموده ؛ لهذا این تفسیر نزد ابن الهمام مردود و نامقبول باشد .

نهم :

نهم : آنکه عدم دلالت این روایت بر افضلیت افراد از کلام فخر رازی هم ظاهر است ؛ زیرا که او این روایت را مغایر و مقابل وجه رابع - که آن مذهب قائلین افضلیت افراد است - گردانیده (۱) ؛ و اگر این روایت دلیل افضلیت افراد میبود ، مقابله شیء با نفس خود لازم خواهد آمد ، و لا یخفی سماجته .

پس از عبارت رازی به کمال وضوح ظاهر شد که : این روایت هرگز دلیل افضلیت افراد نیست بلکه مراد از آن مغایر افضلیت افراد است .

سبحان الله ! فخر رازی با آن همه سعی و مبالغه در اثبات افضلیت افراد به دلالت این روایت بر افضلیت افراد وانرسیده و مخاطب لودعی واقف به آن گردید ! آری چون رازی به نسبت مخاطب بر مذاهب اهل نحلہ (۲) خود و استدلالات شان زیاده اطلاعی داشت ، و نیز به اکثر مدلولات الفاظ - إلا حین التعصب والتعامی - وارسیده از چنین تشبث باطل و بی اصل استحیا نموده .

۱- قبلا از تفسیر رازی ۵ / ۱۵۷ - ۱۵۹ گذشت .

۲- در [الف] اشتبهاً : (نمله) آمده است .

دهم :

دهم : آنکه چون مخاطب بو از فهم و ذکا نکرده ، و اصلا گرد تفحص اقوال مفسرین و روایات ائمه محدثین و تحقیقات متفکمین نگردیده ، به محض زعم باطل این روایت را دلیل ترجیح افراد گردانیده ، حال آنکه احرام به عمره و حج از دویره اهل هرگز منافعی تمتع نیست ؛ چه در احرام عمره حج تمتع چون اضافه عمره به حج تمتع میکنند بر احرام آن ، احرام هر دو صادق میآید ؛ پس احرام عمره و حج از دویره اهل در حج تمتع هم بر تقدیر جواز آن صادق میآید ، و از کجا لازم است که مراد از این روایت احرام هر یک از عمره و حج علی حده باشد ؟ !

بالجمله ؛ ظاهر است که : احرام به عمره و حج از دویره اهل سه احتمال دارد :

یکی : آنکه احرام عمره تمتع از دویره اهل کند ، و چون عمره تمتع ، عمره حج است ، بر آن احرام عمره و حج صادق میآید .
دوم : آنکه در احرام عمره و احرام حج از دویره اهل در یک وقت جمع کند ، پس صورت قران - بنابر تفسیر اهل خلاف - متحقق شود .

سوم : آنکه احرام حج از دویره اهل کند و بعد فراغ از حج احرام عمره از دویره اهل کند .

پس بدون دلیل احتمال ثالث را متعین ساختن و دو احتمال دیگر را ترک دادن ، به مراحل از قانون مناظره دورتر رفتن است .

اما آنچه گفته : و بعد از این آیه میفرماید : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ) (۱).

پس بدان که در این آیه کریمه حق تعالی به تصریح تمام - که اصلاً در آن خیالات و اوهام مأولین و مسؤلین لثام را دخلی نباشد - ذکر حج تمتع فرموده ، و ذکر افراد در قرآن هرگز واقع نیست و کذا القرآن ؛ پس قسمی که صراحتاً منصوص قرآن باشد ، افضل و اولی است از دیگر اقسام ، کما لا یخفی علی ذوی الأفهام .

و عجب که خلافت مآب به مزید انهماک در وساوس نفسانی و هواجس ظلمانی امر ثابت را - به صریح نص قرآنی - منع کرد ، و از مؤاخذة و تفضیح نیاندیشید .

اما آنچه گفته : و بر متمتع هدی واجب ساخته نه بر مفرد ، پس صریح معلوم شد که در تمتع نقصانی هست که منجر به هدی میشود .

پس مخدوش است به آنکه : استدلال به ایجاب هدی بر نقصان صریح الفساد و البطلان است که مستلزم اسائه ادب و ایصال نقص و هوان به سرور انس و جان (صلی الله علیه و آله وسلم) است ؛ زیرا که قطعاً و حتماً ثابت است که آن حضرت در حج خود سیاق هدی فرموده ، پس اگر هدی دلیل نقصان و قصور باشد لازم آید < ۱۳۰۹ > که حج هادی خلائق إلى خیر الطرائق به سبب سیاق هدی در آن

ناقص و قاصر باشد ، معاذ الله من ذلك الوهم الباطل ، والهوس الفاسد ، والجنون الظاهر .

و شمس الائمة سرخسی در “ مبسوط “ گفته :

ثمّ لَمَّا وقع الخلاف في فعله صلى الله عليه [وآله] وسلم نصير إلى قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم . . وقد قال عليه [وآله] السلام : « أتاني آت من ربّي - وأنا بالعقيق - فقال : « صلّ في هذا الوادي المبارك ركعتين ، وقل : لبيك بحجّه وعمره معاً » ، وقال عليه [وآله] السلام : « يا آل محمد ! (١) أهلوا بحجّه وعمره معاً » ؛ ولأن في القرآن معنى الوصل والتتابع في العبادة ومعنى الجمع بين العبادتين ، وهو أفضل من أفراد كلّ واحد منهما ، كالجمع بين الصوم والاعتكاف ، والجمع بين الحراسه في سبيل الله تعالى مع صلاه الليل ؛ ولأن في القرآن زياده نسك وهو إراقه دم الهدى ، وقد قال عليه [وآله] السلام : « أفضل الحجّ العجّ والثجّ » والثجّ : إراقه الدم ، والكلام في الحقيقه ينبني على هذا الحرف ، فإن دم القرآن عنده دم جبر حتّى لا يباح التناول منه ، وعندنا هو دم نسك يباح التناول منه .

والدليل على أنه دم نسك أنه يتوقّت بأيام النحر كالأضحيه ،

١- در [الف] اشتباهاً : (محمداً) آمده است .

و دم الجبر لا- يتوقّت به ، وأن سببه مباح محض ، ودماء الجبر تستدعى سبباً محظوراً ؛ لأن النقصان إنّما يتمكن بارتكاب ما لا يحلّ ، وقد تناول رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من هداياه ما روى أنه ساق مائه بدنه ، فنحر نيفاً وسبعين بنفسه ، وولّى الباقي علياً (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] ، ثم أمر أن يؤخذ من كلّ واحد (۱) قطعه ، فتطبخ له ، فأكل من لحمها ، وحسا من مرقها .

وقد صحّ عندنا أنه [(صلى الله عليه وآله وسلم)] كان قارناً ، فدلّ أن دم القران يباح التناول منه ، وإذا ثبت أنه دم نسك فما يكون فيه زيادة نسك فهو أفضل ، ولهذا جعل التمتع أفضل من الأفراد في ظاهر الرواية ؛ لأن فيه زيادة نسك .. إلى آخره (۲) .

از این عبارت ظاهر است که : دم (۳) هدی نسک مطلوب و عبادت مرغوب است ، و مثبت افضلیت و ارجحیت (۴) حج ، و هر حجی که در آن هدی باشد در آن زیاده نسک متحقق خواهد شد ؛ پس ایجاب هدی دلیل افضلیت است نه دلیل مفضولیت .

عجب که مخاطب و والد ماجدش به تقلید بعض اسلاف ناانصاف قلب

۱- فی المصدر : (واحده) .

۲- [الف] باب القران من کتاب الحجّ . (۱۲) . [المبسوط ۴ / ۲۶] .

۳- در [الف] کلمه : (دم) خوانا نیست .

۴- در [الف] اشتبهاً : (از حجیت) آمده است .

موضوع و عکس مشروع کرده ، دلیل افضلیت و ارجحیت (۱) را دلیل مفضولیت و مرجوحیت گردانیدند .

و در “فتح الباری شرح صحیح بخاری” مذکور است :

ورجّحوا الإفراد أيضاً بأن الخلفاء الراشدين واضبوا عليه ، ولا يظنّ بهم المواظبه على ترك الأفضل ، وبأنه لم ينقل عن أحد منهم أنه كره الإفراد ، وقد نقل عنهم كراهيه التمتع والجمع بينهما حتّى فعله على (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] لبيان الجواز ، وبأن الإفراد لا يجب فيه دم بالإجماع بخلاف التمتع والقران . انتهى .

وهذا يبنى على أن دم القران دم جبران ، وقد منعه (۲) من رجّح القران ، وقال : إنه دم فضل وثواب كالأضحيه ، ولو كان دم نقص لما قام الصيام مقامه ؛ ولأنه يؤكل منه [ودم النقص لا يؤكل منه] (۳) كدم الجزاء ، قاله الطحاوی (۴) .

از این عبارت ظاهر است که : استدلال بر افضلیت افراد به خلو آن < ۱۳۱۰ > از دم - به خلاف تمتع و قران - مبنی بر آن است که دم قران دم جبران باشد ، و

۱- در [الف] اشتبهاً : (از جحیت) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (متعه) آمده است .

۳- الزیاده من المصدر .

۴- [الف] صفحه ۴۴۱ ، شرح قول البخاری : (أى الحلّ ..) إلى آخره ، من باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك . (۱۲) . [فتح الباری ۳ / ۳۴۰] .

کسی که قران را ترجیح می‌کند این معنا را منع مینماید ، بلکه او میگوید که : این دم فضل و ثواب است مثل اضحیه ، و اگر این دم ، دم نقص میبود ، صیام قائم مقام آن نمیشد ، و نیز جواز اکل این هدی دلالت دارد بر آنکه دم نقصان و جبران نیست تا دلیل مفضولیت و مرجوحیت تواند شد .

و طحاوی این جواب را ارشاد نموده ، و عجب که مخاطب در باب دوم تشبث به روایت طحاوی به مقابله اهل حق نموده ، و اغراق در مدح او کرده ، یعنی گفته که :

طحاوی اعلم اهل سنت است به آثار صحابه و تابعین (۱) .

وَأَيُّ مَدِيحٍ أَبْلَغَ مِنْ ذَاكَ ؟ ! و باز به افاده طحاوی در باب افضلیت افراد از قران و ابطال ترجیح آن به این دلیل صریح البطلان اعتنایی نمیکند ، و به خرافه متعنتین برای تأیید خلافت مآب دست میزنند .

فله الحمد که خود ائمه و اساطین سنیه و اکابر محققین حدّاقشان استدلال به وجوب هدی [را] بر مفضولیت افراد ، باطل و فاسد و تباه و برابر به خاک سیاه ساخته اند ، و خصوصاً علامه نحیر و محقق کبیرشان ابن القیم داد تحقیق حق و اثبات صدق داده ، گوی سبقت در مضامیر بلاغت وجودت تقریر و تشحید (۲) ذهن و تحدیق نظر ربوده ، در “ زاد المعاد ” - بعد نقل کلام

۱- تحفه اثناعشریه : ۳۵ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (شحید) آمده است . تشحید : تیز کردن ، قال الجوهری : شحذت السکین أشحذه شحذاً . . . آی حدّته . انظر : الصحاح ۲ / ۶۵۶ .

ابن تيميه در اثبات موافقت فسخ به قياس - گفته :

فإن قيل : هذا باطل لثلاثة أوجه :

أحدها : أنه إذا فسخ استفاد بالفسخ حلاً كان ممنوعاً منه بإحرامه الأول ، فهو دون ما التزمه .

الثاني : أن النسك الذي كان قد التزمه أولاً أكمل من النسك الذي فسخ إليه ؛ ولهذا لا يحتاج الأول إلى جبران ، والذي يفسخ إليه يحتاج إلى هدى جبرائلاً له ، ونسك لا جبران فيه أفضل من نسك مجبور .

الثالث : أنه إذا لم يجز إدخال العمره على الحجّ فلئلاً يجوز إبدالها به وفسخه إليها بطريق الأولى والأخرى .

فالجواب عن هذه الوجوه من طريقين : مجمل ، ومفصل ..

أمّا المجمل ؛ فهو أن هذه الوجوه اعتراضات على مجرّد السنه ، فالجواب عنها بالتزام تقديم الوحي على الرأي (١) ، وإن كلّ رأى يخالف السنه فهو باطل قطعاً ، وبيان بطلانه بمخالفه السنه الصحيحه الصريحه له ، والآراء تبع للسنه وليست السنه تبعاً للآراء .

وأما المفصل - وهو الذي نحن بصدده - ؛ فإن ما التزمنا أن

١- في المصدر : (الآراء) .

الفسخ على وفق القياس فلا بدّ من الوفاء بهذا الالتزام ، وعلى هذا فالوجه الأول جوابه : بأن التمتع وإن تخلّله الإحلال ، فهو أفضل من الأفراد الذى لا حلّ فيه لأمر النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم من لا هدى معه بالإحرام به ؛ ولأمره أصحابه بفسخ الحجّ إليه ؛ ولتمنيّه أنه كان أحرم به ؛ ولأنه النسك المنصوص عليه فى كتاب الله ؛ ولأن الأُمَّه أجمعت على جوازه بل على استحبابه ، واختلفوا فى غيره على قولين ، وأن النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم غضب حيث أمرهم بالفسخ إليه بعد الإحرام بالحجّ فتوقّفوا ؛ ولأنه من المحال - قطعاً - أن يكون حجّ قطّ أفضل من حجّه خير القرون وأفضل العالمين مع نبيّهم صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وقد أمرهم كلّهم بأن يجعلوها متعه إلا من ساق الهدى ، فمن المحال < ١٣١١ > أن يكون غير هذا الحجّ أفضل منه إلا حجّ من قرن وساق الهدى ، كما اختاره الله لنبيّه ، فهذا هو الذى اختاره الله لنبيّه واختار لأصحابه التمتع ، فأى حجّ أفضل من هذين ؟ ! ولأنه (١) من المحال أن ينقلهم من النسك الفاضل إلى المفضول المرجوح . . ولوجوه أخر كثيره ليس هذا موضعها ، فرجحان هذا النسك أفضل من البقاء على الإحرام الذى يفوته بالفسخ ، وقد تبين بهذا بطلان الوجه الثانى .

١- [الف] ف [فايده :] محال أن ينقلهم من النسك الفاضل إلى المفضول . (١٢) .

وأما قولكم : (إنه نسك مجبور بالهدى) فكلّام باطل من وجوه :

أحدها : إن الهدى فى التمتع عباده مقصوده ، وهو من تمام النسك هو دم شكران لا دم جبران ، وهو بمنزله الأضحى للمقيم ، وهى من تمام عباده هذا اليوم ، فالنسك المشتمل على هذا الدم بمنزله العيد المشتمل على الأضحى ، فإنه ما تقرب إلى الله فى ذلك [اليوم] (١) بمثل إراقه دم سائل ، وقد روى الترمذى وغيره من حديث أبى بكر الصديق : أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم سئل أى الأعمال أفضل ؟ فقال : الثجّ والعجّ .

العجّ : رفع الصوت بالتلبيه ، والثجّ : إراقه دماء الهدى .

فإن قيل : يمكن المفرد أن يحصل له هذه الفضيله .

قيل : مشروعيتها إنما جاءت فى حق القارن والمتمتع ، وعلى تقدير استحبابها فى حقّه ، فأين ثوابها من ثواب هدى المتمتع والقارن ؟ !

الوجه الثانى : أنه لو كان دم جبران لما جاز الأكل منه ، وقد ثبت عن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم أنه أكل من هديه ، فإنه أمر من كلّ بدنه ببضعه ، فجعلت فى قدر فأكل من لحمها ، وشرب من مرقها ، وإن كان الواجب عليه سبع بدنه ، فإنه أكل من كلّ بدنه

من المائة ، والواجب فيها مشاع لم يتعين بقسمه .

وأيضاً فإنه قد ثبت - فى الصحيح (١) - أنه أطعم نساءه من الهدى الذى ذبحه عنهن ، وكن متمتعات ، احتج به الإمام أحمد
فثبت - فى الصحيح (٢) - عن عائشه : أنه أهدى عن نساءه ، ثم أرسل إليهن من الهدى الذى ذبحه عنهن .

وأيضاً فإن الله سبحانه وتعالى قال - فيما يذبح بمنى من الهدايا (٣) - : (فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ) (٤) فهذا يتناول
هدى التمتع والقران قطعاً ، إن لم يختص به ، فإن المشروع هناك ذبح هدى المتعه والقران ، ومن هاهنا - والله أعلم - أمر النبى
صلى الله عليه [وآله] وسلم من كل بدنه ببضعه ، فجعلت فى قدر امتثالاً لأمر ربّه تعالى بالأكل ليعم به جميع هديه .

الوجه الثالث : أن سبب الجبران محظور فى الأصل ، فلا يجوز الإقدام عليه إلا - لعذر ، فإنه إما ترك واجب أو فعل محظور ،
والتمتع مأمور به إما أمر إيجاب عند طائفه كابن عباس وغيره . . أو أمر استحباب عند الأكثرين ؛ فلو كان دمه دم جبران لم يجز
الإقدام

١- فى المصدر : (الصحيحين) .

٢- فى المصدر : (الصحيحين) .

٣- فى المصدر : (الهدى) .

٤- الحج (٢٢) : ٢٨ .

على سببه بغير عذر ، فبطل قولهم : إنه دم جبران ، وعلم أنه دم نسك وهدى (١) وسَّع الله به على عباده ، وأباح لهم بسببه التحلل في أثناء الإحرام لما في استمرار الإحرام عليهم من المشقَّة ، فهو بمنزلة القصر والفطر في السَّيفر ، وبمنزلة المسح على الخفَّين ، وكان من هدى النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وهدى أصحابه فعل هذا ، وهذا . . وهذا ، والله يحبُّ أن يؤخذ رخصه (٢) كما يكره أن تؤتى معصيته ، فمحبته لأخذ < ١٣١٢ > العبد بما يسيِّره عليه وسهله له بمثل كراهيته منه لارتكابه ما حرَّم عليه ومنعه منه ، والهدى وإن كان بدلا عن ترفهه بإسقاط إحدى السفرين ، فهو أفضل لمن قدم في أشهر الحجِّ من أن يأتي بحجِّ مفرد ويعتمر عقبه ، والبديل قد يكون واجبا كالجمعه عند من جعلها بدلا ، وكالتيمم العاجز (٣) عن استعمال الماء ، فإنه واجب عليه وهو بدل ، فإذا كان البديل قد يكون واجبا فكونه مستحبا أولى بالجواز ، وتخلل الإحلال لا يمنع أن يكون الجميع عباده واحده ، كطواف الإفاضة ؛ فإنه ركن بالاتفاق ، ولا يفعل إلا بعد التحلل الأول ، وكذلك رمى الجمار أيام منى ، وهو يُفعل بعد الحلِّ التام ، وصوم رمضان يتخلله الفطر

١- في المصدر : (وهذا) .

٢- في المصدر : (برخصه) .

٣- في المصدر : (للعاجز) .

فى لىالىه ، ولا يمنع ذلك أن يكون عباده واحده ، ولهذا قال مالك وغيره : إنه يجزى بنيه واحده للشهر [كله] (١) ؛ لأنه عباده واحده ، والله أعلم .

فصل ؛ وأما قولكم : (إذا لم يجز إدخال العمره على الحجّ فلتلاً يجوز فسحه إليها ، أولى وأحرى) فنسمع جمعجه ولا نرى طحناً ، وما وجه التلازم بين الأمرين ؟ ! وما الدليل على هذه الدعوى التى (٢) ليس بأيديكم برهان عليها ؟ !

ثمّ القائل لهذا إن كان من أصحاب أبى حنيفة فهو معترف (٣) بفساد هذا القياس ، وإن كان من غيرهم طولب بصحّه قياسه ، ولا يجد إليه سبيلاً .

ثمّ يقال : مدخل العمره قد نقص بما (٤) كان التزمه ، فإنه كان يطوف طوافاً للحجّ ثمّ طوافاً آخر للعمره ، فإذا قرن كفاه طواف واحد وسعى واحد بالسنة الصحيحه ، وهو قول الجمهور ، فقد نقص ممّا كان يلتزمه .

١- الزيادة من المصدر .

٢- در [الف] اشتبهاً بعد از (التى) : (الذى) نیز نوشته شده است .

٣- در مصدر اشتبهاً (غير معترف) بود .

٤- فى المصدر : (ممّا) .

وأما الفسخ (۱) فإنه لم ينقص ما (۲) التزمه ، بل نقل نسكه إلى ما هو أكمل منه وأفضل وأكثر واجبات ، فيبطل القياس على كل تقدير ، والله الحمد (۳) .

میبینی که علامه ابن القیم اولاً به سه وجه اعتراض بر موافقت فسخ حج با قیاس نقل کرده ، و از جمله این اعتراضات تمسک است به دلالت وجوب هدی بر نقصان به ادعای کونه هدی جبران ، و هذا هو ما تمسک به المخاطب المهان .

و بعد ذکر این اعتراضات اولاً- سخن اجمالی به غایت بلاغت رانده که محض آن برای (۴) ابطال این شبهات کافی و بسند است ، و خلاصه اش آن است که : این کلمات ، اعتراضات بر سنت قویم و شرع مستقیم نبی کریم [(صلی الله علیه و آله وسلم)] است ، و جواب از آن همین است که وحی الهی و سنت جناب رسالت پناهی (صلی الله علیه و آله وسلم) مقدم است بر آرای واهی ، و هر رأیی که مخالف سنت و مضاد شریعت باشد ، قطعی البطلان و صریح الهوان است ، و ظاهر میشود بطلان آن رأی به مجرد مخالفت آن با سنت صحیحه ، و آراء مردم تابع سنت است نه آنکه سنت تابع آرا و مطیع اهاوا باشد .

۱- فی المصدر : (الفاسخ) .

۲- فی المصدر : (ممّا) .

۳- [الف] فصل ، وأما قول الطائفه الثانيه فأظهر بطلاناً . . . إلى آخره ، من مبحث فسخ الحج . (۱۲) . [زاد المعاد ۲ / ۲۱۹ - ۲۲۳] .

۴- در [الف] اشتهاً اینجا : (این) آمده است .

و بعد کلام جمیل مجمل طریق تفصیل سپرده ، و اثبات افضلیت تمتع به ابلغ بیان و اوضح برهان نموده که اگر حضرات زمین را به آسمان دوزند و دماغهای خود در تأیید باطل سوزند ، حرفی به جواب آن نتوانند راست .

و بعد از آن استدلال را به وجوب هدی بر مفضولیت تمتع به سه وجه موجّه مردود و مخدوش ساخته ، بیخ و بن آن بر کنده .

اما آنچه گفته : زیرا که به استقرار شریعت بالقطع معلوم است که در حج هدی واجب نمیشود مگر به جهت قصور .

پس هدی را محصور و مقصور بر قصور ساختن در حقیقت علم طعن و تشنیع و تهجین [بر] جناب سید الانبیاء و < ۱۳۱۳ > المرسلین - صلی الله علیه و آله اجمعین - افراختن است ؛ زیرا که آن جناب نیز سوق هدی در حج خود فرموده است ، پس - معاذ الله - لازم آید که آن جناب دیده و دانسته به اهتمام تمام مرتکب قصور گردیده باشد ، ولا یجترئ علی نسبة النقص والقصور إلى مکمل کلّ فضل و سرور إلا المعاند الجهول المغرور .

اما آنچه گفته : و (۱) حدیث اختیار فرمودن آن حضرت [(صلی الله علیه و آله و سلم)] افراد را بر تمتع و قرآن (۲) ، صریح دلیل افضلیت افراد است ؛ زیرا که آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم در حجه الوداع ، افراد حج فرموده .

۱- در [الف] اشتباهاً اینجا : (از) آمده است .

۲- در [الف] اشتباهاً : (فرق آن) آمده است .

پس مخدوش است به وجوه عدیده :

بطلان استدلال به افراد حج نمودن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حجه الوداع

اول :

اول : آنکه مخاطب در قطع و یقین به اینکه حج آن سرور (صلی الله علیه وآله وسلم) حج افراد بود ، مخالفت والد ماجد خود کرده است که او - با وصف اغراق و مبالغه در حمایت خلافت مآب ! - ناچار اختلاف عظیم در این باب ثابت کرده و آن را اصعب اختلافات مسائل حج دانسته ، چنانچه در " قره العینین " - بعد ذکر افضلیت افراد از تمتع و قران - گفته :

و این نه یک مسأله است تنها از مسائل حج که اختلاف در آن صعب گشته که اصعب (۱) همه اختلاف ایشان است در کیفیت نسک آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم در حجه الوداع ، جمعی گفته اند که : افراد بود به حج ، و جمعی گفته اند : تمتع بود به سوق هدی ، و جمعی گفته اند : قران بود (۲) ، و جمعی گفته اند : افراد بود اولاً بعد از آن داخل فرمود عمره را . . . الی آخر (۳) . کمال حیرت است که والد مخاطب در کیفیت نسک آن حضرت چنین اختلاف شدید و اضطراب فاحش نقل مینماید ، و آن را اصعب همه اختلافات مسائل حج میدانند ، و مخاطب با وصف نقل بعض افادات والد

۱- از مصدر قسمت : (که اصعب) افتاده است .

۲- از مصدر جمله : (و جمعی گفته اند : قران بود) افتاده است .

۳- [الف] صفحه : ۱۷۴ / ۲۱۴ فصل شبهات قومی که در حدیث ناظرند . . . الی آخر از مقدمه سابعه . (۱۲) . [قره العینین : ۲۱۲] .

خودش گوش بر این نصیحت نمیدهد ، و خود را به جزم و حتم و قطع به اینکه حج آن سرور (صلی الله علیه وآله وسلم) افراد بود روبروی علما و محققین و اهل حدیث و متفحصین فضیحت میکند !

مگر عجب تر آن است که والد مخاطب هم با وصف اعتراف به این اختلاف فاحش ، طریق اعتساف و ترک انصاف پیش گرفته ، بعد از این در مقام بیان اتجاه استدلال ثانی و ثالث بر افضلیت افراد حتماً و جزماً نسبت افراد حج به آن حضرت نموده ، چنانچه گفته :

اما سنت رسالت پس آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم اختیار فرمود افراد را به حج در حجه الوداع . . . الی آخر (۱).

دوم:

دوم : آنکه از کلام مخاطب به نهایت وضوح ظاهر است که غرض او در این مقام [از] نسبت افراد حج به آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به این معنا است که آن حضرت حج و عمره هر دو را علی حده بجا آورده ، و سفر برای ادای هر یک جدا جدا فرموده ، چنانچه گفته :

و از راه عقل نیز افضلیت افراد هر یک از حج و عمره معلوم میشود که احرام هر یک و سفر برای ادای هر یک چون جدا جدا باشد تضاعف حسنات حاصل خواهد شد . (۲) انتهى .

۱- قره العینین : ۲۱۳ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۳۰۴ .

از این عبارت به کمال صراحت واضح ظاهر است که مراد از افراد - که آن را به سرور انبیاء امجاد (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت کرده - همان افراد است که در آن حج و عمره هر دو کرده میشود ، یعنی اولاً حج بجا میآیند بعد از آن عمره ، پس بنابر این معنای کلام مخاطب چنین خواهد بود که : آن حضرت در حجه الوداع اولاً حج بجا آورد و بعد از آن عمره بجا آورد

حال آنکه خود ائمه و محققین این حضرات نصّ کرده اند بر آنکه آن حضرت در حجه الوداع بعد حج ، عمره بجا نیاورده ، ابن القیم در " زاد المعاد " از ابن تیمیه نقل کرده که او گفته :

فمن قال : إنه أفرد الحجّ ، وأراد به أنه أتى بالحج مفرداً ثم فرغ منه وأتى بالعمرة بعده من التمتع أو غيره - كما يظنّ كثير من الناس - فهذا غلط لم يقله أحد من الصحابة ، ولا التابعين ، ولا الأئمة الأربعة ، < ۱۳۱۳ > ولا أحد من أهل الحديث (۱).

و ابن حجر در " فتح الباری " گفته :

قال النووي : الصواب الذي نعتقده أنه صلى الله عليه [وآله]

۱- [الف] آخر فصل : ولَمَّا عزم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم على الحجّ أعلم الناس أنه حاجّ . . إلى آخره . من فصول هدى [هديه] فى الحجّ . [زاد المعاد ۲ / ۱۲۱] .

وسلم كان قارناً ، ويؤيِّده أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يعتمر في تلك السنه بعد الحجّ . . إلى آخره (١) .

و ابن الهمام در “ فتح القدير ” - بعد ذكر روايات افراد - گفته :

فهذه كلّها تدلّ على أنه أفرد ، ولم ينقل أحد - مع كثره ما نقل - أنه اعتمر بعده ، فلا يجوز الحكم بأنه فعله ، ومن ادّعاها فإنّما اعتمد [على] (٢) ما رأى من فعل الناس في هذا الزمان من اعتمارهم بعد الحجّ من التنعيم ، فلا يلتفت إليه ولا يعول عليه ، وقد تمّ بهذا مذهب الإفراء (٣) .

سوم :

سوم : آنکه به احاديث مستفيضه و روايات كثيره - صحاح و غير صحاح - ثابت است که آن حضرت سياق هدى فرموده ، پس با وصف ثبوت سياق هدى چگونه عاقلی نسبت حج افراد به آن حضرت ميتواند کرد ؛ زيرا که حج افراد را با سياق هدى چه ارتباط و مناسبت است ؟ ! فانه بون بائن بين الإفراء والسياق ، وحصل عليه الاتفاق من أهل الوفاق وارباب الخلاف والشقاق .

١- [الف] باب التمتع والإقراّن والإفراء من كتاب المناسك . (١٢) . [فتح الباری ٣ / ٣٤٠] .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [الف] باب القران من كتاب الحجّ . (١٢) . [فتح القدير ٢ / ٥٢٠] .

و عجب است از متعنتین اسلاف مخاطب که با این همه زور و شور و ادعای تحقیق و تبحر و کمال اطلاع بر حالات آن سرور ، و مهارت در فن شریف حدیث چگونه به این امر واضح اعتنا نکردند ، و نسبت افراد حج به آن حضرت نمودند !

چهارم :

چهارم : آنکه به تصریح خود خلیفه ثانی ثابت و محقق است که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) متعه الحجّ به عمل آورده ، چنانچه ائمه اعلام و محدّثین فخام سنیه این معنا را روایت کرده اند ، پس حج آن حضرت را حج افراد گردانیدن ، کذب و بهتان خلافت مآب به غایت قُصوی ثابت ساختن است ! مسلم در " صحیح " خود گفته :

حدّثنا محمد بن مثنی ، وابن بشار ، قال ابن مثنی : حدّثنا محمد بن جعفر ، حدّثنا شعبه ، عن الحكم ، عن عماره بن عمیر ، عن إبراهيم بن أبي موسى ، عن أبي موسى : أنه كان يفتي بالمتعه ، فقال له رجل : رویدك ببعض فتياك ! فإنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين في النسك بعد حَتَّى لقيه بعد ، فسأله ، فقال عمر : قد علمت أن النبي صلی الله علیه [وآله] وسلم قد فعله وأصحابه ، ولكن كرهت أن يظّلوا معرسين بهنّ في الأراك ثم يروحون في الحجّ تقطر رؤوسهم (۱) .

۱- [الف] باب جواز التمتع من كتاب الجواز [الحجّ] . (۱۲) . [صحیح مسلم ۴ / ۴۵ - ۴۶] .

و ابن ماجه در “ سنن ” خود گفته :

حدَّثنا أبو بكر بن أبي شيبة ، ومحمد بن بشار ، قالا : حدَّثنا محمد بن جعفر . .

(ح) (١) ؛ وحدَّثنا نصر بن على الجهضمي ، حدَّثني أبي ، قالا : حدَّثنا شعبه ، عن الحكم ، عن عماره بن عمير ، عن إبراهيم بن [موسى ، عن] (٢) أبي موسى الأشعري : أنه كان يفتى بالمتعه ، فقال له رجل : رويدك بعض فتياك ! فإنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين في النسك بعدك حتى لقيته بعد ، فسألته ، فقال عمر : قد علمت أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قد فعله وأصحابه ، ولكني كرهت أن يظلوا بهنّ معرسين تحت الأراك ثم يروحون بالحجّ تقطر رؤوسهم (٣) .

و نسائي در “ صحيح ” خود گفته :

أخبرنا محمد بن مثنى ، ومحمد بن بشار - واللفظ له - قال : [حدَّثنا محمد ،] (٤) حدَّثنا شعبه ، عن الحكم ، عن عماره بن عمير ،

١- علامت تحويل سند .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [الف] باب التمتع بالعمرة إلى الحج . (١٢) . [سنن ابن ماجه ٢ / ٩٩٢] .

٤- الزيادة من المصدر .

عن إبراهيم بن أبي موسى ، عن أبي موسى : أنه كان يفتى بالمتعه ، فقال رجل : رويدك ببعض فتياك ! فإنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين فى النسك بعد حتى لقيته ، فسألته ، فقال عمر : قد علمت أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم < ١٣١٤ > قد فعله ، ولكن كرهت أن يظلوا معرسين بهنّ فى الأراك ثم يروحوا بالحجّ تقطر رؤوسهم (١) .

و در “كنز العمال” مذکور است :

عن أبى موسى الأشعري : أنه كان يفتى بالمتعه ، فقال له رجل : رويدك بعض (٢) فتياك ! فإنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين فى النسك بعدك حتى لقيته بعد فسألته ، فقال عمر : قد علمت أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فعله وأصحابه ، ولكنى كرهت أن يظلوا بهنّ معرسين تحت الأراك ثم يروحون بالحجّ تقطر رؤوسهم .

حم . م . ن . ه . وأبو عوانه . هق . (٣) .

أى رواه أحمد بن حنبل فى مسنده ، ومسلم فى صحيحه ،

١- [الف] التمتع من مناسك الحجّ . (١٢) جلد ثانى . [سنن نسائى ٥ / ١٥٣] .

٢- جاء فى المصدر بين المعكوفين بعد : (بعض) [ببعض] .

٣- [الف] الفصل الثالث فى التمتع وفسخ الحجّ ، من الباب الثانى من كتاب الحجّ ، من حرف الحاء . (١٢) . [كنز العمال ٥ / ١٦٥] .

والنسائی فی صحیحہ ، وابن ماجہ فی سننہ ، وأبو عوانہ ، والبیہقی فی سننہ .

از این خبر که اعلام محدثین سنیه روایت کرده اند ظاهر است که : خلافت مآب تصریح به تأکید فرموده که : او میداند که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) تمتع بجا آورده ، پس مخاطب را چه بلا زده که بر سر تکذیب خلافت مآب رسیده ، نسبت افراد به آن حضرت مینماید ؟ !

و مزید جسارت و بی باکی خلافت مآب قابل تماشا است که خود تصریح میفرماید به علم خود به آنکه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) و اصحاب آن حضرت تمتع بجا آوردند و باز کراحت خود از این سنت سنیه ظاهر میسازد ، و آن را به وجهی سخیف معلل میسازد که آن را اولیای او هم قبول نمیکنند چه جای اعدا !

ابن القیم در “ زاد المعاد ” در ذکر نهی عمر از تمتع گفته :

ومنهم من يعدّ النهی رأياً رآه (۱) من عنده لکراهیه أن یظلّ الحاجّ معرسین بنسائهم فی ظلّ الأراک ، كما قال أبو حنیفه - عن حماد - : عن إبراهیم النخعی ، عن الأسود بن یزید ، قال : بینما أنا واقف مع عمر بن الخطاب بعرفه عشیه عرفه فإذا هو برجل

۱- [الف] أي عمر . (۱۲) .

مرجل شعره يفوح منه ريح الطيب (۱)، فقال له عمر : أمحرم أنت ؟ قال : نعم . فقال عمر : ما هيئتك (۲) بهيئه محرم ، إنما المحرم الأشعث الأغبر الأذفر (۳) . قال : إني قدمت متمتعاً وكان معي أهلي ، وإنما أحرمت اليوم ، فقال عمر عند ذلك : لا تتمتعوا في هذه الأيام ، فإني لو رخصت في المتعه لهم تعرّسوا (۴) بهنّ في الأراك ثم راحوا بهنّ حجّاجاً .

وهذا يبيّن أن هذا من عمر رأى رأه ، قال ابن حزم : وكان (۵) ماذا ؟ وحجّذا ذاك ! قد طاف النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم على نسائه [ثم أصبح محرماً] (۶) ، ولا خلاف أن الوطى مباح قبل

۱- [الف] المسك .

۲- در [الف] اشتبهاً : (هيتك) آمده است .

۳- في المصدر : (الأذفر) . أذفر : گند ، تيزبوی ، تيز گند . أذفر : شديد الرائحة أعم از خوش یا ناخوش . مراجعه شود به : النهايه ۲ / ۱۲۴ ، ۱۶۱ ، لسان العرب ۴ / ۲۸۹ ، تاج العروس ۶ / ۴۰۷ ، لغت نامه دهخدا .

۴- في المصدر : (لعرسوا) .

۵- في المصدر : (فكان) .

۶- الزيادة من المصدر .

الإحرام بطرفه عين . (۱) انتهى .

و بخاری در “ صحیح ” خود گفته :

حدَّثنا الحميدي ، قال : حدَّثنا الوليد ، وبشر بن بكر التنيسي ، قالوا : حدَّثنا الأوزاعي ، قال : حدَّثنا يحيى ، حدَّثني عكرمه : أنه سمع ابن عباس يقول : إنه سمع عمر يقول : سمعت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم - بوادي العقيق - يقول : « أتاني الليلة آت من ربي فقال : « صلّ في هذا الوادي المبارك ، وقل : « عمره في حجّه » (۲) .

این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه : خود خلافت مآب از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده که آن حضرت مأمور بود به فرمودن عمره فی حجّه ؛ پس نسبت افراد به آن حضرت حسب دلالت این روایت هم باطل شد .

ابن حجر در “ فتح الباری ” در شرح این روایت گفته :

قوله : (وقل : عمره في حجّه) برفع عمره للأكثر ، وبنصبها لأبي ذر على حكاية اللفظ . . أي قل : جعلتها عمره ، فهذا دالّ على

۱- [الف] فصل : وأما ما في حديث أبي الأسود من مبحث فسخ الحجّ . (۱۲) . [زاد المعاد ۲ / ۲۱۱] .

۲- صحیح بخاری ۲ / ۱۴۴ .

أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً ، وسيأتي - إن شاء الله - بيان ذلك < ١٣١٥ > بعد أبواب .

وأبعد من قال : معناه : عمره مدرجه في حجّه . . أى أن عمل العمره يدخل في عمل الحجّ ، فيجزي (١) لهما طواف واحد .

ومن قال : معناه : أن يعتمر في تلك السنه بعد فراغ حجّه . وهذا أبعد من الذى قبله ؛ لأنه صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يفعل ذلك .

نعم ، يحتمل أن يكون أمر بأن يقول ذلك لأصحابه ليُعلمهم مشروعيه القران ، وهو كقوله : « دخلت العمره في الحجّ » .

قاله الطبرى ، واعترضه ابن المنير في الحاشيه ، فقال : ليس نظيره ؛ لأن قوله : « دخلت . . » إلى آخره تأسيس قاعده ، فقوله : « عمره في حجّه » بالتنكير يستدعى الوحده ، وهو إشاره إلى الفعل الواقع من القران إذ ذاك (٢) .

وعينى در " عمده القارى " در شرح اين حديث گفته :

فيه : أفضلية القران ، والدلاله على وجوبه (٣) ، وعلى أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً في حجّه الوداع ، وذلك لأنه

١- فى المصدر : (فيجزي) .

٢- [الف] باب قول النبى [صلى الله عليه وآله وسلم] : « العقيق واد مبارك » من كتاب المناسك . (١٢) . [فتح البارى ٣ / ٣١٠ - ٣١١] .

٣- فى المصدر : (وجوده) .

صلی الله علیه [وآله] وسلم أمر أن يقول : « عمره فی حجّه » فیکون مأموراً بأن یجمع بینهما من المیقات ، وهذا هو عین القران ، فإذا کان مأموراً به استحالی أن یرکب حجّه خلاف ما أمر به (۱) .

پنجم :

پنجم : آنکه خلیفه ثالث هم تمتّع را به جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) نسبت کرده ، و مالک به این نسبت استدلال بر افضلیت تمتّع کرده ، چنانچه از « مبسوط » سرخسی سابقاً گذشت (۲) .

پس مخاطب از تکذیب کثیر الحیاء ! هم حیا نمیکنند و جناب او را بر ملا تکذیب میکند (۳) ، فواسؤتاه ووافضیحتاه !

و در « فتح الباری » در شرح حدیث نهی عثمان از متعه مذکور است :

وقد رواه النسائی - من طریق عبد الرحمن بن حرملة - عن سعید بن المسیب بلفظ : نهی عثمان عن التمتع . . وزاد فيه : فلبی علی [(علیه السلام)] وأصحابه بالعمره ، فلم ینهاهم عثمان ، فقال علی [(علیه السلام)] : « ألم أخبر أنك تنهی عن التمتع ؟ » قال : بلی (۴) ، فقال له علی [(علیه السلام)] :

۱- عمده القاری ۱۴۸ / ۹ .

۲- المبسوط ۲۶ / ۴ .

۳- در [الف] اشتبهاً : (میکنند) آمده است .

۴- در مصدر قسمت : (فقال علی [(علیه السلام)] : « ألم أخبر أنك تنهی عن التمتع ؟ » قال : بلی) حذف شده است ، و همین تعبیر عن قریب از کنز العمال ۱۶۶ / ۵ خواهد آمد .

« ألم تسمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تمتع ؟ » قال : بلى (۱).

ششم :

ششم : آنکه به تصریح جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که اعلم ناس به حال حضرت خیر الانام - علیه وآله آلاف التحیه والسلام - و به حکم احادیث کثیره مستفیضه متواتره واجب الاتباع و الانقیاد است - نیز جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) متعه بجا آورده ، پس نسبت افراد به آن حضرت حسب ارشاد جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) باطل و از حلیه صحت عاطل باشد ، بخاری در “ صحیح ” خود گفته :

حدَّثنا قتيبة بن سعيد ، قال : حدَّثنا حجاج بن محمد الأعور ، عن شعبه ، عن عمرو بن مره ، عن سعيد بن المسيب ، قال : اختلف على [(علیه السلام)] وعثمان - وهما بعسفان - في المتعه ، فقال علي [(علیه السلام)] : « ما تريد إلا أن تنهى عن أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ؟ ! » فلمَّا رأى ذلك علي [(علیه السلام)] أهلَّ بهما جميعاً (۲).

و در “ صحیح مسلم ” مسطور است :

حدَّثنا محمد بن مثنى ، ومحمد بن بشار ، قالا : حدَّثنا محمد بن

۱- [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك . (۱۲) . [فتح الباری ۳ / ۳۳۶] .

۲- [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك . (۱۲) . [صحیح بخاری ۲ / ۱۵۳] .

جعفر ، قال : حدّثنا شعبه ، عن عمرو بن مره ، عن سعيد بن المسيب ، قال : اجتمع علي [(عليه السلام)] وعثمان بعسفان ، فكان عثمان ينهى عن المتعه أو العمره ، فقال علي [(عليه السلام)] : « ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تنهى عنه ؟ ! » فقال عثمان : دعنا منك ، فقال : « إني لا أستطيع أن أدعك » . فلما رأى علي [(عليه السلام)] ذلك أهلّ بهما جميعاً (١) .

و در “ كنز العمال ” مذکور است :

عن سعيد بن المسيب ، قال : حجّ علي [(عليه السلام)] وعثمان ، فلما كنّا ببعض الطريق نهى عثمان عن التمتع ، فلبى علي [(عليه السلام)] وأصحابه بالعمره ، فلم ينهاهم عثمان . قال علي [(عليه السلام)] : « ألم أخبر أنك تنهى عن التمتع ؟ » قال : بلى ، قال : « ألم تسمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم < ١٣١٦ > تمتّع ؟ » قال : بلى . حم . ق (٢) .

و نیز در “ كنز العمال ” مذکور است :

عن سعيد بن المسيب ، قال : اجتمع علي [(عليه السلام)] وعثمان بعسفان ، وكان عثمان ينهى عن المتعه وعلي [(عليه السلام)] ([يأمُر بها ، وقال : « ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تنهى عنه ؟ »)

١- [الف] باب جواز التمتع من كتاب الحج . [صحيح مسلم ٤ / ٤٦] .

٢- كنز العمال ٥ / ١٦٦ .

فقال عثمان : دعنا منك ، قال : « إني لا أستطيع أن أدعك » ، فلما رأى علي [(عليه السلام)] [ذلك] (۱) أهلّ بهما جميعاً . ط . حم . ع . هق (۲) .

أى رواه أبو داود الطيالسي ، وأحمد بن حنبل ، وأبو يعلى ، والبيهقي .

هفتم :

هفتم : آنکه ابوداود از عایشه روایت کرده که او گفته :

لقد علم ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قد اعتمر ثلاثاً سوى التي قرنهما بحجّه الوداع (۳) .

و این ارشاد با سداد حضرت عایشه [!] دلالت صریحه دارد بر بطلان ادعای افراد حج آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) .

و نیز در “ صحیحین ” به روایت عایشه مذکور است که : آن حضرت در حجه الوداع تمتّع فرموده (۴) .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [الف] الفصل الثالث من الباب الثانی من کتاب الحجّ من حرف الحاء . [كنز العمال ۵ / ۱۶۷] .

۳- [الف] باب العمره من كتاب المناسك . (۱۲) . [سنن ابوداود ۱ / ۴۴۳] .

۴- حیث ورد فیهما : أن عائشه . . . أخبرته عن النبي صلى الله عليه وسلم في تمتعه بالعمره إلى الحجّ [بالحجّ إلى العمره] فتمتع الناس معه . . انظر : صحیح البخاری ۲ / ۱۸۱ ، صحیح مسلم ۴ / ۵۰ - ۴۹ .

هشتم :

هشتم : آنکه حضرت حفصه [!] - موافق روایت " صحیحین " و غیر آن - به جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرده :

ما شأن الناس حلّوا ولم تحلّ من عمرتك؟! (۱) پس نسبت افراد به جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) تکذیب حضرت عایشه و حفصه [!] هر دو است ، والعیاذ بالله من ذلك!

نهم :

نهم : آنکه سلیل نبیل خلیفه ثانی - اعنی (۲) عبدالله بن عمر - هم موافق پدر و مادر و خاله خود افراد حج آن حضرت [را] باطل فرموده که تصریح نموده به آنکه : آن حضرت تمتّع فرموده ، كما فی الصحیحین (۳) .

دهم :

دهم : آنکه ابوداود در " سنن " خود به روایت براء بن عازب از خود جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده که آن حضرت فرمود :

« فإني قد سقت الهدى وقرنتُ » (۴) .

پس این تصریح صریح است از خود آن حضرت به اینکه آن حضرت

۱- راجع : صحیح البخاری ۲ / ۱۵۲ ، صحیح مسلم ۴ / ۵۰ ، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۰۱۳ ، سنن ابی داود ۱ / ۴۰۶ . و غیرها .

۲- در [الف] اشتباهاً : (عن) آمده است .

۳- آن ابن عمر ... قال : تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعمرة إلى الحج . لاحظ : صحیح البخاری ۲ / ۱۸۱ ، صحیح مسلم ۴ / ۴۹ . و غیرهما .

۴- [الف] باب فی الإقران من كتاب المناسك . (۱۲) . [سنن ابوداود ۱ / ۴۰۴] .

قران به عمل آورده ، پس بطلان ادعای افراد آن حضرت به نصّ خود آن حضرت هم باطل شد .

بالجمله ؛ بطلان نسبت افراد حج به آن حضرت ظاهرتر از آن است که محتاج بیان باشد و وجوه بسیار بر آن دلالت دارد .

و علامه ابن القیم در این مقام داد تحقیق داده ، قول را به اینکه حج آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) افراد بوده از اوهام باطله شمار کرده ، و اولاً- مستمسکات این قول [را] از روایات ائمه سنیہ نقل کرده ، بعد از آن اعتراضات متینه و ایرادات رزینہ که این قول را هباءً منبثاً میسازد و نهایت بطلان آن [را] ظاهر میسازد ، ذکر نموده ، و بعد از آن تأویل و توجیه این مستمسکات و طریقه جمع و توفیق و تصدیق و تطبیق این روایات به بیان بلیغ و تقریر متین واضح کرده ، ازاحه شکوک و دفع اوهام علی وجه الکمال والتمام نموده ، چنانچه در “ زاد المعاد ” گفته :

فصل ؛ فی أَعذار الذین وهموا فی صفه حجّته أمّا من قال : إنه حجّ حجّاً مفرداً لم يعتمر معه (۱) . . فعذره ما فی الصحیحین : عن عائشه أنها قالت : خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم عام حجّ الوداع ، فمنا من أهلّ بعمره ومنا من أهلّ بحجّ وعمره ، ومنا من أهلّ بالحجّ ، وأهلّ رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم بالحجّ .

۱- فی المصدر : (فيه) .

قالوا : وهذا التقسيم والتنويع صريح بإهلاله بالحجّ وحده .

ولمسلم عنها : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بالحجّ مفرداً .

وفى صحيح البخارى : عن ابن عمر : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لبيّ (١) بالحجّ وحده .

وفى صحيح مسلم : عن ابن عباس : أهلّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالحجّ .

وفى سنن ابن ماجه : عن جابر : < ١٣١٧ > أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أفرد الحجّ .

وفى صحيح مسلم : عنه : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لاننوى إلا الحجّ ، لسنا نعرف العمره .

وفى صحيح البخارى : عن عروه بن الزبير ، قال : حجّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فأخبرتني عائشه : أنه أول شىء بدأ به - حين قدم مكة - أنه توضعاً ثم طاف بالبيت ، [ثم لم تكن عمره ،] (٢) ثم حجّ أبو بكر فكان أول شىء بدأ به الطواف

١- [الف] خ ل : (أهلّ) .

٢- الزيادة من المصدر .

بالبیت ، ثم لم تكن عمره ، ثم عمر مثل ذلك ، ثم [حج] (١) عثمان فرأيته أول شيء بدأ به الطواف بالبیت ، ثم لم تكن عمره ، ثم معاوية وعبد الله بن عمر ، ثم حججت مع ابن الزبير بن العوام فكان أول شيء بدأ به الطواف بالبیت ، ثم لم يكن عمره ، ثم رأيت المهاجرين والأنصار يفعلون كذلك ثم لم تكن عمره (٢) ، ثم آخر من (٣) رأيت فعل ذلك ابن عمر ثم لم ينفذها بعمره (٤) ، [وهذا ابن عمر عندهم فلا يسألونه] (٥) ولا أحد ممن مضى ما كانوا يبدؤون بشيء حتى يضعون أقدامهم أول من الطواف بالبیت ، ثم لا يحلون ، وقد رأيت أمي وخالتي حين تقدمان لا تبدءان بشيء أول من البیت تطوفان به ثم لا تحلان ، وقد أخبرتنى أمي : أنها أقبلت (٦) هي وأختها والزبير وفلان وفلان بعمره فقط ، فلما مسحوا الركن صلوا (٧) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- لم يرد في المصدر : (ثم رأيت المهاجرين والأنصار يفعلون كذلك ثم لم تكن عمره) .

٣- لم يرد في المصدر : (آخر من) .

٤- في المصدر : (عمره عمره) بدل : (بعمره) .

٥- الزيادة من المصدر .

٦- في المصدر : (أهلت) .

٧- في المصدر : (حلوا) .

وفى سنن أبي داود : حدّثنا موسى بن إسماعيل ، حدّثنا حماد بن سلمه ووهب (١) بن خالد - كلاهما عن - ابن عروه ، عن أبيه ، عن عائشه . . . قالت : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم موافين هلال (٢) شهر ذى الحجّه ، فلمّا كان بذي الحليفة قال : « من شاء أن يهَلِّ بحجّ فليفعل ، ومن شاء أن يهَلِّ بعمره فليهلّ » .

ثمّ انفرد حماد (٣) - فى حديثه - بأن قال عنه صلى الله عليه [وآله] وسلم : « فإنى لولا أنى أهديت لأهللت بعمره » .

وقال الآخر : « وأما أنا فأهلّ بالحجّ » .

فصحّ بمجموع الروايتين أنه أهلّ بالحجّ مفرداً ، وأرباب هذا القول عذرهم ظاهر ، كما ترى ، ولكن ما عذرهم فى حكمه وخبره الذى حكم به على نفسه وأخبر عنه بقوله : « سقتُ الهدى وقرنتُ » . وخبر من هو تحت بطن ناقته ، وأقرب إليه حيثنذ من غيره وهو من أصدق الناس : سمعته يقول : « لبيك بحجّه وعمره » . وخبر من هو أعلم الناس به عنه على بن أبى طالب [عليه السلام] ([يخبر أنه أهلّ بهما جميعاً ، ولبى بهما جميعاً . وخبر زوجته حفصه فى تقريره لها : أنه معتمر بعمره لم يحلّ منها ، فلم ينكر ذلك عليها بل صدّقها ،

١- فى المصدر : (وهيب) .

٢- فى المصدر : (لهلال) .

٣- فى المصدر : (وهيب) .

وأجابها : بأنه مع ذلك حاج . وهو لا يقَرُّ على باطل يسمعه أصلاً بل ينكره ؟ !

وما عذرهم (١) عن خبره عن نفسه بالوحي الذي جاءه من ربّه يأمره فيه : أن يهَلِّ بحجّه وعمره ؟ !

وما عذرهم (٢) عن خبر من أخبر عنه من الصحابه : أنه قرن / لأنه علم أنه لا- يحجّ بعدها . وخبر من أخبر عنه أنه اعتمر في حجّته ؟ !

وليس مع من قال : أنه أفرد الحجّ شيء من ذلك ألبته ، فلم يقل أحد منهم عنه : إنّي أفردت . ولا : أتاني آت من ربّي يأمرني بالإفراد . ولا قال له أحد : ما بال الناس حلّوا فلم تحلّ من حجّتك كما حلّوا هم بعمره ؟ ! ولا قال أحد : إنه سمعته يقول : لثييك بعمره مفردة البته ، ولا بحجّ مفرد . ولا قال أحد : إنّه اعتمر أربع عُمر ، الرابعه بعد حجّته .

وقد شهد عليه أربعه < ١٣١٨ > من الصحابه أنهم سمعوه يخبر عن نفسه بأنه قارن ، ولا- سبيل إلى دفع ذلك إلا بأن يقال : لم يسمعه ، ومعلوم قطعاً أن تطرّق الوهم والغلط إلى مَنْ أخبر عمّا فهمه هو من فعله وظنّه كذلك أولى من تطرّق التكذيب إلى مَنْ قال : سمعته

١- در [الف] اشتبهاً : (عذره) آمده است .

٢- در [الف] اشتبهاً : (عذره) آمده است .

يقول .. كذا وكذا ، وأنه لم يسمعه ؛ فإن هذا لا يتطرق إليه إلا التكذيب بخلاف خبر من أخبر عما ظنّه من فعله وكان واهماً ، فإنه لا ينسب إلى الكذب ، ولقد نزه الله علياً [(عليه السلام)] وأنساً والبراء وحفصه عن أن يقولوا : سمعناه يقول كذا ، ولم يسمعه ؛ ونزّهه ربّه تبارك وتعالى أن يرسل إليه أن يفعل .. كذا وكذا ولم يفعله ، وهذا من أمحل المحال وأبطل البطل ، فكيف ؟ والذين ذكروا الأفراد عنه لم يخالفوا هؤلاء في مقصودهم ولا ناقضوهم ، وإنما أرادوا أفراد الأعمال واقتصاره على عمل المفرد ، فإنه ليس في عمله زياده على عمل المفرد .

ومن روى عنهم ما يوهم خلاف هذا فإنه عُبِرَ بحديث (١) ما فهمه كما سمع بكر بن عبد الله ، ابن عمر يقول : أفرد الحجّ ، فقال : لبيّ بالحجّ وحده ، فحمّله على المعنى ، وقال سالم ابنه عنه و نافع مولاه : إنه تمتّع ، فبدأ فأهلّ بالعمرة ، ثم أهلّ بالحجّ ، فهذا سالم يخبر بخلاف ما أخبر [به] (٢) بكر ، ولا يصحّ تأويل هذا عنه بأنه أمره به (٣) ، فإنه فسّره بقوله : وبدأ فأهلّ بالعمرة ثم أهلّ بالحجّ ، وكذلك الذين رَووا الأفراد عن عائشه هما : عروه والقاسم ، وروى القران

١- في المصدر : (بحسب) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- سقط من المصدر : (أمره به ، فإنه) .

عنها عروه ومجاهد ، وأبو الأسود يروى عن عروه : الأفراد ، والزهرى يروى عنه القران ؛ فإن قَدَرنا تساقط الروايتين سلمت روايه مجاهد ، وإن حملت روايه الأفراد على أنه أفرد أعمال الحجّ تصادقت الروايات وصدّق بعضها بعضاً ، ولا ريب أن قول عائشه وابن عمر : (أفرد الحجّ) محتمل لثلاثه معان :

الأول : الإهلال به مفرداً .

الثانى : إفراد أعماله .

الثالث : إنه حجّ حجّه واحده لم يحجّ معها غيرها بخلاف العمره ، فإنها كانت أربع مرّات .

وأما قولهما : تمتّع بالعمره إلى الحجّ ، وبدأ فأهّل بالعمره ثم أهّل بالحجّ ، وحكيا فعله . . فهذا صريح لا يحتمل غير معنى واحد ، فلا يجوز ردّه بالمحتمل (١) .

وليس فى روايه الأسود وعمره (٢) عن عائشه : أنه أهّل بالحجّ ، ما يناقض روايه مجاهد وعروه عنها : أنه قرن ؛ فإن القارن حاجّ مهلّ بالحجّ قطعاً ، وعمرته جزء من حجّته ، فمن أخبر عنه : أنه أهّل

١- فى المصدر : (بالمجمل) .

٢- هى عمره بن عبدالرحمن ؛ كما فى صحيح البخارى ٧ / ٤ ، والموطأ ٣٩٣ / ١ والسنن الكبرى للنسائى ٣ / ٤٥٢ . . وغيرها .

بالحجّ فهو صادق (١)، فإذا ضمت روايه مجاهد إلى روايه عمره والأسود ، ثمّ ضمّتا إلى روايه عمره ، تبين من مجموع الروايات أنه لم يكن إلاّ -قارناً وصدّق بعضها بعضاً ، حتّى لو لم يتحمل قول عائشه وابن عمر إلاّ معنى الإهلال [به] (٢) مفرداً حسب ، لوجب قطعاً أن يكون سبيله سبيل قول ابن عمر : اعتمر في رجب ، وقول عائشه أو عروه : أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر في شوال ؛ لأن تلك الأحاديث الصحيحه الصريحه لا سبيل أصلاً إلى تكذيب روايتها ولا تأويلها وحملها على غير ما دلّت عليه ، ولا سبيل إلى تقديم [هذه] (٣) الروايه - المجله التي قد اضطرب عنهما روايتها ، واختلف عليهم (٤) وعارضهم من هو أوثق منهم أو مثلهم - عليهما (٥) .

وأما قول جابر : (إنه أفرد الحجّ) ، فالصحيح من حديثه ليس فيه < ١٣١٩ > شيء من هذا ، وإنّما فيه إخبار عنهم من (٦) أنفسهم :

١- في المصدر : (غير صادق) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- كذا ، وفي المصدر : (قد اضطربت على روايتها ، واختلف عنهم فيها) .

٥- في المصدر : (عليها) .

٦- لم ترد (من) في المصدر .

(أنهم لا ينون إلا الحج) فأين في هذا ما يدل على أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لبى في الحج مفرداً ؟ !

وأما حديثه الآخر الذي رواه ابن ماجه : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أفرد الحج . فله ثلاثه طرق :

أجودها : طريق الدراوردي ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه [(عليهم السلام)] ، وهذا نقلنا مختصراً (١) من حديثه الطويل في حجه الوداع ، ومروى بالمعنى ، والناس خالفوا الدراوردي في ذلك وقالوا : أهل بالحج وأهل بالتوحيد .

والطريق الثاني : فيها مطرف أبو مصعب ، عن عبد العزيز بن أبي حازم ، عن جعفر ..

ومطرف ؛ قال ابن حزم : هو مجهول .

قلت : ليس بمجهول ، ولكنه ابن أخت مالك ، وروى عنه البخاري وبشر بن موسى وجماعه ، قال أبو حاتم : صدوق مضطرب الحديث ، هو أحب إلي من إسماعيل بن أبي أويس . وقال ابن عدى : يأتي بمناكير ، وكان أبو محمد رأى في النسخه : مطرف بن مصعب ، فجعله ، وإنما هو مطرف أبو مصعب ، وهو

١- في المصدر : (يقيناً مختصر) .

مطرف بن عبد الله بن مطرف بن سليمان بن يسار .

ومّمّن غلط فى هذا - أيضاً - محمد بن عثمان الذهبى فى كتاب الضعفاء ، فقال : مطرف بن مصعب المدنى عن ابن أبى ذيب ، منكر الحديث .

قلت : والراوى عن ابن أبى ذيب والدراوردى ومالك هو مطرف أبو مصعب المدنى ، وليس بمنكر الحديث ، وإنما غره قول ابن عدى : يأتى بمناكير ، ثم ساق له منها ابن عدىّ جمّاً (١) ، لكن هى من روايه أحمد بن داود أبى (٢) صالح عنه ، كذبه الدارقطنى ، والبلاء فيها منه .

والطريق الثالث لحديث جابر : فيها محمد بن عبد الواهب (٣) - ينظر من هو وما حاله - عن محمد بن مسلم : إن كان الطائفى فهو ثقّه عند ابن معين ، ضعيف عند الإمام أحمد . وقال ابن حزم : ساقط البته ، ولم أر هذه العبارة فيه لغيره ، وقد استشهد به مسلم ، قال ابن حزم : وإن كان غيره فلا أدري من هو ؟

قلت : ليس بغيره ، بل هو الطائفى يقيناً ، وبكلّ حال فلو صحّ

١- فى المصدر : (جمله) .

٢- فى المصدر : (بن) .

٣- فى المصدر : (الوهاب) .

هذا عن جابر لكان حكمه حكم المروى عن عائشه وابن عمر .

وسائر الرواه الثقات إنَّما قالوا : أهلّ بالحجّ ، فلعلّ هؤلاء حملوه على المعنى ، وقالوا : أفرد الحجّ ، ومعلوم أن العمره إذا دخلت في الحجّ فمن قال : أهلّ بالحجّ ، لا يناقض من قال أهلّ بهما ، بل هذا أفضل وذاك أكمل ، ومن قال : أفرد الحجّ يحتمل ما ذكرناه من الوجوه الثلاث .

ولكن هل قال أحد عنه : أنه سمعه يقول : لبيك بحجّه مفرده ؟!

هذا ما لا سبيل إليه ، حتّى لو وجد ذلك لم يقمّ على تلك الأساطين التي ذكرناها التي لا سبيل إلى دفعها البتّه ، فكان تغليط هذا وحمله على أول الإحرام وأنه صار قارناً في أثائه متعيّناً ، فكيف [و] لم يثبت ذلك ، وقد قدّمنا عن سفيان الثوري ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه [عليهم السلام] ، عن جابر : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن في حجّه (١) . رواه زكريا الساجي ، عن عبد الله بن زياد القطراني ، عن زيد بن الحباب ، عن سفيان . . ولا تناقض بين هذا وبين قوله : (أهلّ بالحجّ) و (أفرد بالحجّ) و (لبيّ بالحجّ) ، كما تقدم (٢) .

١- في المصدر : (حجّه الوداع) .

٢- زاد المعاد ٢ / ١٢٧ - ١٣٣ .

و نیز ابن القیم قبل از این به دلایل بسیار و براهین واضح المنار < ۱۳۲۰ > از اخبار و آثار ثقات احبار به کمال وضوح و آشکار ثابت و محقق نموده که : حج آن حضرت حج قران بوده / پس بطلان نسبت افراد به آن حضرت از آن نیز به نهایت وضوح و ظهور ثابت است ، چنانچه در “ زاد المعاد ” گفته :

وإنما قلنا : إنه أحرم قارنا لبضعه وعشرين حديثاً صريحه صحيحه في ذلك :

أولها : ما خرّج في الصحيحين ، عن ابن عمر ، قال : تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجّ الوداع بالعمرة و (۱) الحجّ ، وأهدى وساق معه الهدى من ذى الحليفة ، وبدأ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فأهلّ بالعمرة ثم أهلّ بالحجّ . . وذكر الحديث .

وثانيها : ما خرّج في الصحيحين - أيضاً - ، عن عروه ، عن عائشه : أخبرته عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بمثل حديث ابن عمر سواء .

وثالثها : ما روى مسلم - في صحيحه - من حديث قتيبه ، عن الليث ، عن نافع ، عن ابن عمر أنه قرن الحجّ إلى العمرة وطاف لهما طوافاً واحداً ، ثم قال : هكذا فعل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

۱- في المصدر : (إلى) بدل : (واو) .

ورابعها : ما روى أبو داود (١) ، عن النفيلى ، حدّثنا زهير بن معاوية ، حدّثنا أبو إسحاق ، عن مجاهد : سئل ابن عمر : كم اعتمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ؟ فقال : مرّتين ، فقالت عائشه : لقد علم ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر ثلاثاً سوى التى قرن بحجّته .

ولا يناقض هذا قول ابن عمر أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن بين الحجّ والعمره ؛ لأنه أراد العمره الكامله المفرده ، ولا ريب أنّهما عمرتان : عمره القضاء وعمره الجعرانه ، وعائشه أرادت العمرتين المستقلّتين ، وعمره القران ، والتى صدّ عنها ، ولا ريب أنّها أربع .

وخامسها : ما رواه سفيان الثورى ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن جابر بن عبد الله : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حجّ ثلاث حجج : [حجّتين] (٢) قبل أن يهاجر ، وحجّه بعد ما هاجر معها عمره . رواه الترمذى [وغيره] (٣) .

وسادسها ، ما رواه أبو داود (٤) ، عن النفيلى ، وقتيبه ، قال :

١- در [الف] اشتبهاً : (داد) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- در [الف] اشتبهاً : (داد) آمده است .

حدّثنا داود بن عبد الرحمن العطار ، عن عمرو بن دينار ، عن عكرمه ، عن ابن عباس ، قال : اعتمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أربع عمّر (١) : عمره الحديبيه ، والثانيه : حين تواطؤوا على عمره من قابل ، والثالثه : من الجعرانه ، والرابعه : التى قرن مع حجّته .

وسابعتها : ما رواه البخارى - فى صحيحه - ، عن عمر بن الخطاب . . . قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بوادى العقيق يقول : « أتانى الليله آت من ربّى عزّ وجلّ فقال : « صلّ فى هذا الوادى المبارك ، وقل : « عمره فى حجّه » .

وثامنها : ما رواه أبو داود ، عن البراء بن عازب ، قال : كنت مع على [(عليه السلام)] - حين أمره رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم على اليمن - فأصبّت معه أواقى [من ذهب] (٢) ، فلما قدم على [(عليه السلام)] من اليمن على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « وجدتُ فاطمه [(عليها السلام)] قد لبستُ ثياباً صبيغاً ، وقد نضحت البيت بنضوح (٣) » ، فقالت : « ما لك ؟ ! فإن رسول الله صلى الله عليه [وآله]

١- در [الف] اشتبهاً : (عمره) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [الف] نضوح - بالفتح - : نوعى از طيب . (١٢) . [مراجعه شود به لغت نامه دهخدا ، النهايه لابن أثير ٥ / ٧٠] .

وسلم قد أمر أصحابه فأحلّوا . قال : « قلت لها : « إني أهلت بإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم » . قال : « فأتيت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال لي : « كيف صنعت ؟ ! » قال : قلت : « أهلت بإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم » . قال : « إني قد سقت الهدى وقرنتُ . . » وذكر الحديث .

وتاسعها : ما رواه < ١٣٢١ > النسائي ، عن عمران بن يزيد الدمشقي ، حدّثنا عيسى بن يونس ، حدّثنا الأعمش ، عن مسلم البطين ، عن علي بن الحسين ، عن مروان بن الحكم ، قال : كنت جالسا عند عثمان ، فسمع علياً [(عليه السلام)] يلتي بحجّ وعمره ، فقال : ألم تكن تُنهي عن هذا ؟ ! فقال : « بلى ، ولكن سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يلتي بهما جميعاً ، فلم أدع قول رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لقولك » .

وعاشرها : ما رواه مسلم - في صحيحه - من حديث شعبه ، عن حميد بن هلال ، قال : سمعت مطرفاً قال : قال عمران بن حصين : أُحدّثك حديثاً عسى الله أن ينفعك به : إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين حجّ وعمره ، ثم لم ينه عنه حتى مات ، ولم ينزل قرآن بحرمته .

وحادي عشرها : ما رواه يحيى بن سعيد القطان ، وسفيان بن عيينه ، عن إسماعيل بن أبي خالد ، عن عبد الله بن أبي قتاده ، عن

أبيه ، قال : إنّما جمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بين الحجّ والعمرة ؛ لأنه علم أنه لا يحجّ بعدها . . وله طرق صحيحة إليهما .

وثاني عشرها : ما رواه الإمام أحمد من حديث سراقه بن مالك ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « دخلت العمرة في الحجّ إلى يوم القيامة » .

قال : وقرن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجّه الوداع . إسناده ثقات .

وثالث عشرها : ما رواه الإمام أحمد ، وابن ماجه - من حديث أبي طلحه الأنصاري - : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين الحجّ والعمرة .

ورواه ابن ماجه (١) ، وفيه : الحجّاج بن أرطاه .

ورابع عشرها : ما رواه الإمام أحمد - من حديث الهرماس بن يزيد (٢) الباهلي - : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن في حجّه الوداع بين الحجّ والعمرة .

وخامس عشرها : ما رواه البزار بإسناد صحيح إلى ابن أبي أوفى ، قال : إنّما جمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بين

١- في المصدر : (الدارقطني) بدل : (ابن ماجه) .

٢- في المصدر : (زياد) .

الحجّ والعمرة ؛ لأنه علم (١) أنه لا يحجّ بعد عامه ذلك .

وقد قيل : إن زيد (٢) بن عطاء أخطأ في إسناده ، وقال آخرون : لا سبيل إلى تخطئته بغير دليل .

وسادس عشرها : ما رواه الإمام أحمد - من حديث جابر بن عبد الله - : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن الحجّ و العمرة ، فطاف لهما طوافاً واحداً .

ورواه الترمذى ، وفيه الحجّاج بن أرطاه ، وحديثه لا ينزل عن درجه الحسن ما لم ينفرد بشيء أو يخالف الثقات .

وسابع عشرها : ما رواه الإمام أحمد من حديث أم سلمة قالت : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « أهلوا - يا آل محمد - بعمرة في حجّ » .

وثامن عشرها : ما أخرجاه في الصحيحين - واللفظ لمسلم (٣) - عن حفصه ، قالت : قلت للنبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم : ما شأن الناس حلّوا ولم تحلل من عمرتك ؟ قال : « إني قلّدتُ هديي ، ولبّدتُ رأسي ، فلا أحلّ حتّى أحلّ من الحجّ » .

وهذا يدلّ على أنه كان في عمره ومعها حجّ ، وأنه لا يحلّ من

١- در [الف] اشتبهاً : (علو) آمده است .

٢- في المصدر : (يزيد) .

٣- در [الف] اشتبهاً : (المسلم) آمده است .

العمره حتّى يحلّ من الحجّ ، وهذا على أصل مالك والشافعي ألزم ؛ لأن المعتمر عمره مفردة لا يمنعها عن الهدى من التحلل ، وإنّما يمنع عمره القرآن ، فالحديث على أصلهما نصّ .

وتاسع عشرها : ما رواه النسائي ، والترمذى ، عن محمد بن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب : أنه سمع سعد بن أبي وقاص ، والضحاك بن قيس - عام حجّ معاوية بن أبي سفيان ، وهما يذكران التمتع < ١٣٢٢ > بالعمره إلى الحجّ - فقال الضحاك : لا يصنع ذلك إلا من جهل أمر الله ، فقال سعد : بئس ما قلت يا ابن أخي ! قال الضحاك : فإن عمر بن الخطاب نهى عن ذلك . قال سعد : قد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وصنعناها معه .

قال الترمذى : حديث حسن صحيح ، ومراده هنا بالتمتع بالعمره إلى الحجّ أحد نوعيه ، وهو تمتع القرآن ، فإن (١) لغه القرآن والصحابه الذين شهدوا به والتنزيل والتأويل يشهد بذلك ، ولهذا قال ابن عمر : تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالعمره إلى الحجّ . . فبدأ فأهلّ بالعمره ، ثم أهلّ بالحجّ ، و كذلك قالت عايشه .

وأيضاً ؛ فالذى صنعه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم هو

متعته القرآن بلا شك ، كما قطع به أحمد ، ويدل على ذلك أن عمران بن حصين قال : تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتمتعنا معه . متفق عليه ، وهو الذى قال لمطرف : أحدثك حديثاً عسى الله أن ينفعك به : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين حج وعمره ، ثم لم يمه عنه حتى مات . وهو فى صحيح مسلم ، فأخبر عن قرانه بقوله : (تمتع) ، وبقوله : (جمع بين حج وعمره) .

ويدل عليه أيضاً ما ثبت - فى الصحيحين - عن سعيد بن المسيب ، قال : اجتمع على [(عليه السلام)] وعثمان بعسفان ، فكان عثمان ينهى عن المتعة أو العمره ، فقال على [(عليه السلام)] : « ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تنهى عنه ؟ ! » فقال عثمان : دعنا منك ! فقال : « إننى لا أستطيع أن أدعك » . فلما رأى على [(عليه السلام)] ذلك أهل بهما جميعاً .

هذا لفظ مسلم ، ولفظ البخارى : اختلف على [(عليه السلام)] وعثمان - وهما بعسفان - فى المتعة ، فقال على [(عليه السلام)] : « ما تريد إلا أن تنهى عن أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم » ، فلما رأى ذلك على [(عليه السلام)] أهل بهما جميعاً .

وخرج البخارى - وحده - من حديث مروان بن الحكم ، قال : شهدت علياً [(عليه السلام)] وعثمان ، وعثمان ينهى عن المتعة وأن يجمع

بينهما ، فلمّا رأى ذلك على [(عليه السلام)] أهلّ بهما : « لبيك بعمره وحجّه » . وقال : « ما كنت أدع سنه النبيّ صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم لقول أحد » .

فهذا يبيّن أن من جمع بينهما كان متمتّعاً عندهم ، وأن هذا هو الذى فعله النبيّ صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم ، وقد وافقه عثمان على أن رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم فعل ذلك ، فإنه لمّا قال له : « ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم تنهى عنه ؟ ! » لم يقل : لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم ، ولولا- أنه وافقه على ذلك لأنكره ، ثم قصد على [(عليه السلام)] موافقه النبيّ صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم ، والافتداء به فى ذلك ، وبيان أن فعله لم ينسخ ، فأهلّ بهما جميعاً تقريراً للاقتداء به ، ومتابعته فى القران ، وإظهاراً لسنه ينهى عنها عثمان متأولاً ، وحينئذ فهذا دليل مستقل تمام العشرين .

الحادى والعشرون : ما رواه مالك ، عن ابن شهاب ، عن عروه عن عائشه أنها قالت : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم عام حجّه الوداع ، فأهللنا بعمره ، ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم : « من كان معه هدى فليهلّ بالحجّ مع العمره ، ثم لا يحلّ حتّى يحلّ منهما جميعاً » .

رواه (١) في <الموطأ> ١٣٢٣ ، ومعلوم أنه كان معه الهدى ، فهو أولى من بادر إلى ما أمر به ، وقد دلّ عليه سائر الأحاديث التي ذكرناها ونذكرها .

وقد ذهب جماعه من السلف والخلف إلى إيجاب القران على من ساق الهدى ، والتمتع بالعمرة المفردة على من لم يسق الهدى ، منهم : عبد الله بن عباس وجماعه ، فعندهم لا يجوز العدول عمّا فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وأمر به أصحابه ، فإنه قرن وساق [الهدى] (٢) وأمر كل من لا هدى معه بالفسخ إلى عمره مفردة ، فالواجب أن يفعل كما فعله أو كما أمر ، وهذا القول أصح من قول من حرّم فسخ الحج إلى العمرة من وجوه كثيرة سندكرها إن شاء الله تعالى .

الثاني والعشرون : ما خرّجا في الصحيحين عن أبي قلابه ، عن أنس بن مالك قال : صلّى [بنا] (٣) النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم - ونحن معه بالمدينة - الظهر أربعاً والعصر بذي الحليفة ركعتين ، فبات بها حتى أصبح ، ثم ركب حتى استوت به راحلته على البيداء

١- در [الف] اشتباهاً : (لرواه) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .

حمد الله وسبّح [وكبر] (١) ثم أهلّ بحجّ وعمره ، وأهلّ الناس بهما ، فلمّا قدمنا أمر الناس فحلّوا ، حتّى إذا كان يوم الترويه أهلّوا بالحجّ .

وفى الصحيحين - أيضاً - : عن بكر بن عبد الله المزني ، عن أنس ، قال : سمعت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يلتي بالحجّ والعمره جميعاً .

قال بكر : فحدّثت بذلك ابن عمر ، فقال : لتي بالحجّ وحده ، فلقيت أنساً فحدّثته بقول ابن عمر ، فقال أنس : ما تعدّونا إلّا صبياناً ! سمعت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « لتيك حجّاً وعمره » .

وبين أنس وابن عمر فى السنّ سنه أو سنه وشىء .

وفى صحيح مسلم : عن يحيى بن أبى إسحاق ، وعبد العزيز بن صهيب ، وحميد : أنهم سمعوا أنساً قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ (٢) بهما : « لتيك عمره وحجّاً . . لتيك عمره وحجّاً » .

وروى أبو يوسف القاضى ، عن يحيى بن سعيد الأنصارى ، عن

١- الزيادة من المصدر .

٢- در [الف] اشتباهاً : (هلّ) آمده است .

أنس ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « لبيك بحجّ وعمره معاً » .

وروى النسائي - من حديث أبي أسما - عن أنس ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يلتي بهما .

وروى أيضاً - من حديث الحسن البصرى - عن أنس : أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بالحجّ والعمره حين صلّى الظهر .

وروى البزار - من حديث زيد بن مسلم مولى عمر بن الخطاب - عن أنس : أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بحجّ وعمره .

ومن حديث سليمان التيمي ، عن أنس .. كذلك .

وعن أبي قدامه ، عن أنس .. مثله .

وذكر وكيع : حدّثنا مصعب بن سليم ، قال : سمعت أنساً .. مثله . قال : وحدّثنا ابن أبي ليلي ، عن ثابت البناني ، عن أنس .. مثله .

وذكر الخشني (١) : حدّثنا محمد بن بشّار حدّثنا محمد بن جعفر حدّثنا شعبه ، عن أبي قرعه عن [أنس] (٢) .. مثله .

وفى صحيح البخارى : عن قتاده ، عن أنس : اعتمر رسول الله

١- در [الف] اشتبهاً : (الخشى) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

صلى الله عليه [وآله] وسلم أربع عُمر . . فذكرها ، وقال : وعمره مع حجّته ، وقد تقدّم .

وذكر عبد الرزاق : حدّثنا معمر ، عن أيوب ، عن أبي قلابه وحميد بن هلال ، عن أنس . . مثله .

فهؤلاء ستة عشر نفساً من الثقات كلّهم متفقون عن أنس أن لفظ النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم كان إهلالاً بحجّ وعمره معاً ، وهم : الحسن البصرى ، وأبو قلابه ، < ١٣٢٤ > وحميد بن هلال ، وحميد بن [عبد] [\(١\)](#) الرحمن الطويل ، وقتاده ، ويحيى بن سعيد الأنصارى ، وثابت البناني ، وبكر بن عبد الله المزني ، وعبد العزيز ابن صهيب ، وسليمان التيمي ، ويحيى بن أبي إسحاق ، وزيد بن أسلم ، ومصعب بن سليم ، وأبو أسماء ، وأبو قدامه ، وعاصم بن حسين ، وأبو قزعه - وهو سويد بن حجير الباهلي - . .

فهذا إخبار أنس عن لفظ إهلاله الذي سمعه منه ، وهذا على [(عليه السلام)] والبراء يخبران عن إخباره صلى الله عليه [وآله] وسلم عن نفسه بالقران ، وهذا على [(عليه السلام)] - أيضاً - يخبر : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فعله ، وهذا عمر بن الخطاب يخبر عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : أن ربّه أمره بأن يفعله هو ،

وعلمه اللفظ الذى يقوله عند الإحرام ، وهذا على [(عليه السلام)] - أيضاً - يخبر : أنه سمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يلبي بهما جميعاً . . وهؤلاء بقيه من ذكرنا يخبرون عنه بأنه فعله ، وهذا هو صلى الله عليه [وآله] وسلم يأمر به آله ويأمر به من ساق الهدى .

وهؤلاء الذين رووا القرآن بغايه البيان : عائشه أم المؤمنين ، وعبد الله بن عمر ، وجابر بن عبد الله ، وعبد الله بن عباس ، وعمر بن الخطاب ، وعلى بن أبي طالب [(عليه السلام)] ، وعثمان بن عفان - بإقراره لعلى [(عليه السلام)] وتقدير على [(عليه السلام)] له - ، وعمران بن الحصين ، والبراء بن عازب ، وحفصه أم المؤمنين ، وأبو قتاده ، وابن أبي أوفى ، وأبو طلحه ، والهرماس بن زياد ، وأم سلمه ، وأنس بن مالك ، وسعد بن أبي وقاص ، فهؤلاء سبعة عشر صاحباً (١) ، منهم من روى فعله ، ومنهم من روى لفظ إحرامه ، ومنهم من روى خبره عن نفسه ، ومنهم من روى أمره به .

فإن قيل : كيف تجعلون منهم ابن عمر وجابراً وعائشه وابن عباس ؟ ! وهذه عائشه تقول : أهل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالحج .

وفى لفظ : (أفرد الحج) . والأول فى الصحيحين ، والثانى فى

١- فى المصدر : (صحابياً) .

مسلم ، وله لفظان ، هذا أحدهما ، والثاني : (أهل بالحج مفرداً) .

وهذا ابن عمر يقول : لبي بالحج وحده ، ذكره البخارى .

وهذا ابن عباس يقول : أهل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالحج . رواه مسلم .

وهذا جابر يقول : أفرد الحج . رواه ابن ماجه .

قيل : إن كانت الأحاديث عن هؤلاء تعارضت وتساقت فإن أحاديث الباقيين لم تتعارض ، فهب أن أحاديث من ذكرتم لا حجّه فيها على القرآن ولا على الأفراد لتعارضها ، فما الموجب للعدول عن أحاديث الباقيين مع صراحتها وصحتها ؟ ! فكيف وأحاديثهم تصدق بعضها بعضاً ولا تعارض بينهما ، وإنما ظنّ من ظنّ التعارض لعدم إحاطته بمراد الصحابه من ألفاظهم ، وحملها على الاصطلاح الحادث بعدهم .

ورأيت لشيخ الإسلام ابن تيميه فصلاً حسناً فى اتفاق أحاديثهم أسوقه بلفظه ، قال :

والصواب أن الأحاديث فى هذا الباب متفقّه ليست بمختلفه إلاّ اختلافاً يسيراً يقع مثله فى غير ذلك ، فإن الصحابه ثبت عنهم : أنه تمتّع ، والتمتّع عندهم يتناول القرآن ، والذين (١)

١- در [الف] اشتبهاً : (والذى) آمده است .

روى عنهم : أنه أفرد .. روى عنهم أنه تمتع .

أما الأول ؛ ففي الصحيحين : عن سعيد بن المسيب : اجتمع عثمان وعلي [(عليه السلام)] بعسفان ، وكان عثمان ينهى عن المتعه أو العمره ، < ١٣٢٥ > فقال علي [(عليه السلام)] : « ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تنهى عنه ؟ ! » فقال عثمان : دعنا منك . فقال : « إني لا أستطيع أن أدعك » . فلمّا رأى علي [(عليه السلام)] ذلك أهلّ بهما جميعاً .

فهذا يبيّن أن من جمع بينهما كان متمتعاً عندهم ، وأن هذا هو الذي فعله النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم ، ووافق عثمان علي أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فعل ذاك ، لكن كان النزاع بينهما : هل ذلك الأفضل في حقنا أم لا ؟ وهل يشرع فسخ الحجّ إلى العمره في حقنا ؟ كما تنازع فيه الفقهاء ، فقد اتفق علي [(عليه السلام)] وعثمان علي أنه تمتع ، والمراد بالتمتع عندهم : القران .

وفي الصحيحين : عن مطرف ، قال : قال عمران بن الحصين : إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين حجّه وعمره ، ثم إنه لم ينه عنه حتّى مات ، ولم ينزل فيه قرآن يحزّمه .

وفي روايه عنه : تمتع نبيّ الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتمتعنا معه .

فهذا عمران - وهو من أجلّ السابقين الأولين - أخبر أنه تمتع ،

وجمع بين الحج والعمرة ، والقارن عند الصحابه : تمتع ، ولهذا أوجبوا عليه الهدى ، ودخل في قوله تعالى : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ) (١) وذكر حديث عمر [عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم] (٢) : « أتانى آت من ربى فقال : « صلّ فى هذا الوادى المبارك وقل : « عمره فى حجّه » . فقال : هؤلاء الخلفاء الراشدون - عمر وعثمان وعلى [عليه السلام] - وعمران بن الحصين روى عنهم بأصحّ الأسانيد : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن بين الحج والعمرة ، وكانوا يسمون ذلك : تمتعاً ، وهذا أنس يذكر أنه سمع النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يلئى بالحج والعمرة جميعاً .

وما ذكر بكر بن عبد الله المزنى عن ابن عمر : أنه لئى بالحج وحده .

فجوابه : إن الثقات الذين هم أثبت فى ابن عمر من بكر - مثل سالم ابنه ونافع - رووا عنه أنه قال : تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالعمرة إلى الحج (٣) . وهؤلاء أثبت

١- البقره (٢) : ١٩٦ .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- زاد فى المصدر : (والعمرة) .

عن (١) ابن عمر من بكر ، فتغليط بكر عن ابن (٢) عمر أولى من تغليط سالم [ونافع] (٣) عنه ، وتغليطه هو على النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم .

ويشبه أن ابن عمر قال له : أفرد الحج . فظن أنه قال : لئى بالحج ، فإن أفراد الحج كانوا يطلقونه ويريدون به أفراد أعمال الحج ، وذلك ردّ منهم على من قال : أنه قرن قراناً طاف فيه طوافين وسعى فيه سعيين ، وعلى من يقول : إنه حلّ من إحرامه . فروايه من روى من الصحابه : أنه أفرد بالحجّ ترد على هؤلاء ؛ يبين هذا مارواه مسلم - فى صحيحه - : عن نافع ، عن ابن عمر ، قال : ما (٤) أهلنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالحجّ مفرداً . وفى روايه : أهلّ بالحجّ مفرداً .

فهذه الروايه إذا قيل : إن مقصودها أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بحجّ مفرد (٥) .

قيل : فقد ثبت بإسناد أصحّ من ذلك عن ابن عمر : أن النبي

١- فى المصدر : (فى) .

٢- در [الف] اشتبهاً : (أبى) آمده است .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- لم ترد (ما) فى المصدر .

٥- فى المصدر : (بالحجّ مفرداً) .

صلى الله عليه [وآله] وسلم تمتع بالعمرة إلى الحج ، وأنه بدأ فأهل بالعمرة ثم أهل بالحج . وهذا من روايه الزهري ، عن سالم ، عن ابن عمر . وما عارض هذا عن ابن عمر إما أن يكون غلطاً عليه ، وإما أن يكون مقصوده موافقاً له ، وإما أن يكون ابن عمر لم يعلم أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يحل ، ظن أنه أفرد ، كما وهم في قوله : إنه اعتمر في رجب . وكان ذلك نسياناً منه ، والنبي صلى الله عليه [وآله] وسلم لما لم يحل من إحرامه - وكان هذا حال المفرد - ظن أنه أفرد .

ثم ساق حديث الزهري ، عن سالم ، عن أبيه : تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم . . . < ۱۳۲۶ > إلى آخر الحديث . وقول الزهري (۱) : حدثني عروه ، عن عائشه بمثل حديث سالم ، عن أبيه ، قال : فهذا من أصح حديث على وجه الأرض ، وهو من حديث الزهري - أعلم أهل زمانه بالسنة - ، عن سالم ، عن أبيه ، وهو من أصح حديث ابن عمر وعائشه ، وقد ثبت عن عائشه في الصحيحين : أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر أربع عُمَر . . . الرابعه مع حجته ، ولم يعتمر بعد الحج باتفاق العلماء ، فتعين أن

۱- قسمتی از مطالب در مصدر کامپیوتری به هم ریخته ، و بدون ربط آمده است که تذکر آن لزومی نداشت .

يكون متمتعاً تمتعاً قران و (١) التمتع الخاص ، وقد صحح عن ابن عمر أنه قرن بين الحج والعمرة ، وقال : هكذا فعل النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم . رواه البخارى فى الصحيح .

قال : وأما الذين نقل عنهم أفراد الحج فهم ثلاثة : عائشه ، وابن عمر وجابر ، والثلاثة نقل عنهم التمتع ، وحديث عائشه وابن عمر : أنه تمتع بالعمرة إلى الحج ، أصح من حديثهما (٢) : أنه أفرد الحج . وما صحح من (٣) ذلك عنهما فمعناه : أفراد أعمال الحج ، أو أن يكون وقع فيه غلط كمنظائره ، فإن أحاديث التمتع متواتره رواها أكابر الصحابه - كعمر ، وعلى [(عليه السلام)] ، وعثمان ، وعمران بن الحصين - ورواها أيضاً عائشه ، وابن عمر ، وجابر ، بل رواها عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم بضعة عشر من الصحابه .

قلت : وقد اتفق أنس وعائشه وابن عمر وابن عباس على أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر أربع عُمَر ، وإنما وهم ابن عمر فى كون إحداهن فى رجب ، وكلهم قالوا : وعمره مع حجته . وهم - سوى ابن عباس - قالوا : إنه أفرد الحج . وهم - سوى

١- فى المصدر : (أو) .

٢- فى المصدر : (حديثها) .

٣- فى المصدر : (فى) بدلا من (من) .

أنس - قالوا : تَمَتَّع . فقالوا هذا وهذا [وهذا] (١) ، ولا- تناقض بين أقوالهم ، فإن تَمَتَّع تَمَتَّع قران ، وإن أفرد (٢) أعمال الحجّ وقرن بين النسكين ، فكان قارناً باعتبار جمعه بين النسكين ، ومفرداً باعتبار اقتصاره على أحد الطوافين والسعيين ، ومتمتّعاً باعتبار ترفهه بترك أحد السفرين .

ومن تأمل ألفاظ الصحابه ، وجمع الأحاديث بعضها إلى بعض ، واعتبر بعضها ببعض ، وفهم لغة الصحابه أسفر له صبح الصواب ، وانقشعت عنه ظلمه الاختلاف والاضطراب ، والله الهادى إلى سبيل الرشاد ، الموفق لطريق السداد .

فمن قال : إنه أفرد الحجّ ، وأراد به أنه أتى بالحجّ مفرداً ، ثم فرغ منه وأتى بالعمرة بعده من التنعيم أو غيره - كما يظنّ كثير من الناس - فهذا غلط لم يقله أحد من الصحابه ولا التابعين ولا الأئمة الأربعة (٣) ولا أحد من أهل الحديث .

وإن أراد به أنه حجّ حجّاً مفرداً لم يعتمر معه - كما قاله طائفه من السلف والخلف - فوهم أيضاً ، والأحاديث الصحيحه الصريحه تردّه ، كما تبين .

١- الزيادة من المصدر .

٢- فى المصدر : (فإنه تَمَتَّع تَمَتَّع قران ، وأفرد) .

٣- لم يكن فى المصدر : (الأربعة) .

وإن أراد به أنه اقتصر على أعمال الحجّ وحده ، ولم يفرد [للعمرة] (١) أعمالاً ؛ فقد أصاب ، وعلى قوله تدلّ جميع الأحاديث .
ومن قال : إنه قرن ؛ فإن أراد به أنه طاف للحجّ طوافاً على حدّه وللعمرة طوافاً على حدّه ، وسعى للحجّ سعياً ، وللعمرة سعياً ،
فالأحاديث الثابتة تردّ قوله .

وإن أراد أنه قرن بين النسكين ، وطاف لهما طوافاً واحداً ، وسعياً واحداً . . فالأحاديث الصحيحة تشهد لقوله ، وقوله : هو
الصواب .

ومن قال : [إنه] (٢) تمتّع ؛ فإن أراد أنه تمتّع تمتعاً حلّ منه ، ثم أحرم بالحجّ إحراماً مستأنفاً ، فالأحاديث تردّ قوله ، وهو غلط .
وإن أراد أنه تمتّع تمتعاً لم يحلّ منه ، بل بقى على إحرامه لأجل سوق الهدى . . فالأحاديث الكثيره تردّ قوله أيضاً ، وهو أقلّ
غلطاً .

وإن أراد تمتّع القران ؛ فهو الصواب الذي يدلّ عليه جميع الأحاديث الثابتة ، وتأتلف < ١٣٢٧ > به شملها ويزول عنها الإشكال
والاختلال (٣) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [الف] فصل : ولما عزم رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] مع الحجّ . . إلى آخره من فصول هديه في الحجّ . (١٢)
[زاد المعاد ٢ / ١٠٧ - ١٢٢] .

و نیز ابن القیم در " زاد المعاد " گفته :

فصل ٦؛ فحصل الترجیح لروایه من روی القرآن لوجوه عشره :

أحدها : إنهم أكثر ٦؛ كما تقدّم .

الثانى : إن طرق الأخبار بذلك تنوّعت ٦؛ كما بيّناه .

الثالث : إن فيهم من أخبر عن سماعه لفظه صريحاً ، وفيهم من أخبر عن إخباره عن نفسه بأنه فعله ذلك ، وفيهم من أخبر عن أمر ربّه له بذلك ، ولم يجئ شىء من ذلك فى الأفراد .

الرابع : تصديق روايات من روى أنه اعتمر أربع عمّر لها .

الخامس : إنها صريحه لا يحتمل التأويل بخلاف روايات الأفراد .

السادس : إنها متضمنه زياده سكت عنها أهل الأفراد أو نفوها ، والذاكر الزائد مقدّم على الساكت ، والمثبت مقدّم على النافى .

السابع : إن رواه الأفراد أربعة : عائشه ، وابن عمر ، وابن عباس ، وجابر ، والأربعة رووا القرآن ، فإن صرنا إلى تساقط روايتهم (١) سلمت روايه من عداهم للقران عن معارض ، وإن صرنا إلى الترجيح وجب الأخذ بروايه من لم يضطرب الروايه

١- فى المصدر : (رواياتهم) .

عنه ولا اختلف كالبراء وأنس وعمر بن الخطاب وعمران بن الحصين وحفصه . . ومن معهم ممن تقدّم .

الثامن : إنه النسك الذى أمر به عن ربّه فلم يكن ليعدل عنه .

التاسع : إنه النسك الذى أمر به كلّ من ساق الهدى ، فلم يكن ليأمرهم به إذا ساقوا الهدى ، ثم يسوق هو الهدى ويخالفه .

العاشر : إنه النسك الذى أمر به آله وأهل بيته واختاره لهم ، ولم يكن ليختار (١) لهم إلا ما اختاره (٢) لنفسه .

وثم (٣) ترجيح حادى عشر : وهو قوله : « دخلت العمره فى الحجّ إلى يوم القيامة » ، وهذا يقتضى أنها قد صارت جزءاً منه أو كان كالجاء الداخلى فيه بحيث لا يفصل بينها وبينه ، وإنها تكون مع الحجّ ، كما يكون الداخلى فى الشئ معه .

وترجیح ثانى عشر : وهو قول عمر بن الخطاب - للصبى بن معبد ، وقد أهلك بالحجّ (٤) وعمره ، فأنكر عليه زيد بن صوحان وسلمان بن ربيعه فقال له عمر - : هديت لسنة نبيك صلى الله عليه [وآله] وسلم .

١- در [الف] اشتبهاً : (ليختاره) آمده است .

٢- فى المصدر : (اختار) .

٣- فى المصدر : (ثمّه) .

٤- فى المصدر : (بحجّ) .

وهذا يوافق روايه عمر . . . : إن الوحي جاءه من الله تعالى بالإهلال بهما جميعاً . فدلّ على أن القرآن سنته التي فعلها ، وامتلأ أمر الله له بها .

وترجيح ثالث عشر : إن القارن يقع أعماله عن كل من النسكين ، فيقع إحرامه وطوافه وسعيه عنهما معاً ، وذلك أكمل من وقوعه عن أحدهما وعمل كل فعل على حده .

وترجيح رابع عشر : وهو أن النسك الذي اشتمل على سوق الهدى أفضل بلا ريب من نسك خلا عن الهدى ، فإذا قرن كان هديه عن كل واحد من النسكين ، فلم يخل نسك منهما عن هدى ، ولهذا - والله أعلم - أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من ساق الهدى أن يهّل بالحجّ والعمرة معاً ، وأشار إلى ذلك في المتفق عليه من حديث البراء يقول (١) : « إنى سقت الهدى وقرنت » .

وترجيح خامس عشر : وهو أنه قد ثبت أن التمتع أفضل من الإفراد لوجوه كثيره :

منها : أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم أمرهم بفسخ الحجّ إليه ، ومحال أن ينقلهم من الفاضل إلى المفضول [الذي] (٢) هو دونه .

ومنها : أنه تأسّف على كونه لم يفعله بقوله : « لو استقبلتُ من

١- في المصدر : (بقوله) .

٢- الزيادة من المصدر .

أمرى ما استدبرْتُ لما سقْتُ الهدى ولجعلْتُها متعه (١) .» .

ومنها : < ١٣٢٨ > أنه أمر به كل من لم يسق الهدى .

ومنها : أن الحجّ الذى استقرّ عليه فعله وفعل أصحابه القران لمن ساق [الهدى] (٢) ، والتمتّع لمن لم يسق [الهدى] (٣) . .
ولوجوه كثيره غير هذه ، والتمتّع إذا ساق الهدى فهو أفضل من تمتّع اشتراه من مكّه ، بل فى أحد القولين لا هدى إلا ما جمع فيه بين الحلّ والحرم .

وإذا ثبت هذا فالقارن السابق أفضل من تمتّع لم يسق ومن تمتّع ساق [الهدى] (٤) ؛ لأنه قد ساق الهدى من حين أحرم ، والتمتّع إنما يسوق الهدى من أدنى الحلّ ، فكيف يجعل مفرداً لم يسق هدياً أفضل من تمتّع ساقه من أدنى الحلّ ؟ ! فكيف إذا جعل أفضل من قارن ساقه من الميقات ، وهذا بحمد الله واضح (٥) .

و ابن الهمام در “ فتح القدير “ كفته :

ونحن نقول - وبالله التوفيق - : لا شك أنه يترجح روايه تمتّعه

١- فى المصدر : (عمره) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- زاد المعاد ٢ / ١٣٣ - ١٣٥ .

لتعارض الروايه عمّن روى عنه الإفراء وسلامه روايه غيره ممّن روى التمتعّ دون الإفراء ، ولكن التمتعّ بلغه القرآن الكريم ، وعرف الصحابه أعمّ من القرآن ، كما ذكره غير واحد ، وإذا كان أعمّ منه احتمال أن يراد به الفرد المسمّى ب : القرآن فى الاصطلاح الحادث ، وهو مدّعانا و إن يُراد به الفرد المخصوص باسم : التمتعّ فى ذلك الاصطلاح فعلىنا (١) أن ننظر أولاً فى أنه أعمّ فى عرف الصحابه أو لا- ، وثانياً فى ترجيح أى الفردين بالدليل / والأول يبيّن فى ضمن الترجيح وثم دلالات أخر على الترجيح مجردة عن بيان عمومه عرفاً .

أمّا الأول ؛ فما فى الصحيحين : عن سعيد بن المسيب ، قال : اجتمع على (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] وعثمان . . . بعسفان ، فكان عثمان ينهى عن المتعه ، فقال على [(عليه السلام)] : « ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تنهى عنه ؟ ! » فقال عثمان : دعنا منك ! فقال على [(عليه السلام)] : « إني لا أستطيع أن أدعك » ، فلما رأى على [(عليه السلام)] ذلك أهلّ بهما جميعاً . هذا لفظ مسلم .

ولفظ البخارى : اختلف على [(عليه السلام)] وعثمان - بعسفان - فى المتعه فقال على [(عليه السلام)] : « ما تريد إلا أن تنهى عن أمر فعله رسول الله

١- در [الف] اشتباهاً : (فعلياً) آمله است .

صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فلما رأى ذلك على [(عليه السلام)] أهلّ بهما جميعاً .

فهذا يبين أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مهلاً بهما ، وسيأتيك عن على [(عليه السلام)] التصريح به .

ويفيد - أيضاً - : أن الجمع بينهما تمتّع ، فإن عثمان كان ينهى عن المتعه وقصد على [(عليه السلام)] إظهار مخالفته تقريراً لما فعله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وأنه لم يُنسخ فقرن ، وإنما تكون مخالفة إذا كان المتعه التي نهى عنها عثمان ، فدلّ على الأمرين اللذين عيّناهما (١) ، وتضمّن اتفاق على [(عليه السلام)] وعثمان على أن القران من مسمى التمتع ، وحينئذ يجب حمل قول ابن عمر : (تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم) على التمتع الذي نسّميه : قراناً ، لو لم يكن عنه ما يخالف ذلك اللفظ ، فكيف وقد وجد عنه ما يفيد ما قلنا ، وهو ما فى صحيح مسلم : عن ابن عمر : أنه قرن الحجّ مع العمره ، فطاف لهما طوافاً واحداً ، ثم قال : هكذا فعل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

فظهر أن مراده بلفظ (المتعه) فى ذلك الحديث : الفرد المسمّى ب : القران .

١- فى المصدر : (عيّناهما) .

وكذا يلزم مثل هذا في قول عمران بن حصين : (تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتمتّعنا معه) لو لم يوجد عنه غير ذلك ، فكيف وقد وُجِدَ ، وهو ما في صحيح مسلم : عن عمران بن حصين : قال لمطرف : أُحَدِّثُكَ حَدِيثًا عَسَى اللَّهُ < ١٣٢٩ > أَنْ يَنْفَعَكَ بِهِ : إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ جَمَعَ بَيْنَ حَجَّهِ وَعَمْرِهِ ، ثُمَّ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ حَتَّى مَاتَ ، وَلَمْ يَنْزَلِ قُرْآنٌ يَحْرُمُهُ .

وكذا يجب مثل ما قلنا في حديث عائشه . . . : (تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم . .) إلى آخر ما تقدّم .

ثم [لو] (١) لم يوجد عنها ما يخالفه ، فكيف وقد وجدنا ما هو ظاهر [فيه] (٢) ، وهو ما في سنن أبي داود : عن النفيلي ، حدّثنا زهير بن معاوية ، حدّثنا أبو إسحاق ، عن مجاهد : سئل ابن عمر كم اعتمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ؟ فقال : مرّتين . فقالت عائشه . . . : لقد علم ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر ثلاثاً سوى التي قرن بحجّته .

وكذا ما في مسلم من أن أبا موسى كان يفتى بالمتعه - يعنى بقسميها - وقول عمر له : قد علمت أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم فعله وأصحابه . . أى فعلوا ما يسمّى : متعه ، فهو

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

صلى الله عليه [وآله] وسلم فَعَلَّ النوع المسمّى ب : القران ، وهم فعلوا النوع المخصوص باسم : المتعه . . فى عرفنا بواسطه فسخ الحجّ إلى عمره .

ويدلّ على اعتراف عمر به عنه صلى الله عليه [وآله] وسلم ما فى البخارى : عن عمر ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بوادى العقيق يقول : « أتانى الليله آت من ربّى عزّ وجلّ فقال : « صلّ فى هذا الوادى المبارك ركعتين ، وقل : » عمره فى حجّه » . ولا بدّ له من امتثال ما أمر به فى منامه الذى هو وحى .

وما فى أبى داود ، والنسائى ، عن منصور وابن ماجه ، عن الأعمش - كلاهما - ، عن أبى وائل ، عن الصبى بن معبد التغلبى ، قال : أهلت بهما معاً ، فقال عمر : هديت لسنه نبيك محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم .

وروى من طرق أخرى - وصحّحه الدارقطنى - قال : وأصحّحه إسناده حديث منصور والأعمش ، عن أبى وائل ، عن الصبى ، عن عمر . . .

وأما الثانى ؛ ففى الصحيحين : عن بكر بن عبد الله المزنى ، عن أنس ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يلبى بالحجّ والعمره جميعاً . قال بكر : فحدّث ابن عمر فقال : لبى بالحجّ وحده . فلقيت أنساً فحدّثته بقول ابن عمر ، فقال أنس : ما تعدّونا

إلا صبيانا! سمعت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : لبيك حجاً وعمره .

وقول ابن الجوزي : إن أنساً كان إذ ذاك صبياً - لقصد تقديم روايه ابن عمر عليه - غلط ، بل كان سنّ أنس في حجّه الوداع عشرين سنه أو إحدى وعشرين أو ثنتين وعشرين أو ثلاثاً وعشرين سنه ، وذلك أنه اختلف في أنه توفي سنه تسعين من الهجره أو إحدى وتسعين أو ثنتين وتسعين أو ثلاثاً (١) . . ذكر ذلك الذهبي في كتاب العبر ، وقدم النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم المدينة وسنّه عشر سنين ، فكيف يسوغ عليه الحكم بسنّ الصبا إذ ذاك ؟! مع أنه إنما بين ابن عمر وأنس في السنّ سنه واحده أو سنه وبعض سنه .

ثم إن روايه ابن عمر عنه صلى الله عليه [وآله] وسلم الإفراد معارضه بروايته عنه التمتع ، كما أسمعناك ، وعلمت أن مراده بالتمتع : القران ، كما حَقَّقته ، وثبت عن ابن عمر فعله ونسبته إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، كما ذكرناه آنفاً ، ولم يختلف على أنس أحد من الرواه في أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً . قالوا : < ١٣٣٠ > اتفق عن أنس ستة عشر راوياً أنه صلى الله عليه

١- في المصدر : (ثلاث وتسعين) .

[وآله] وسلم قرن ، مع زياده ملازمته لرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ؛ لأنه كان خادمه لا يفارقه ، حتّى أن فى بعض طرقه : كنت آخذ بزمام ناقه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وهى تقصع بجزّاتها (١) ولعابها يسيل على يدي ، وهو يقول : « لئبيك بحجّه وعمره معاً » .

وفى صحيح مسلم : عن عبد العزيز ، وحميد ، ويحيى بن أبى إسحاق أنهم سمعوا أنساً يقول : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بهما : « لئبيك عمره وحجّاً » .

وروى أبو يوسف ، عن يحيى بن سعيد الأنصارى ، عن أنس ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « لئبيك بحجّه وعمره معاً » .

وروى النسائى - من حديث أبى أسماء - عن أنس : أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بالحجّ والعمره حين صلّى الظهر .

وروى البزار من حديث زيد بن أسلم مولى عمر بن الخطاب ، عن أنس . . مثله .

وذكر وكيع : حدّثنا مصعب بن سليم ، قال : سمعت أنساً . . مثله . قال : وحدّثنا ثابت البنانى ، عن أنس . . مثله .

١- فى المصدر : (بجزّتها) .

وفى صحيح البخارى : عن قتاده ، عن أنس : اعتمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أربع عُمر . . فذكرها وقال : عمره مع حجّه .

وذكر عبد الرزاق : حدّثنا معمر ، عن أيوب ، عن أبي قلابه وحميد بن هلال ، عن أنس . . مثله .

فهؤلاء جماعه ممّن ذكرنا ، فلم يبق شبهه من جهه النظر فى تقديم القران .

وفى أبى داود : عن البراء بن عازب ، قال : كنت مع على (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] حين أمره [رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم] [(١)] على اليمن . . - إلى آخر الحديث إلى أن قال فيه - : قال : « فأتيت النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم - يعنى علياً [(عليه السلام)] - فقال لى : « كيف صنعت ؟ » قلت : « أهملت بإهلال النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم » قال : « إني سقت الهدى وقرنت . . » وذكر الحديث .

وروى الإمام أحمد من حديث سراقه - بإسناد كلّه ثقات - قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « دخلت العمره فى الحجّ إلى يوم القيامة » .

قال : وقرن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فى حجّه الوداع .

وروى النسائى ، عن مروان بن الحكم : كنت جالساً عند عثمان فسمع علياً [(عليه السلام)] يلبى بحجّ وعمره ، فقال : ألم تكن تُنهى عن هذا ؟ فقال : « بلى ، ولكننى سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يلبى بهما جميعاً ، فلم أدع فعل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لقولك » .

وهذا ما وعدناك من الصريح عن على (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] .

وروى أحمد من حديث أبى طلحه الأنصارى : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين الحجّ والعمره .

وروى ابن ماجه بسند فيه الحجّاج بن أرتاه ، وفيه مقال ، ولا ينزل حديثه عن الحسن ما لم يخالف أو ينفرد ، قال سفيان الثورى : ما بقى على وجه الأرض أحد أعرف بما يخرج من رأسه منه ، وعيّب عليه التدليس ، وقال : من سلم منه ؟ ! وقال أحمد : كان من الحفاظ . وقال ابن معين : ليس بالقوى ، وهو صدوق يدلس ! وقال أبو حاتم : إذا قال : حدّثنا ، فهو صالح لا يرتاب فى حفظه . وهذه العبارات لا يوجب طرح حديثه .

وروى أحمد من حديث الهرماس بن يزيد (١) الباهلى : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن فى حجّه الوداع بين الحجّ والعمره .

وروى البزار - بإسناد صحيح إلى ابن أبى أوفى - قال : إنّما جمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بين الحجّ والعمره ؛ لأنه علم أنه لا يحجّ < ١٣٣١ > بعد عامه ذلك .

وروى أحمد من حديث جابر : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن الحجّ والعمره ، فطاف لهما طوافاً واحداً .

وروى - أيضاً - من حديث أمّ سلمه ، قال (٢) : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « أهلّوا - يا أهل محمد ! - بعمره فى حجّ » . وهو الحديث الذى ذكره المصنف فى الكتاب .

وفى الصحيحين - واللفظ لمسلم - : عن حفصه ، قالت : قلت : يا رسول الله ! ما بال الناس حلّوا ولم تحلّ أنت من عمرتك ؟ !

قال : « إني قد قلّدت هديى . . » إلى آخر الحديث .

وهذا يدلّ على أنه كان فى عمره يمتنع منها التحلّل قبل تمام أعمال الحجّ ، ولا يكون ذلك - على قول مالك والشافعى - إلاّ للقارن ، فهذا وجه إلزامى ، فإن سوق الهدى عندهما لا يمنع

١- فى المصدر : (زياد) .

٢- كذا ، والظاهر : (قالت)

التمتع عن التحلل ؛ والاستقصاء واسع ، وفي ما ذكرناه كفايه إن شاء الله تعالى .

هذا ؛ ومما يمكن الجمع به بين روايات الإفراء والتمتع أن يكون سبب روايات الإفراء سماع من رواه تلبيته صلى الله عليه [وآله] وسلم بالحج وحده ، وأنت تعلم أنه لا مانع من إفراء ذكر نسك في التلبيه وعدم ذكر شيء أصلا ، وجمعه أخرى مع نيه القران ، فهذا نظير سبب الاختلاف في تلبيته صلى الله عليه [وآله] وسلم أكانت دبر الصلاه أو استواء ناقته أو حين علا على البيداء . . على ما قدمناه في أوائل باب الإحرام هذا (١) .

و بخارى در “ صحيح “ خود به اسناد خود روایت کرده :

عن حفصه زوج النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم أنها قالت : يا رسول الله ! [ص] ما شأن الناس حلوا بعمره ، ولم تحلل أنت من عمرتك ؟ ! قال : « إني قد لبدت رأسي ، وقلدت هديي ، فلا أحل حتى أنحر » (٢) .

و ابن حجر عسقلاني در شرح آن گفته :

جرح الأصيلي وغيره إلى توهيم مالك في قوله : (ولم تحل أنت

١- [الف] باب القران من كتاب الحج . (١٢) . [فتح القدير ٢ / ٥٢٠ - ٥٢٣] .

٢- [الف] باب التمتع والإقراء والإفراء . . إلى آخره من كتاب المناسك . [صحيح بخارى ٢ / ١٥٢] .

من عمرتك (وأنه لم يقله أحد في حديث حفصه غيره .

وتعقبه ابن عبد البر - على تقدير تسليم انفراده - بأنها زياده حافظ فيجب قبولها ، على أنه لم ينفرد ، فقد تابعه أيوب وعبيد الله ابن عمر ، وهما مع ذلك حفاظ أصحاب نافع . انتهى .

وروايه عبيد الله بن عمر عند مسلم ، وقد أخرجه مسلم من روايه ابن جريح ، والبخارى من روايه موسى بن عقبه ، والبيهقى من روايه شعيب بن أبي حمزه ، ثلاثهم عن نافع بدونها . وفي روايه عبيد الله بن عمر عند الشيخين : « فلا أحلّ حتّى أحلّ من الحجّ » .

ولا ينافى هذه روايه مالك ؛ لأن القارن لا يحلّ من العمره ولا من الحجّ حتّى ينحر ، فلا حُجّه فيه لمن تمسك بأنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان متمتعاً - كما سيأتى إن شاء الله تعالى - ؛ لأن قول حفصه : (ولم تحلّ من عمرتك) وقوله هو : « حتّى أحلّ من الحجّ » ظاهر فى أنه كان قارناً .

وأجاب من قال كان مفرداً عن قوله : (ولم تحلّ من عمرتك) بأجوبه :

أحدها : قال الشافعى : معناه : ولم تحلّ أنت من إحرامك الذى ابتدأته معهم بنيه واحده ، بدليل قوله : « لو استقبلت من أمرى ما استدبرت ما سقت الهدى ولجعلتها عمره » .

وقيل : معناه : ولم تحلّ من حجّتك بعمره كما أمرت أصحابك ، قالوا : وقد يأتي (من) بمعنى (الباء) كقوله عزّ وجلّ : (يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) (١) . . أى بأمر الله ، والتقدير : ولم تحلّ أنت بعمره من إحرامك .

وقيل : ظنّت أنه فسخ حجّه بعمره كما صنع أصحابه بأمره ، فقالت : [لِمَ] (٢) لَمْ تحلّ أنت أيضاً من عمرتك .

ولا يخفى ما فى بعض هذه التأويلات من التعسف . . < ١٣٣٢ > والذى يجتمع به الروايات أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً / بمعنى أنه أدخل العمره على الحجّ بعد أن أهلّ به مفرداً ، لا أنه أول ما أهلّ أحرم بالحجّ والعمره معاً ، وقد تقدّم حديث عمر مرفوعاً : وقل : عمره فى حجّه . وحديث أنس : ثم أهلّ بحجّ وعمره . ولمسلم من حديث عمران بن حصين : جمع بين حجّه وعمره . ولأبى داود والنسائى من حديث البراء مرفوعاً : « إني سقتُ الهدى وقرنت » . وللنسائى من حديث على [عليه السلام] [مثله . ولأحمد من حديث سراقه : أن النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن فى حجّه الوداع . وله من حديث أبى طلحه : جمع بين الحجّ

١- الرعد (١٣) : ١١ .

٢- الزيادة من المصدر .

والعمره . وللدارقطنى من حديث أبى سعيد وأبى قتاده ، وللبزار من حديث ابن أبى أوفى . . ثلاثتهم مرفوعاً مثله .

وأجاب البيهقى عن هذه الأحاديث وغيرها - نصره لمن قال : إنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مفرداً - فنقل عن سليمان بن حرب : أن روايه أبى قلابه ، عن أنس : أنه سمعهم يصرخون بهما جميعاً ، أثبت من روايه من روى عنه أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين الحج والعمرة . ثم تعقبه بأن قتاده - وغيره من الحفاظ - روى عن أنس كذلك ، فالاختلاف فيه على أنس نفسه ، قال : فلعنه سمع النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم يعلم غيره كيف يهمل بالقران ، فظن أنه أهمل عن نفسه .

وأجاب عن حديث حفصه بما نقله عن الشافعى : أن معنى قولها : ولم تحل أنت من عمرتك . . أى من إحرامك ، كما تقدم .

و [عن] حديث عمر بأن جماعه رووه بلفظ : « صل في هذا الوادى وقل : « عمره في حجه » .

قال : وهؤلاء أكثر عدداً ممن رواه : (وقل : « عمره في حجه ») فيكون إذناً فى القران لا أمراً للنبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فى حال نفسه .

وعن حديث عمران بأن المراد بذلك إذنه لأصحابه فى القران

بدليل روايته (١) الأخرى : [أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم أعمر بعض أهله في العشر ، وروايته الأخرى : [(٢) أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم تمتع ؛ فإن مراده بكل ذلك إذنه في ذلك .

وعن حديث البراء بأنه ساقه في قصه على [(عليه السلام)] ، وقد رواها أنس - يعني كما تقدم في الكتاب (٣) - وجابر ، كما أخرجه مسلم ، وليس فيها لفظ : (وقرنت) .

وأخرج حديث مجاهد ، عن عائشه ، قال (٤) : لقد علم ابن عمر أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم قد اعتمر ثلاثاً سوى التي قرنها في حجته . أخرجه أبو داود .

قال البيهقي : تفرد أبو إسحاق عن مجاهد بهذا ، وقد رواه منصور عن مجاهد بلفظ : فقالت : ما اعتمر في رجب قط . وقال : هذا هو المحفوظ ، يعني كما سيأتي إن شاء الله تعالى في أبواب العمرة .

ثم أشار إلى أنه اختلف فيه على أبي إسحاق ، فرواه زهير بن

١- در [الف] اشتبهاً : (روايه) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- في المصدر : (في هذا الباب) .

٤- كذا ، والظاهر : (قالت)

معاويه عنه هكذا ، وقال زكريا : عن أبي إسحاق ، عن البراء ..

ثم روى حديث جابر : أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حجّ حجّتين قبل أن يهاجر ، وحجّه قرن معها عمره ، يعني بعد ما هاجر .

وحكى عن البخارى أنه أعلمه لأنه من روايه زيد بن الحباب ، عن الثورى ، عن جعفر ، عن أبيه [(عليهم السلام)] ، عنه ، وزيد ربّما بهم (١) فى الشىء ، والمحفوظ عن الثورى مرسل ، والمعروف عن جابر أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بالحجّ خالصاً .

ثم روى حديث ابن عباس نحو حديث مجاهد عن عائشه ، وأعلمه بداود العطار ، وقال : إنه تفرّد بوصله عن عمرو بن دينار ، عن عكرمه ، عن ابن عباس ، ورواه ابن عيينه عن عمرو فأرسله ، لم يذكر ابن عباس .

ثم روى حديث الصبى بن < ١٣٣٣ > معبد : أنه أهلّ بالحجّ والعمره معاً ، فأنكر عليه ، فقال له عمر : هديت لسنه نيّك .. إلى آخر الحديث ، وهو فى السنن ، وفيه قصه ، وأجاب عنه بأنه يدلّ على جواز القران ؛ لأن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً .

ولا يخفى ما فى هذه الأجوبه من التعسف .. إلى أن قال : ويترجّح روايه من روى القران بأمر :

١- در [الف] اشتباهاً : (بهم) آمده است .

منها : إن معه زياده على (١) علم من روى الأفراد وغيره .

وبأن من روى الأفراد والتمتع اختلف عليه فى ذلك ، فأشهر من روى عنه الأفراد عائشه ، وقد ثبت عنها : أنه اعتمر مع حجته ، كما تقدم ، وابن عمر ؛ وقد ثبت عنه أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم بدأ بالعمرة ثم أهل بالحج ، كما سيأتى إن شاء الله تعالى [فى أبواب الهدى ، وثبت أنه بين حج وعمره .

ثم حدث أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم فعل ذلك وسيأتى [(٢) أيضاً .

وجابر قد تقدم قوله : إنه اعتمر مع حجته أيضاً .

وروى القران عنه جماعه من الصحابه ، لم يختلف عليهم فيه .

وبأنه لم يقع فى شىء من الروايات النقل عنه من لفظه أنه قال : (أفردت) و (لا تمتعت) ، بل صح عنه أنه قال : (قرنت) .
وصح عنه أنه قال : « لولا أن معى الهدى لأحلت » .

وأيضاً ؛ فإن من روى عنه القران لا يحتمل حديثه التأويل إلا بتعسف ، بخلاف من روى الأفراد فإنه محمول (٣) على أول الحال وينتفى التعارض .

١- لم يكن فى المصدر : (على) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- فى المصدر : (أمرهم) بدل (محمول) .

ويؤيِّده : أن من جاء عنه الإفراد جاء عنه صورته القرآن ، كما تقدّم ، ومن روى عنه التمتع فإنه محمول (۱) على الاقتصار على سفر واحد للنسكين (۲) .

ويؤيِّده : أن من جاء عنه التمتع لَمَّا وصفه ، وصفه بصورته القرآن ؛ لأنهم اتفقوا على أنه لم يحلّ من عمرته حتّى أتمّ عمد (۳) جميع الحجّ ، وهذه أحد صورته (۴) القرآن .

وأيضاً ؛ فإن روايه القرآن جاءت عن بضعه عشر صحابياً بأسانيد جياد ، بخلاف روايتي الإفراد والتمتع ، وهذا يقتضى رفع الشكّ عن ذلك والمصير إلى أنه كان قارناً . . إلى آخره (۵) .

از این عبارت ظاهر است که ابن حجر عسقلانی تأویلات احادیث دالّه را بر اینکه حج آن حضرت قرآن بود ، ردّ نموده ، و موصوف به تعسّف فرموده ، و با وصف آنکه قلاده تقلید شافعی در گردن انداخته ، سخن سازی او را که

۱- فی المصدر : (أَمَرَهُمْ) بدل (محمول) .

۲- در [الف] اشتبهاً : (للتسكين) آمده است .

۳- فی المصدر : (عمل) .

۴- فی المصدر : (إحدى صور) .

۵- [الف] الحديث الخامس من باب التمتع والإقران والإفراد . . إلى آخره من كتاب المناسك . [فتح الباری ۳ / ۳۳۹ - ۳۴۱]

هم (۱) بر خلاف حق و [هم بر] خلاف قول خودش در کتاب “ اختلاف حدیث ” آغاز نهاده ، به مقام قبول جا نداده ، و زبان حقایق ترجمان به بیان ترجیح روایت قران به وجوه عدیده و دلائل سدیده گشاده تا آنکه در آخر کلام حتماً و جزماً قرانیت حج آن حضرت [(صلی الله علیه و آله وسلم)] ثابت کرده و اعتراف به رفع شک از آن نموده .

و ابوزکریای نووی نیز - که خود مخاطب در “ رساله اصول حدیث ” به نهایت مرتبه (۲) مدح او نموده که او را مع بعض دیگر از سایر علما و محققین و منقّدین و شراح موجهین خود منتخب ساخته ، و اعتراف کرده به آنکه ایشان خیلی معتمد علیه و سخن ایشان متین و مضبوط واقع است ، و نیز گفته که : اگر کتب این جماعت به دست آید حاجت از تشویشات و تکلفات بارده متأخرین مرتفع گردد (۳) - توجیهاً ضعیفه و تأویلات سخیفه روایت حفصه را باطل نموده ، و جابجا اعتراف نموده به آنکه : حج آن حضرت قران بوده ، در “ منهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج ” گفته :

باب : بیان أن القارن لا يتحلل إلا في وقت تحلل الحاجّ المفرد ،

۱- در [الف] اشتبهاً : (هم که) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (نهایت مرتبه به) آمده است .

۳- [الف] آخر فصل اول . (۱۲) . [تعریب المعجاله النافعه (رساله اصول حدیث) : ۶۱ - ۶۳] .

وفيه قول حفصه . . . : يا رسول الله ! ما شأن الناس حلّوا ولم تحلل أنت من عمرتك ؟ قال : « إني لبدت رأسي ، وقلدت هديي ، فلا أحلّ حتّى أنحر » (١) .

وهذا دليل للمذهب الصحيح المختار الذى قدّمناه واضحاً بدلائله فى الأبواب السابقة مرّات : أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً فى حجّه الوداع ، فقولها : (من عمرتك) . . أى العمره المضمومه < ١٣٣٤ > إلى الحجّ .

وفيه : أن القارن لا- يتحلّل بالطواف والسعى ، ولا بدّ له فى تحلّله من الوقوف بعرفات والرمى والحلق والطواف ، كما فى الحاجّ المفرد ، وقد تأوّلّه من يقول بالإفراد تأويلات ضعيفه :

منها : أنها أرادت بالعمره الحجّ ؛ لأنهما يشتركان فى كونهما قصداً .

وقيل : المراد بها الإحرام .

وقيل : إنها ظنّت أنه معتمر .

وقيل : معنى : (من عمرتك) . . أى بعمرتك ، بأن تفسخ حجّك إلى عمره كما فعل غيرك .

وكل هذا ضعيف ، والصحيح ما سبق (٢) .

١- در [الف] (أنحر) درست نوشته نشده است .

٢- [الف] كتاب الحجّ . [شرح مسلم نووى ٨ / ٢١١ - ٢١٢] .

از این عبارت واضح است که مذهب صحیح و مختار نزد نووی - که آن را به دلایل و براهین مرات عدیده [ثابت] کرده - همین است که آن حضرت حج قران به عمل آورده ، و قول حفصه دلیل بر آن است ، و قائلین افراد تأویلات ضعیفه برای آن ذکر کرده اند که نووی دو بار تصریح به ضعف آن فرموده ؛ پس کمال عجب است که مخاطب در مقام نصیح مستفیدین خود نووی را خیلی معتمد علیه گرداند ، و اعتراف به متانت و مضبوطی کلام او نماید ، و کتب او را مغنی از تشویشات و تکلفات بارده داند ؛ و خود اعتنا به افادات نووی ننماید ، و (لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ) (۱) را فراموش کرده ، به تشویشات و تکلفات بارده رجوع آرد .

و ابوزرعه احمد بن عبدالرحیم بن الحسین العراقی - استاذ ابن حجر عسقلانی - در " شرح احکام " والد خود از ابن حزم نقل کرده که : او در کتاب خود - که در بیان حجه الوداع تصنیف نموده - گفته :

فَلَمَّا وَهت روايات التمتع - أيضاً - وبطل الإفراد والتمتع لم يبق إلا - روايات القران ، فوجب الأخذ بها وثبت صحتها ؛ إذ من وصف القران لا يحتمل تأويلا البتة ، وكان الرواه للقران اثني عشر من الصحابه : ستة مدتيون ، وواحد مكّي ، واثنان بصريان ، وثلاثة كوفيون ، وبدون هذا النقل يصح الأخبار صحه ترفع

الشك وتوجب العلم الضرورى ، فصَحَّ بذلك أنه كان قارناً بيقين لا شكَّ فيه ، وكانت سائر الروايات التى تعلّق بها من ادّعى الأفراد والتمتّع غير مخالفه لروايه الذين رووا القرآن ، ولا دافعه له على ما بيّنا . (١) انتهى .

و نیز ابوزرعہ عراقی در " شرح احکام " در شرح حدیث حفصہ : (ما شأن الناس جلّوا ولم تحلّ أنت من عمرتك ؟ !) در بیان فوائد آن گفته :

الرابعه : تمسّيك به من ذهب إلى أنه عليه [وآله] الصلاه والسلام كان قارناً ، وهو تمسّك قوى ، وما أدري ما يقول من ذهب إلى التمتع ؟ هل يقول : استمرّ على العمره خاصّه ولم يحرم بالحجّ أصلاً ، فيكون لم يحجّ فى تلك السنه ؟ وهذا لا يقوله أحد ، أو : أدخل عليها الحجّ فصار قارناً ، صحّ ما قاله هؤلاء ، فإن للقران حالتين :

أحدهما : أن يحرم بالنسك ابتداءً .

والثانى : أن يحرم بالعمره ، ثم يدخل عليها الحجّ .

وقوله - فى روايه عبيد الله بن عمر - : حتّى « أُحلّ من الحجّ » . صريح فى أنه كان قارناً .

وقولها : (من عمرتك) . . أى العمره المضمومه إلى الحجّ .

١- [الف] باب أفراد الحجّ من كتاب الحجّ . (١٢) . [شرح احكام صغرى ، ورق : ١٤٠] .

قال النووي - فى شرح مسلم - : هذا دليل للمذهب الصحيح المختار أنه عليه [وآله] الصلاه والسلام كان قارناً فى حجّه الوداع (١).

و نیز ابوزرعہ در شرح همین حدیث گفته :

السادسه : الذاهبون إلى الأفراد أجابوا عن هذا الحديث بأجوبه :

أحدها : أنها أرادت بالعمره مطلق الإحرام ، روى البيهقى بإسناده عن الشافعى أنه قال :

فإن قيل : فما قول حفصه للنبي صلى الله عليه [وآله] وسلم : ما شأن الناس حلّوا ولم تحلل من عمرتك ؟

قيل : أكثر الناس مع النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يكن معه هدى ، وكانت حفصه معهم ، فأمرُوا أن يجعلوا إحرامهم عمره ويحلّوا ، فقالت : < ١٣٣٥ > (لِمَ تحلّل الناس ولم تحلّل من عمرتك) ؟ يعنى [أجزاءك] (٢) إحرامك الذى ابتدأته أنت وهم بتيه واحده . والله أعلم . فقال : « لبدتُ رأسى ، وقلدتُ هدى ، فلا أحلّ حتى

١- [الف] الحديث الثالث من باب أفراد الحجّ من كتاب الحجّ . [شرح احكام صغرى ، ورق : ١٤٣ - ١٤٤] .

٢- الزيادة من المصدر .

أنحر (۱) هدی (۲) . یعنی - والله أعلم - حتّى يحلّ الحاجّ ؛ لأنّ القضاء نزل عليه أن يجعل من كان معه هدى إحرامه حجّاً .

وهذا من سعه لسان العرب الذى يكاد يعرف بالجواب فيه . انتهى كلامه .

وثانيها : أنها أرادت بالعمره الحجّ ؛ لأنهما يشتركان فى كونهما قصداً (۳) .

ثالثها : أنها ظنّت أنه معتمر .

رابعها : أن معنى قولها : (من عمرتك) .. أى لعمرتك ؛ بأن تفسخ حجّك إلى عمره كما فعل غيرك .

قال النووى - فى شرح مسلم بعد ذكره هذه الأجوبه - : وكل هذا ضعيف ، والصحيح ما سبق ، يعنى القرآن (۴) .

و محمود بن احمد العيني در “ عمده القارى ” در شرح حديث انس :

قال : صلّى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ونحن معه بالمدينه الظهر أربعاً والعصر بذى الحليفه ركعتين ، ثم بات بها حتّى

۱- در [الف] (أنحر) درست نوشته نشده است .

۲- فى المصدر : (بدنى) .

۳- در [الف] اشتبهاً : (فصل) آمده است .

۴- شرح احكام صغرى ، ورق : ۱۴۳ - ۱۴۴

أصبح ، ثم ركب حتى استوت به [راحلته] (۱) على البیداء ، حمد الله ، وسبح ، وكبر ، ثم أهل بحجّ وعمره (۲) .
گفته :

وفیه التصريح بأنه عليه [وآله] السلام كان قارناً بقوله : ثم أهل بحجّ وعمره . وهذا هو عين القرآن ، والمنكر هنا معاند ، وقد ثبت بأحاديث أخر صحيحه أنه عليه [وآله] الصلاة والسلام كان قارناً على ما ذكره ، إن شاء الله تعالى (۳) .

از این عبارت ظاهر است که : حدیث انس دلالت صریحه دارد بر آنکه آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم حج قران به عمل آورده ، و منکر اینجا معاند است ، و ثابت شده است به احادیث صحیحه دیگر نیز که آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) قارن بوده ، فثبت - حسب تصريح العینی عمده الأعیان - أن المخاطب المهان ووالده البالغ فی الشنآن ومن سبقهما إلى نفی القرآن بنسبه الإفراد إلى سید الإنس والجانّ - صلوات الله وسلامه علیه وآله ما اختلف الملوان - من أهل الإنکار والعناد والعدوان ، والله الموفق وهو المستعان .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- صحیح بخاری ۲ / ۱۴۷ ، عمده القاری ۹ / ۱۷۴ .

۳- [الف] باب التحمید والتسبیح والتذکیر قبل الإهلال عند الركوب علی الدابته من کتاب المناسک . (۱۲) . [عمده القاری ۹ / ۱۷۵] .

و علامه عینی بعد این عبارت به بسط تمام ردّ ابن عمر بر أنس ، و اثبات قرانیت حج آن سرور (صلی الله علیه وآله وسلم) به احادیث و آثار بسیار نموده .

و ابوالعباس احمد بن عمرو الأنصاری المالکی القرطبی در “ مفهم شرح صحیح مسلم ” گفته :

قوله عليه [وآله] السلام : « من أراد أن يهَلَّ بحجّ وعمره فليفعل ، ومن أراد أن يهَلَّ بغيره فليهلّ . هذا يقضى بأن أنواع الإحرام ثلاثه ، وأن المكلف مخير في أيها أحبّ ، وإنما خلاف العلماء في الأفضل من تلك الأنواع ، فذهب مالك وأبو ثور إلى أن أفراد الحجّ أفضل ، وهو أحد قولی الشافعی ، وقال أبو حنيفة والثوري : القران أفضل ، وقال أحمد وإسحاق والشافعی - في القول الآخر - وأهل الظاهر : إن التمتع أفضل ، وسبب [اختلافهم] (١) اختلاف الروايات في إحرام النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فروت عائشه وجابر بن عبد الله وأبو موسى وابن عمر أنه عليه [وآله] السلام أحرم بالحجّ .

وروى أنس وعمران بن حصين والبراء بن عازب وعمر بن الخطاب أنه قرن الحجّ والعمره .

وروى ابن عمر أنه تمتع .

فلما تعارضت هذه الروايات الصحيحه ، صار كل فريق إلى ما

هو الأرجح عنده ، فمما اعتضد به لمالك أن عائشه أعلم بدُخْلِهِ أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من غيرها لملازمتها له ، ولبحثها وجدّها في طلبها (١) ، وكذلك جابر هو أحفظ الناس لحديث حجّته عليه [وآله] السلام ؛ ولأن الإفراد سليم عمّا يجبر بالدم بخلاف التمتع والقران ؛ إذ كل واحد < ١٣٣٦ > منهما يجبر ما وقع فيهما من النقص (٢) بالدم .

ومما اعتضد به لمن قال : إن القران أفضل . . أن أنساً خادم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم و (٣) عنده من تحقيق ذلك ما ليس عند غيره ؛ إذ قد نقل لفظ النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم في ذلك فقال : سمعت [النبي] صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « لبيك عمره وحجاً » .

وفي حديث البراء - الذي خرّجه النسائي - أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم قال لعلي [عليه السلام] - حين سأله عن إحرامه ، فقال : « كيف صنعت ؟ » فقال : « أهلتُ بإهلالك » - فقال عليه [وآله] السلام : « إني سقتُ الهدى وقرنتُ » . وهذا نصّ رافع للإشكال .

وفي البخارى : عن عمر بن الخطاب قال : سمعت رسول الله

١- في المصدر : (طلب ذلك) .

٢- در [الف] اشتبهاً : (النقص) آمده است .

٣- لم ترد (الواو) في المصدر .

صلى الله عليه [وآله] وسلم بوادى العقيق يقول : « أتانى الليلة آت من ربى فقال : « صلّ فى هذا الوادى المبارك وقل : « عمره فى حجّه » .

وأما روايه ابن عمر فى التمتع فلا يعول عليها لوجهين :

أحدهما : أنه قد اضطرب قوله ، فروى بكر بن عبد الله أنه قال : لئبى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالحجّ وحده .

وثانيهما : أن الروايه التى قال فيها ابن عمر : تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالعمرة إلى الحجّ ، قال فى أثنائها ما يدلّ على أنه سمى الأفراد (١) : تمتعاً ، وسيأتى تحقيق ذلك .

والذى يظهر لى أن روايات القرآن أرجح ؛ لأن روايتها نقلوا ألفاظ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وإخباره عن نفسه وعن نبيّه ، وغيرهم ليس كذلك ؛ ولأن روايه القرآن يتأتى الجمع بينها وبين روايه الأفراد بأن يقال : إن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مفرداً (٢) فيمكن أن يقال : إن من روى أنه أفرد ، أنه سمع إحرامه بالحجّ ، ولم يسمع إحرامه (٣) بالعمرة ، ومن روى أنه قرن ، حقّق الأمرين فنقلهما . والله أعلم .

١- فى [الف] والمصدر : (الإرداف) ، والصحيح ما أثبتناه .

٢- فى [الف] والمصدر : (مردفاً) ، والصحيح ما أثبتناه .

٣- فى المصدر : (إردافه) .

وقد استهول بعض القاصرين هذا الخلاف الواقع في إحرامه عليه [وآله] السلام وقدّره مطعنا على الشريعة ، زاعماً أن العاده قاضيه بتواتره فلا يحتلف فيه ، ولم يوجد ذلك إلا بالآحاد فيقطع بكذبها .

وهذا لا- يلتفت إليه ، فإن ما تقتضى العاده تواتره تَوَاتَرَ وَعُلِمَ ، وهو أنه عليه [وآله] السلام حجّ وأحرم من ذى الحليفه ، وأنه تمادى في إحرامه [إلى أن أكمل مناسك حجّه ، وحلّ من إحرامه] (١) عند طواف الإفاضه ، وهذا كلّه معلوم بالنقل المتواتر الذى اشترك الجفلى (٢) فيه ؛ لأنه هو المحسوس لهم ، وأمّا إحرامه فليس من الأمور التى يجب تواترها ؛ لأنه راجع إلى نيته ولا- يطّلع عليها إلا بالإخبار عنها أو بالنظر فى الأحوال التى تدلّ عليها ، ولما كان كذلك (٣) فمنهم من نقل لفظه ؛ لأنه سمعه منه فى وقت ما ، ومنهم من حدس وسبر ، فأخبر عمّا وقع له وحصل فى ظنّه ، ولذلك قلنا : إن روايه من روى القرآن أولى . والله أعلم (٤) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- الجفلى : الجماعه ، فى لسان العرب ١١ / ١١٤ والقاموس المحيط ٣ / ٣٤٩ : دعاهم الجفلى والأجفلى . . أى بجماعتهم .

٣- فى المصدر : (ذلك) .

٤- [الف] باب أنواع الإحرام من كتاب الحجّ . (١٢) . [المفهم ٣ / ٣٠٨ - ٣١١] .

از این عبارت واضح است که : قرطبی مالکی هم رعایت قول امام خود مالک نموده ، مثل اکابر شافعیه که دست از اطاعت قول شافعی که منافی حق است و مناقض قول آخر او می باشد ، برداشته اند ، خلع عنق (۱) از ربقه اطاعت نموده ، روایات قرآن را ترجیح داده [اند] .

بالجمله ؛ به تصریحات اکابر ائمه و محققین ارباب مذاهب اربعه - اعنی : حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه - ثابت است که : حج جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) افراد نبوده بلکه قرآن بود ، و از روایات و احادیث صحاح هم به نهایت وضوح ظاهر است ، و خود خلیفه ثانی و خلیفه ثالث هم به آن اعتراف کرده اند ، و جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز آن را ثابت فرموده ، پس مخالفت چنین امر ظاهر و ثابت نمودن از غرائب هفوات و طرائف ترهات است .

و نیز قرطبی در " مفهم " گفته :

وقوله : « لو استقبلتُ < ۱۳۳۷ > من امری ما استدبرتُ لم أسق الهدی ، ولجعلتها عمره » هذا یرد علی من قال : إن النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم أحرم متمتعاً ، ویدلّ علی أنه إنما أحرم بما أحرم به مختاراً له ، وأنه خیر فی أنواع الإحرام الثلاثه ، ولم یعیّن

۱- در [الف] (غسق) خوانا نیست ، ولی ظاهراً (عنق) بوده ، و اشتباه از نساخ است .

له واحد منها فأمر به ، لكنه اختار القران على ما تقدّم ، ثم إنه لمّا أمر أصحابه بالتحلّل بعمل العمره ، فتوقّفوا لأجل أنه لم يتحلّل هو أخبرهم بسبب امتناعه - وهو سوجه [الهدى] (١) - ثم أخبرهم أنه ظهر له فى ذلك الوقت ما لم يظهر له قبل ذلك من المصلحه التى اقتضت أن أباح لهم فسخ الحجّ ، وأنه لو ظهر له من ذلك قبل إحرامه ما ظهر له بعد لأحرم بعمره ، حتّى تطيب قلوبهم ، وتسكن نفرتهم من إيقاع العمره فى أشهر الحجّ (٢) .

و نیز قرطبی در " مفهم " گفته :

قد قدّمنا ذكر الاختلاف فيما به أحرم النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وذكرنا ما يرد عليه والمختار فى ذلك (٣) حديث أنس هذا فى أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أحرم قارناً ، ولا يلتفت لقول من قال : إن أنساً لعلّه لم يضبط القضية لصغره حينئذ ؛ لأنه قد أنكر ذلك بقوله : (ما تعدّونا إلا صبياناً) ؛ ولأنه وإن كان صغيراً حال التحمّل ، فقد حدّث به وأذاه كبيراً متبثّباً ناقلاً للفظ

١- الزيادة من المصدر .

٢- [الف] باب حجّه النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب الحجّ . (١٢) . [المفهم ٣ / ٣٢٩ - ٣٣٠] .

٣- در [الف] اشتباهاً اینجا : (واو) آمده است .

النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم نقل الجازم المحقق ، المنكر على من يظنّ به شيئاً من ذلك ؛ فلا يحلّ أن يقال شيء من ذلك ، ولأنه قد وافقه البراء بن عازب على نقل لفظ النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم الدالّ على قرانه ؛ إذ قال لعلي [(عليه السلام)] : « إني سقتُ الهدى وقرنتُ » على ما خرّجه النسائي ، وهو صحيح ، ووافقهما حديث عمر بن الخطاب الذي قال فيه : إن الملك أتاه فقال : « صلّ في هذا الوادي المبارك وقل : « عمره في حجّه » . وفي معنى [ذلك] (١) حديث ابن عمر المتقدّم الذي قال فيه : إنه عليه [وآله] السلام أهلّ بالعمرة ، ثم أهلّ بالحجّ (٢) .

و نيز قرطبي در “ مفهم ” گفته :

قول ابن عمر : (تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجّهِ الوداع بالعمرة إلى الحجّ) هذا الذي روى هنا عن ابن عمر من أنه عليه [وآله] السلام تمتّع ، مخالف لما جاء عنه في الرواية الأخرى من أنه أفرد [الحجّ] (٣) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- [الف] باب الاختلاف فيما به أحرم النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب الحجّ . (١٢) . [المفهم ٣ / ٣٥٨ - ٣٥٩]

٣- الزيادة من المصدر .

واضطراب قوله يدلّ على أنه لم يكن عنده من تحقيق الأمر ما كان عند من جزم بالأمر ، كما فعل أنس على ما تقدّم ، حيث قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « لبيك بحجّه وعمره » (۱).

مقام کمال تحیر است که مخاطب از غایت عجز به “ صحیحین ” و “ شروح ” آن و دیگر “ صحاح ” رجوع نیاورده ، و از روایات آن بهره [ای] برنداشته ، و نه بر کتب فقهیه حنفیه - که دست مال طلبه علوم است مثل “ فتح القدير ” و امثال آن - وقوف به هم رسانیده ، و نه بر تحقیقات ائمه حنبلیه مثل ابن القیم و امثال او مطلع شده ، و نه سعادت اطلاع بر افادات اساطین شافعیه مثل عراقی و نووی و عسقلانی و غیر ایشان ، و تصریحات افاحم مالکیه مثل قرطبی و غیره حاصل کرده ، اغتراراً بما ذکره والده حتماً و جزماً نسبت افراد حجج به آن حضرت نموده ، و با وصف این عجز و قصور و عدم فحص و وقوف [بر کلمات علمای عامه] ، اکابر اعلام کرام (۲) را - که فهم کلام ایشان کمال هنر و نهایت سعادت است ! - جابجا در این کتاب به طعن و تشنیع یاد مینماید !

و نیز با این همه مجانبت از علم حدیث - که از این مقام و دیگر مقامات بسیار ظاهر است - دم مباحثات میزند ، و دعوی تحقیق و تفتیش و حصول

۱- [الف] باب الهدی للمتّمع والقارن من کتاب الحجّ . (۱۲) . [المفهم ۳ / ۳۵۲] .

۲- یعنی علمای شیعه (رحمهم الله) .

ملکه معتدّ بها در فهم معانی احادیث و ادراک دقائق اسانید دارد!! چنانچه در “رساله اصول حدیث” گفته :

باید دانست که این فقیر این علم و جمیع علوم را محض از خدمت والد ماجد خود اخذ کرده است ، < ۱۳۳۸ > و بعضی کتب این علم را مثل “مصابیح” و “مشکاه” و “مسوی شرح موطأ” را که از تصانیف ایشان است ، و “حصن حصین” (۱) ، و “شمائل ترمذی” از خدمت ایشان - قراءه و سماعاً - به تحقیق و تفتیش اخذ نموده ، و قدری از اوائل “صحیح البخاری” نیز به طریق درایت از ایشان شنیده ، و “صحیح مسلم” و دیگر “صحاح سته” را بر ایشان سماع غیر منتظم دارد ، به این نحو که به حضور ایشان طلبه علم میخواندند ، و این فقیر هم حاضر میبود ، و تحقیقات و تنقیحات ایشان را میشنید تا آنکه ملکه معتدّ بها در فهم معانی احادیث و در ادراک دقائق اسانید - بفضلہ تعالی - حاصل شد . (۲) انتهى .

بالجمله ؛ بعد اطلاع بر افادات اکابر ائمه محققین و اعلام منقّدین ائمه سنیہ - که نبذی از آن مذکور شد - هیچ محصلی ریسی نمیکند در اینکه هرگز

۱- در [الف] اشتبهاً : (حصن و حصین) آمده است . و کتاب الحصن الحصین من کلام سید المرسلین [(صلی الله علیه وآله وسلم)] للشیخ شمس الدین الجزری الشافعی المتوفی سنه ۷۳۹ . انظر : کشف الظنون ۱ / ۶۶۹ .

۲- [الف] آخر فصل اول . [تعریب العجاله النافعه (رساله اصول حدیث) : ۶۵ - ۶۶ (اول فصل دوم)] .

حج جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) حج افراد نبود که احادیث متظافره و روایات متواتره ردّ و ابطال آن میکند ؛ پس کمال عجب است که مخاطب با این همه کبر و غرور و عجب و خودپسندی بهره [ای] از اطلاع بر این افادات و تحقیقات بر نداشته ، نسبت افراد حج به آن حضرت نموده ، و از افتضاح و مؤاخذة اهل علم نترسیده !

و اعجب از این است گول خوردن والد مخاطب بر تقریرات بعض متعنتین و عدم وقوف بر افادات متینه ائمه منقّدین که به این سبب با وصف نقل اختلاف فاحش در این باب ، رجوع به تعصب کرده ، قطعاً و حتماً نسبت افراد حج به آن حضرت نموده ، بلکه ثانی و ثالث را هم قائل این مذهب گردانیده !

اما آنچه گفته : و در عمره القضا و عمره جعرانه افراد عمره نموده ، و با وجود فرصت یافتن در عمره جعرانه ، حج نگزارد و به مدینه منوره رجوع فرمود .

پس مخدوش است به چند وجه :

بطلان استدلال به افراد عمره نمودن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در عمره القضا و عمره جعرانه

اول :

اول : آنکه استدلال به عمره قضا و عمره جعرانه و عدم ذکر عمره حدیبیه و جهی ندارد ؛ زیرا که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) در عمره حدیبیه نیز اکتفا بر عمره فرموده ، گو به منع کفار از طواف بیت باز مانده ؛ پس اگر اکتفا بر عمره در عمره قضا و عمره جعرانه دلالت بر مزعوم باطلش نماید ، اکتفا بر عمره در

عمره حدیبیه نیز بر آن دلالت خواهد کرد ، و ممنوع شدن آن حضرت از طواف بیت ، فارق هر دو مقام نمیتواند شد .

ابن حجر عسقلانی در “فتح الباری” بعد شرح حدیث ابن عمر و حدیث انس مشتمل بر ذکر عدد عمره های جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) گفته :

قال ابن التین : فی عدّهم عمره الحدیبیه - التي صدّها عنها - ما يدلّ علی أنّها عمره تامّه ، وفيه إشارة إلى صحّ قول الجمهور : إنه لا- يجب القضاء علی من صدّ عن البيت خلافاً للحنفيه ، ولو كانت عمره القضيّه بدلا عن عمره الحدیبیه لكانتا واحده ، وإنّما سميت : عمره القضيّه والقضاء ؛ لأنّ النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم قاضی قریباً فیها ، لا أنّها وقعت قضاءً عن العمره التي صدّها عنها ؛ إذ لو كان كذلك لكانتا عمره واحده ، وفيه دلالة علی جواز الاعتمار فی أشهر الحجّ بخلاف ما كان علیه المشركون . (۱)

دوم:

دوم : آنکه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره القضا فرصت یافته یا نه ؟ در صورت اول تخصیص عمره جعرانه به ذکر فرصت نا موجه است ؛ و در صورت دوم احتجاج به عمره القضا - با وصف فرض صحت احتجاج به عمره جعرانه حسب مزعومش - نیز باطل و مختل میگردد .

۱- [الف] باب : کم اعتمر النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم من ابواب العمره . [فتح الباری ۳ / ۴۷۹] .

سوم:

سوم: آنکه افراد عمره در عمره القضا و عمره جعرانه اصلاً با افضلیت حج افراد مناسبت ندارد، و استدلال به افراد عمره در این هر دو مقام بر افضلیت حج افراد کردن از قیاس ختّاس نیز بالاتر رفتن است! چه مراد از افراد حج - حسب تصریح خود مخاطب - آن است که حج و عمره را جدا جدا به دو سفر ادا نمایند، و در عمره مفرده بلاشبهه یک سفر است، < ۱۳۳۹ > پس اگر افراد عمره را در این هر دو مقام و غیر آن دلیل افضلیت تمتّع و قران از افراد گردانند، میتواند شد (۱)، فالاستدلال بالعمره المفرده علی أفضلیه حجّ الإفراذ ظاهر الشنّاعه والفساد، وهل هو إلاّ مصداق (نحن بواد والعذول بواد)؟! والله ولی التوفیق والرشاد.

چهارم:

چهارم: آنکه اگر این استدلال مخاطب تمام شود، لازم آید که حج تمتّع از عمره مفرده مفضول باشد، ولا- یقول به إلاّ الجهول الغفول؛ چه قطعاً حج تمتّع از عمره مفرده افضل است، و دلیل عقلی که برای ارجحیت افراد ذکر کرده در این مقام به احسن طرق جاری است؛ زیرا که حج تمتّع بلاشبهه مشتمل است بر دو نسک: یکی افعال عمره و دیگر افعال حج. و در عمره مفرده صرف یک نسک است، و در دو نسک بلاشبهه زیاده حسنات است به نسبت یک

۱- یعنی اگر بدون هیچ مناسبتی بتوان به افراد عمره در عمره القضا و عمره جعرانه استدلال بر افضلیت افراد نمود، ما را هم رسد که همین افراد عمره را دلیل افضلیت قران و تمتّع شماریم!

نسک ؛ پس کمال عجب است که مخاطب در تصحیح مذهب امام خود اصلاً مبالغاتی به تفضیح خود ندارد ، و از عقل و دانش دست برداشته ، هر چه میخواهد بر زبان میآورد !

و عجب تر آن است که والد مخاطب نیز با آن همه جلالت و مهارت - که معتقدین او زعم آن دارند - به عمره قضا و عمره جعرانه استدلال بر افضلیت افراد نموده !

و بطلان این استدلال - که ملعبه اطفال است - در نیافته ، و هیچ محصلی چنین حرف واهی و رکیک بر زبان نمیتواند آورد که به اقتصار آن حضرت بر عمره در این دو مقام استدلال بر ترجیح افراد کند .

و مرد عاقل را و امثال آن اندک تأمل میباید نمود ، و مقصدار غور عقول این حضرات باید دریافت که چسان هوش و حواس گم ساخته ، کلمات بی ربط سر میدهند ؟ !

پنجم :

پنجم : آنکه [این] دلیل علیل اگر صحیح شود ، لازم آید که عمره مفرده از جمیع انواع حج - تمتعاً کان أو قراناً أو إفراداً - افضل و ارجح باشد ؛ زیرا که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) در این هر دو مقام اکتفا بر صرف عمره مفرده [نموده] و هیچ نوعی از انواع حج به عمل نیاورده ؛ پس اگر اقتصار آن حضرت بر عمره باعث مرجوحیت تمتع و مجوز نهی خلافت مآب از حج تمتع باشد ، لازم آید که این اقتصار آن حضرت مثبت مرجوحیت و

مفضولیت حج مطلق بجمع انواعه گردد ، و نهی از آن رأساً جایز گردد ! وهل هذا إلا إبطال للدين ، وهدم لأركان الشرع المتين ، والله الموفق المعين .

آنکه کاش مخاطب در این مقام رجوع به “ صحاح ” خود می‌آورد و درمییافت که روایات “ صحاح ” که مشتمل است بر ذکر عمره قضا و عمره جعرا نه ، خود دلیل ظاهر و برهان باهر است بر آنکه حج آن حضرت حج افراد نبود بلکه قران بود ، بخاری در “ صحیح ” خود گفته :

باب : كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حدّثنا قتيبه ، حدّثنا جرير ، عن منصور ، عن مجاهد ، قال : دخلت أنا وعروه بن الزبير المسجد فإذا عبد الله بن عمر جالس إلى حجره عائشه ، وإذا أناس يصلّون في المسجد صلاة الضحى ، قال : فسألناه عن صلاتهم فقال : بدعه ، ثم قال له : كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ؟ قال : أربع ، إحداهنّ في رجب . فكرهنا أن نردّ عليه ، قال : وسمعنا استئان عائشه أمّ المؤمنين في الحجره ، فقال عروه : يا أمّاه ! يا أمّ المؤمنين ! ألا تسمعين ما يقول أبو عبد الرحمن ؟ قالت : ما يقول ؟ قال : يقول : إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر أربع عمرات ، إحداهنّ في رجب . قالت : يرحم الله أبا عبد الرحمن ! ما اعتمر عمره إلا وهو شاهده ، وما اعتمر في رجب قطّ (۱) .

۱- [الف] كتاب المناسك . [صحیح بخاری ۲ / ۱۹۹] .

و نیز در " صحیح بخاری " مذکور است :

حدَّثنا حسان بن حسان ، حدَّثنا همام ، عن قتاده : سألت أنساً كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ؟ قال : أربعاً : عمره الحديبيه في ذى القعدة حيث صدّه المشركون ، وعمره من العام المقبل < ١٣٤٠ > في ذى القعدة حيث صالحهم ، وعمره الجعرانه إذ قسم غنيمه أراه حنين . قلت : كم حج ؟ قال : واحده .

حدَّثنا أبو الوليد هشام بن عبد الملك ، حدَّثنا همام ، عن قتاده : سألت أنساً ، فقال : اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حيث ردّوه ، ومن القابل عمره الحديبيه ، وعمره في ذى القعدة ، وعمره مع حجّته .

حدَّثنا همد بن خالد ، حدَّثنا همام وقال : [اعتمر] (١) أربع عَمَر في ذى القعدة إلا التي اعتمر مع حجّته عمرته من الحديبيه ، ومن العام المقبل ، ومن الجعرانه حيث قسم غنائم حنين ، وعمره مع حجّته (٢) .

و در " صحیح مسلم " مذکور است :

حدَّثنا هدا بن خالد ، قال : حدَّثنا همام ، قال : حدَّثنا قتاده :

١- الزيادة من المصدر .

٢- [الف] باب كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب المناسك . [صحیح بخاری ٢ / ١٩٩] .

ان أنساً أخبره : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر أربع عُمَر كلهن في ذى القعدة إلا- التي مع حجته : عمره من الحديبيه أو زمن الحديبيه في ذى القعدة ، وعمره من العام المقبل في ذى القعدة ، وعمره من الجعرانه (١) حيث قَسَم غنائم حنين في ذى القعدة ، وعمره مع حجته (٢) .

و نیز در “ صحیح مسلم ” مسطور است :

حدَّثنا إسحاق بن إبراهيم ، (أنا) جرير ، عن منصور ، عن مجاهد ، قال : دخلت أنا وعروه بن الزبير المسجد فإذا عبد الله بن عمر . . . جالس إلى حجره عائشه . . . والناس يصلون الضحى في المسجد ، فسألناه عن صلاتهم فقال : بدعه ! فقال له عروه : يا أبا عبد الرحمن ! كم اعتمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ؟ فقال : أربع عُمَر ، إحداهن في رجب . فكرهنا أن نكذبه ونردّ عليه ، وسمعنا استئذان عائشه . . . في الحجره ، فقال عروه : ألا- تسمعين يا أمّ المؤمنين ! إلى ما يقول أبو عبد الرحمن ؟ فقالت : وما يقول ؟ قال : يقول : اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أربع عُمَر ، إحداهن في رجب . فقالت : يرحم الله أبا عبد الرحمن ، ما اعتمر

١- في المصدر : (جعرانه) .

٢- [الف] باب بيان عدد عمره النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ، من كتاب المناسك . [صحيح مسلم ٤ / ٦٠] .

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إلا وهو معه ، وما اعتمر في رجب قط (١) .

و ابن حجر در “ فتح الباری ” - در شرح روایت عائشه و ابن عمر و روایت انس - گفته :

والمشهور عن عائشه : أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مفرداً ، وحديثها يشعر بأنه كان قارناً ، وكذا ابن عمر أنكر على أنس كونه قارناً ، مع أن حديثه هذا يدل على أنه كان قارناً ؛ لأنه لم ينقل أنه اعتمر بعد حجته ، فلم يبق إلا أنه اعتمر مع حجته إذ (٢) لم يكن متمتعاً ؛ لأنه اعتذر عن ذلك بكونه ساق الهدى .

واحتجاج ابن بطال إلى تأويل ما وقع عن عائشه وابن عمر هذا ، فقال : إنما يجوز نسبه العمره الرابعه إليه باعتبار أنه أمر الناس بها وعملت بحضرته ، لا- أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمرها بنفسه ، ومن تأمل ما تقدم من الجمع استغنى عن هذا التأويل المتعسف (٣) .

١- [الف] نشان سابق . [صحيح مسلم ٤ / ٦١] .

٢- في المصدر : (واو) بدل (إذ) .

٣- [الف] باب كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب المناسك . [فتح الباری ٣ / ٤٧٩] .

و نووی در " شرح صحیح مسلم " گفته :

باب : بیان عدد عمر النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم وزمانهنّ قوله : اعتمر النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم أربع عُمر کلّهن فی ذی القعدة إلاّ التي مع حجّته : عمره من الحديبيه فی ذی القعدة ، وعمره من العام المقبل فی ذی القعدة ، وعمره من الجعرانه حیث قسّم غنائم حنین فی ذی القعدة ، وعمره مع حجّته .

وفی الروایه الأخری : حجّ حجّه واحده ، واعتمر أربع عُمر . هذه روايه أنس ، وفی روايه ابن عمر : أربع عُمر ، إحداهن فی رجب . وأنكرت عائشه ذلك ، وقالت : لم يعتمر النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم قطّ فی رجب .

فالحاصل من روايه أنس وابن عمر اتفاقهما على أربع عُمر ، وكانت إحداهنّ فی ذی القعدة عام الحديبيه سنه ستّ من الهجره ، وصدّوا فيها ، فتحلّلوا ، وحسبت لهم < ١٣٤١ > عمره ، والثانيه فی ذی القعدة وهي سنه سبع ، وهي عمره القضاء ، والثالثه فی ذی القعدة سنه ثمان ، وهي عام الفتح ، والرابعه مع حجّته ، وكان إحرامها فی ذی القعدة وأعمالها فی ذی الحجّه .

وأما قول ابن عمر : (إن إحداهنّ فی رجب) ، فقد أنكرته عائشه ، وسكت ابن عمر حين أنكرته ، قال العلماء : هذا يدلّ على أنه اشتبه عليه ، أو نسي ، أو شكّ ، ولهذا سكت عن الإنكار على

عائشه ومراجعتها بالكلام ، فهذا الذى ذكرته هو الصواب الذى يتعين المصير إليه .

وأما القاضى عياض فقال : ذكر أنس : أن العمره الرابعه كانت مع حجته ، فيدلّ على أنه كان قارناً ، قال : وقد ردّه كثير من الصحابه ، قال : وقد قلنا : إن الصحيح أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مفرداً ، وهذا يردّ قول أنس ، وردّت عائشه قول ابن عمر ، قال : فحصل أن الصحيح ثلاث عُمر ، قال : ولا يعلم للنبى صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمار إلا ما ذكرناه ، قال : واعتمد مالك فى الموطأ على أنهنّ ثلاث عُمر .

هذا آخر كلام القاضى ، وهو قول ضعيف ، بل باطل ، والصواب أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر أربع عُمر كما صرح به ابن عمر وأنس وجزما الروايه به ، فلا يجوز ردّ روايتهما بغير جازم .

وأما قوله : إن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم كان فى حجّه الوداع مفرداً لا (١) قارناً ، فليس كما قال ، بل الصواب أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مفرداً فى أول إحرامه ، ثم أحرم بالعمره فصار قارناً ، ولا بد من هذا التأويل (٢) .

١- فى [الف] (إلا) والصحيح ما أثبتناه .

٢- [الف] كتاب الحجّ . [شرح مسلم نووى ٨ / ٢٣٤ - ٢٣٥] .

اما آنچه گفته : و از راه عقل نیز افضلیت افراد هر یک از حج و عمره معلوم میشود که احرام هر یک و سفر برای ادای هر یک چون جدا جدا باشد ، تضاعف حسنات حاصل خواهد شد .

پس نه نقل شما درست است و نه عقل شما بر جا ! و افادات مزخرفه سراسر لغو و خطا و همه واهی و بی اصل و پا در هوا ! و در حقیقت این استدلال عقلی دلیل اختلال عقل است به چند وجه :

بطلان استدلال عقلی بر افضلیت افراد

اول :

اول : آنکه از عبارت ابن حجر در “فتح الباری” ظاهر میشود که نزد عمر حج افرادی که عمره در آن واقع نشود افضل است ، و قاضی حسین و متولی که از ائمه سنیه اند نیز چنین افراد را افضل میدانند ، حال آنکه پر ظاهر است که در حج تمتع که در آن عمره قبل حج بجا میآرند اعمال اکثر است به نسبت حج تنها ، پس تمتع اشق و اصعب باشد از این افراد ، و عقلاً ترجیح تمتع بر افراد ثابت شد و دلیل مخاطب بر او معکوس و مقلوب گردید .

ابن حجر عسقلانی در “فتح الباری شرح صحیح بخاری” گفته :

قال النووی : الصواب الذی نعتقده أنه صلی الله علیه [وآله] وسلم کان قارناً ، ویؤیدہ أنه صلی الله علیه [وآله] وسلم لم یعتمر فی تلك السنه بعد الحج ، ولا شك أن القرآن أفضل من الأفراد الذی لا یعتمر فی سنته عندنا ، ولم یقل أحد إن الحج وحده أفضل من القرآن ، هكذا قال ؛ والخلاف ثابت قديماً وحديثاً . .

أَمَّا قَدِيمًا ؛ فَالْثَابِتُ عَنْ عَمْرِو بْنِ لَاحِقٍ قَالَ : أَتَمَّ لِحَجَّكُمْ وَلِعَمْرَتِكُمْ أَنْ تَنْشُؤُوا لِكُلِّ مِنْهُمَا سَفْرًا . وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ نَحْوَهُ . أَخْرَجَهُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَغَيْرُهُ .

وَأَمَّا حَدِيثًا ؛ فَقَدْ صَرَّحَ الْقَاضِي حُسَيْنٌ وَالْمَتَوَلَّى بِتَرْجِيحِ الْإِفْرَادِ وَلَوْ لَمْ يَعْتَمِرْ فِي تِلْكَ السَّنَةِ (۱) .

از این عبارت ظاهر است که : ابن حجر < ۱۳۴۲ > بطلان دعوی نووی - که نفی قول احدی به افضلیت حج تنها از قرآن کرده - به وقوع خلاف قدیماً و حدیثاً ثابت کرده و بر دعوی وقوع خلاف قدیماً حدیث عمر را شاهد گردانیده ؛ پس ثابت شد که حسب افاده عقلانی عمر حج افراد را که همراه آن عمره واقع نشود افضل میدانست از انواع دیگر .

و همچنین قاضی حسین و متولی قائل اند به ترجیح افراد گو عمره همراه آن واقع نشود ؛ حال آنکه پرظاهر است که چنین افراد اخف است از قرآن و تمتع هر دو ، و در این هر دو قسم عمل زیاده است .

دوم :

دوم : آنکه وجوب هدی در حج تمتع بهتر از زیاده سفر میتواند شد ؛ چه دانستی که اراقه دم از افضل اعمال حج است ، پس گو در حج افراد سفر زیاده باشد ، لکن چون از هدی خالی است لهذا مقاوم تمتع نمیتواند شد .

۱- [الف] باب التمتع والإقرا ن والافراد من کتاب المناسک . (۱۲) . [فتح الباری ۲ / ۲۴۰] .

در “ صحیح ترمذی ” مذکور است :

باب ما جاء في فضل التلبيه والنحر حدثنا محمد بن رافع ، (نا) ابن أبي فديك ، وحدثنا إسحاق بن أبي منصور ، (نا) ابن أبي فديك ، عن الضحاک بن عثمان ، عن محمد بن المنکدر ، عن عبد الرحمن بن يربوع ، عن أبي بكر الصديق : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم سئل أي الحج أفضل ؟ قال : « العج والثج » (۱).

و در “ جامع مسانید ابوحنيفه ” تأليف ابوالمؤيد محمد بن محمود الخوارزمي مذکور است :

أبو حنيفة : عن قيس بن مسلم ، عن طارق بن شهاب ، عن عبد الله بن مسعود ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « أفضل الحج العج والثج . . » إلى آخره (۲).

سوم :

سوم : آنکه حسب تصریحات ائمه و اساطین سنیه بعض اعمال سهله از بعض اعمال شاقه مستصعبه افضل است ، پس هر جا به مزید مشقت استدلال

۱- [الف] صفحه : ۱۴۴ / ۶۵۱ من أبواب الحج . [سنن ترمذی ۲ / ۱۶۱] . [العج : رفع الصوت بالتلبيه . والثج : سيلان دماء الهدى والأضاحى . انظر : النهايه ۱ / ۲۰۷ و ۳ / ۱۸۴] .

۲- [الف] صفحه : ۱۵۴ ، الفصل الأول من الباب الثامن في الحج . [جامع المسانید ۱ / ۵۰۹] .

بر افضليت نتوان كرد ، علامه ابن حجر عسقلانى در “فتح البارى” در شرح حديث :

قالت عائشه : يا رسول الله ! [ص] يصدر الناس بنسكين وأصدر بنسك ؟ فقيل (١) لها : انتظري ، فإذا طهرت فاخرجي إلى التنعيم فأهلي ، ثم ائتنا بمكان كذا ، ولكنها على قدر نفقتك أو نصبك (٢) .

گفته :

قال النووي : ظاهر الحديث أن الثواب والفضل في العباده يكثر بكثره النصب والنفقه ، وهو كما قال ، لكن ليس ذلك بمطرّد ، وقد يكون بعض العباده أخفّ من بعض وهى أكثر فضلاً وثواباً بالنسبه إلى الزمان ، كقيام ليله القدر بالنسبه لقيام ليالى رمضان . وغيرها ؛ وبالنسبه للمكان ، كصلاه ركعتين في المسجد الحرام بالنسبه لصلاه ركعات في غيره ؛ وبالنسبه إلى شرف العباده المالىه والبدنيه كصلاه الفريضة بالنسبه إلى أكثر من عدد ركعاتها أو

١- كذا في صحيح البخارى ، ولكن في سائر المصادر (قال) أى قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم . لاحظ : مسند احمد ٤ / ٤٣ ، صحيح مسلم ٤ / ٣٢ ، السنن الكبرى للبيهقي ٤ / ٣٣١ ، المصنف لابن أبى شيبه الكوفي ٤ / ٢٣١ ، السنن الكبرى للنسائي ٢ / ٤٧٤ ، الطبقات الكبرى لابن سعد ٢ / ١٨٩ . . وغيرها .

٢- صحيح بخارى ٢ / ٢٠١ .

أطول من قراءتها . . ونحو ذلك من صلاة النافلة ، وكدرهم من الزكاة بالنسبة إلى أكثر [منه] (١) من التطوع ، أشار إلى ذلك ابن عبد السلام في القواعد ، قال : وقد كانت الصلاة قرّه عين النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وهي شاقّه على غيره [وصلاة غيره] (٢) مع مشقتها ليست مساويه لصلاته [صلى الله عليه وآله وسلم] مطلقاً . والله أعلم (٣) .

چهارم:

چهارم : آنکه ابوزرعہ عراقی - استاد ابن حجر عسقلانی - در " شرح احکام " والد خود گفته :

قال ابن قدامه - في المغنى ، في ترجيح مذهبه في التمتع المفرد - : إنما يأتي بالحجّ وحده ، وإن اعتمر بعده من التمتع فقد اختلف في إجزائها عن عمره الإسلام ، وكذلك اختلف في إجزاء عمره القران ، ولا خلاف في إجزاء التمتع عن الحجّ < ١٣٤٣ > والعمره جميعاً (٤) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [الف] باب أجر العمره على قدر النصب من أبواب العمره . (١٢) . [فتح الباری ٣ / ٤٨٧] .

٤- [الف] الحديث الأول من باب أفراد الحجّ من كتاب الحجّ . [شرح احکام صغری ، ورق : ١٤١] .

پنجم :

پنجم : آنکه در " صحیح بخاری " مذکور است :

باب السفر قطعه من العذاب حدّثنا عبد الله بن مسلمه ، حدّثنا مالك ، عن سمی ، عن أبي صالح ، عن أبي هريره ، عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ، قال : « السفر قطعه من العذاب ، يمنع أحدكم طعامه وشرابه ونومه ، فإذا قضى نهمته فليعجل إلى أهله » (١) .

و ابن حجر در " فتح الباری " گفته :

قوله : « يمنع أحدكم » كأنه فضّله عما قبله بياناً لذلك بطريق الاستيناف ، كالجواب لمن قال : لمّ كان كذلك ؟ فقال : « يمنع أحدكم نومه . . » إلى آخره ، أي وجه الشبه : الاشتمال على المشقه .

وقد ورد التعليل في روايه سعيد المقبري ، ولفظه : « السفر قطعه من العذاب ؛ لأن الرجل يشتغل فيه عن صلاته وصيامه . . » فذكر الحديث . والمراد بالمنع في الأشياء المذكوره منع كمالها لا أصلها ، وقد وقع عند الطبراني بلفظ : « لا يتهنأ أحدكم نومه ، ولا طعامه ، ولا شرابه » وفي حديث ابن عمر عند ابن عدی « وإنه ليس له دواء إلاّ سرعه السير » (٢) .

١- صحیح بخاری ٢ / ٣٠٥ .

٢- فتح الباری ٣ / ٤٩٦ .

و نیز در "فتح الباری" گفته :

قوله : « فليعجل إلى أهله » ، فی روایه عتیق وسعید المقبری : « فليعجل الرجوع إلى أهله » ، و فی روایه أبی مصعب : « فليعجل الكره إلى أهله » ، و فی حدیث عائشه : « فليعجل الرحله إلى أهله فإنه أعظم لأجره » .

قال ابن عبد البرّ : زاد فيه بعض الضعفاء عن مالك : « وليتخذ لأهله هديه ، وإن لم يجد إلا حجراً » یعنی حجر الزناد ، قال : وهی زیاده منکره ، و فی الحدیث کراهه التغرّب عن الأهل بغير حاجه ، واستحباب استعجال الرجوع ، ولا سیما من یخشى الضیعه [علیهم] [\(۱\)](#) بالغیبه ، ولما فی الإقامه فی الأهل من الراحة المعینه علی صلاح الدین والدنیا ، ولما فی الإقامه من تحصیل الجماعات والقوه علی العبادات [\(۲\)](#) .

هرگاه سفر قطعه [ای] از عذاب باشد ، و مانع کمال صلوات که از افضل اعمال است گردد ، و در اقامت ، راحت مُعینه بر علاج دین و دنیا و تحصیل جماعات و قوت بر عبادات حاصل شود ، پس بنابر این تعدد سفر مستلزم افضلیت افراد نگردد .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- فتح الباری ۳ / ۴۹۶ .

ششم :

ششم : آنکه در حج تمتع ، ابطال بدعت و جهالت اهل کفر و ضلالت و إرغام آناف ارباب جاهلیت و اعتساف متحقق است که - حسب روایات ائمه سنیه - اهل جاهلیت عمره را در اشهر حج از افجر فجور میدانستند ، و چون ابطال رسوم جاهلیت و إرغام ارباب کفر از أجلّ عبادات و اعظم مثنوبات است ؛ لهذا اگر حج تمتع با وصف اخفیت در عمل افضل باشد از افراد عجب نباشد ، علامه ابن الهمام در "فتح القدير" گفته :

والمقصد بما روى - أى بالرخصة فيما روى القرآن رخصه - لو صحّ نفى قول [أهل] (۱) الجاهلیه : (العمره فى أشهر الحجّ من أفجر الفجور) ، فكان تجویز الشرع إياها فى أشهر الحجّ حينئذ (۲) حتّى لا- يحتاج إلى وقت آخر البتة رخصه إسقاط فكان أفضل ، فإن رخصه الإسقاط هى العزیمه فى هذه الشریعه حیث كان نسخاً للشرع المطلوب رفضه ، وأقل ما فى الباب أن يكون أفضل ؛ لأن فى فعله بعد تقرّر الشرع المطلوب إظهاره ، ورفض المطلوب رفضه ، وهو أقوى فى إذعان والقبول من مجرد اعتقاد حقیته وعدم فعله ، وهذا من الخصوصیات ، وكثیر فى هذا الشرح (۳) من فضل الله

۱- الزیاده من المصدر .

۲- لم ترد فى المصدر کلمه : (حينئذ) .

۳- در [الف] اشتبهاً : (الشرع) آمده است .

تعالی مثله ، إذا تتبع ، ولا حول ولا < ۱۳۴۴ > قوه إلا بالله العلی العظیم (۱) .

از این عبارت ظاهر است که : چون حج قران نسخ طریقه مطلوبه الرفض است ، میبایستی که عزیمت و واجب باشد ، اقل ما فی الباب آن است که افضل باشد ؛ زیرا که به فعل قران تقرّر شرع مطلوب الإظهار و رفض طریقه مطلوبه الرفض متحقق است ، و فعل این امر أقوى است در اذعان و قبول از مجرد اعتقاد حقیقت شرع و عدم فعل آن ، و این امر از جمله خصوصیات است ، و به فضل حق تعالی امثال آن در شرع بسیار است ، و بر متبیین مخفی نیست ؛ و چون ظاهر است که تمتّع هم مثل قران است در نفی قول جاهلیت این تقریر بعینه در آن هم جاری باشد ، حدو القدّه بالقدّه .

هفتم :

هفتم : آنکه بر صحابه ایثار تمتّع قلباً شاقّ بود که پابند رسوم جاهلیت بودند و به ضلالت ایشان گرفتار ! تا آنکه تردد در قبول آن نمودند و قول آن حضرت را ردّ کردند ! پس ظاهر شد که ایثار تمتّع [بر] صحابه شاقّ و ناگوار بود و ایثار افراد با وصف أشقیّت آن من حیث العمل سهل بود ، و چون ایثار مشقت قلبی افضل است از مشقت بدنی لهذا تمتّع با وصف اخفیت آن افضل باشد .

و شمس الدین محمد بن المظفر الشاهرودی الخلیجالی - که محامد

۱- [الف] باب القران من کتاب الحجّ . [فتح القدر ۲ / ۵۲۴] .

و مناقب او از “ طبقات ” ابوبکر اسدی و “ طبقات ” اسنوی و غیر آن ظاهر باشد (۱) - در “ مفاتیح فی حلّ المصاییح ” گفته :

وكان القوم شقّ عليهم ما أمروا به حتّى قالوا : ننتقل إلى منى والذكر يقطر متيّاً ؟ ! فبلغه عليه [وآله] السلام ما دخلهم من الاضطراب ، ولم يأمن أن يدخلهم الشيطان ، فقال : « لو استقبلتُ . . » دفعاً لوخن صدورهم ، وإرشاداً (۲) إلى أن الفضيله كلّها فى الائتمار بأمره ، وإظهاراً للرغبة فى موافقتهم (۳) .

هشتم :

هشتم : آنکه چون افضلیت تمتّع به ارشاد خود جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) و افضلیت قرآن به اختیار آن حضرت ظاهر گردید ، مفضولیت افراد حتماً و قطعاً ثابت شد ، و بعد ثبوت مفضولیت افراد از سنت سَنِيّه ، تشبث به ذیل دلیل عقل دلیل بی عقلی است !

علامه ابن حجر عسقلانی در “ فتح الباری ” - در شرح حدیث مصرّاه (۴) - گفته :

۱- انظر : طبقات الشافعيه لابن شهبه الأسدی ۱ / ۱۵۰ و ۳ / ۶۶ ، وطبقات الشافعيه لاسنوی ۱ / ۵۰۵ ، الأعلام للزركلى ۷ / ۱۰۵ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (وإرشاداً) آمده است .

۳- [الف] باب الإحرام من كتاب الحجّ . [المفاتيح فى شرح المصاييح ، ورق : ۱۰۱] .

۴- إشاره إلى روايه : من اشترى شاه مصراه . . - رويت فى كنز العمال ۴ / ۵۳ وغيره - وقد تقدّم فى هامش المجلد السابق تفصيلها .

قال ابن السمعاني : متى ثبت الخبر صار أصلاً من الأصول ، لا يحتاج إلى عرضه على أصل آخر ؛ لأنه إن وافقه فذاك ، وإن خالفه لم يجز ردّ أحدهما ؛ لأنه ردّ للخبر بالقياس ، وهو مردود باتفاق ، فإن السنّه مقدّمه على القياس بلا خلاف (۱).

و ابوزرعه عراقى در “ شرح احكام “ (۲) - در مقام جواب وجه اول از وجوه اثبات مخالفت حديث مصراّه به قياس اصول معلومه كه مخالفين اين خبر ذكر ميکنند - گفته :

وقال النووى فى شرح مسلم : أجاب الجمهور عن هذا بأن السنه إذا وردت لا يعترض عليها بالمعقول (۳).

نهم :

نهم : آنکه حضرات حنفیه - که مخاطب به موافقتشان با خلیفه ثانی در مبحث خمس متمسک گردیده و بر کثرتشان نازیده (۴) - و همچنین حنبلیه و غیر ایشان قران را از افراد افضل میدانند ؛ و ظاهر است که قران مثل تمّع

۱- [الف] باب النهی للبايع أن لا يحفل الإبل والبقر والغنم وكلّ محفله [كذا ، ولم يرد فى فتح البارى (وكلّ محفله)] من كتاب البيوع . [فتح البارى ۴ / ۳۰۷] .

۲- شرحی از کتاب و مؤلف در طعن دوازدهم ابوبکر گذشت .

۳- [الف] الحديث الثالث من كتاب البيوع . [شرح احكام صغرى : وانظر شرح مسلم للنووى ۱۰ / ۱۶۷] .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۹۹ - ۳۰۰ .

است در عدم لزوم تعدد سفر و مترفق به اداء نسکین در سفر واحد؛ پس هر جوابی که از طرف حنفیه و غیرشان در عدم ثبوت
افضلیت افراد از قران کافی خواهد شد، همان جواب از طرف اهل حق کفایت خواهد کرد برای رد استدلال مخاطب و
اسلاف او.

برهان الدین علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل الضرعانی المرغنیانی در «هدایه» گفته:

القران أفضل من التمتع والإفراد، وقال الشافعی... : الإفراد أفضل، وقال مالک: < ۱۳۴۵ > التمتع أفضل من القران؛ لأن له
ذکراً فی القرآن ولا ذکر للقران فيه.

وللشافعی... قوله عليه [وآله] السلام: (القران رخصه)؛ ولأن فی الإفراد زیاده التلبیه والشعر (۱) والحلق.

ولنا قوله عليه [وآله] السلام: «یا آل محمد! أهلوا بحجّه وعمره معاً»، ولأن فی جمعاً بین العبادتین، فأشبه الصوم و (۲)
الاعتکاف والحراسه فی سبیل الله تعالی و (۳) صلاه اللیل.

والتلبیه غیر محصوره؛ والسفر غیر مقصود؛ والحلق خروج عن العباده، فلا ترجیح بما ذکر.

۱- فی المصدر: (والسفر) بدلا من (والشعر).

۲- فی المصدر: (مع) بدلا من (الواو).

۳- فی المصدر: (مع) بدلا من (الواو).

والمقصد (١) بما روى نفي قول أهل الجاهليه : (إن العمرة فى أشهر الحج من [أفجر] (٢) الفجور) ، وللقران ذكر فى القرآن ؛ لأن المراد من قوله تعالى : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (٣) أن يحرم بهما من دويره أهله على ما روينا من قبل . . إلى آخره (٤) .

و علامه ابن الهمام در " فتح القدير " گفته :

قوله : (والتلبيه . .) إلى آخره دفع لترجيح الإفراد بزيادة التلبيه والسفر والحلق ، فقال : (التلبيه غير محصوره) ، يعنى لا يلزم زيادتها فى الأفراد على القران ؛ لأنها غير محصوره ، ولا مقدر لكل نسك قدر منها ، فيجوز زياده تلبيه من قرن على من أفرده ، كما يجوز قلبه .

(والسفر غير مقصود) إلا للنسك ، فهو فى نفسه غير عباده ، وإن كان قد يصير عباده بتيه النسك به ، فلا يبعد أن يعتبر نفس النسك الذى هو أقل سفرأ أفضل من الأكثر سفرأ لخصوصيه فيه اعتبرها الشارع ، فإن ظهرنا عليها وإلا حكمنا بالأفضليه تعبدأ ، وقد علمنا الأفضليه بالعلم بأنه قرن لظهور أنه لم يكن ليعبد الله

١- فى المصدر : (والمقصود) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- البقره (٢) : ١٩٦ .

٤- [الف] باب القران من كتاب الحج . [الهدايه ١ / ١٥٣] .

تعالى هذه العباده الواجبه التي لم تقع له في عمره إلا مره واحده إلا [على] (١) أكمل وجه فيها .

(والحلق خروج من العباده) ، فلا يوجب زيادته بالتكرار زياده أفضلية ما لم يتكرر فيه ، كما قلنا فيما قبله .

(والمقصد بما روى) . . أى بالرخصه فيما روى القران رخصه - لو صحّ - نفى قول [أهل] (٢) الجاهليه . . (٣) إلى آخر ما سبق آنفاً .

و نیز ابن الهمام در “ فتح القدير “ گفته :

قوله : (وللقران ذكر في القرآن) ، جواب عن قول مالك : (للتمتع ذكر في القرآن ، [ولا- ذكر للقران فيه) ، فقال : بل فيه ، [(٤) وهو قوله تعالى : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (٥) على ما روينا من قول ابن مسعود . . . : إتمامهما أن تحرم بهما من دويره أهلک . وعلى ما قدّمناه من الخلافيه نفس ذكر التمتع ذكر القران ؛ لأنه نوع منه ، فذكره ذكر كل من أنواعه ضمناً ، وقوله تعالى : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ) :

١- الزیاده من المصدر .

٢- الزیاده من المصدر .

٣- [الف] نشان سابق . [فتح القدير ٢ / ٥٢٣ - ٥٢٤] .

٤- الزیاده من المصدر .

٥- البقره (٢) : ١٩٦ .

إِلَى الْحَجِّ (۱) على هذا معناه : من ترفّق بالعمره فى وقت الحجّ ترفّقاً غايته الحجّ ، وسَمّاه : تمتّعاً لما قلنا : إنها كانت ممنوعه عند أهل الجاهليه فى أشهر الحجّ تعظيماً للحجّ بأن لا يشرك معه فى وقته شىء ، فلما أباحها العزيز جلّ جلاله [فيه] (۲) كان توسّعاً وتيسيراً لما فيه من إسقاط مؤنه سفر آخر ، وصبراً (۳) إلى أن ينقضى وقت الحجّ ، فكان الآتى به تمتّعاً بنعمه الرفق بهما فى وقت إحداهما (۴) .

از این افادات به وضوح تمام ظاهر است که : قران افضل است از افراد ، و وجوه ترجیح افراد مختل و ظاهر الفساد است ، و فعل قران و تمتّع موجب تمتّع به نعمت و احسان ایزد منان است ، پس تعدد سفر در افراد دلیل افضلیت آن نمیتواند شد .

و نیز از آن ظاهر است که : روایت : (إتمامهما أن تحرم بهما من دویره أهلك) دلیل قران است ، پس از اینجا هم بطلان تمسک مخاطب به آن بر ترجیح افراد به نهایت ظهور واضح است .

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- فى المصدر : (أو صبر) .

۴- فتح القدير ۲ / ۵۲۴ - ۵۲۵ .

اما آنچه گفته : چنانچه در استحباب وضو برای < ۱۳۴۶ > هر نماز و رفتن به مسجد برای هر نماز ذکر کرده اند .

پس باید دانست که از افضلیت وضو برای هر نماز ، بر عدم وضو برای هر نماز و نرفتن به مسجد برای هر نماز ، افضلیت حج افراد بر حج تمتع ثابت نمیتواند شد که در هر دو مقام فرق بین است به وجوه عدیده :

مع الفارق بودن قیاس افضلیت وضو برای هر نماز به افضلیت حج افراد بر حج تمتع

اول :

اول : آنکه افضلیت حج تمتع از افراد و قرآن به ارشاد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت شده ، و هرگز افضلیت ترک وضو برای هر نماز و نرفتن به مسجد برای هر نماز به هیچ حدیثی - لا صراحة ولا إشارة - ثابت نشده .

دوم :

دوم : آنکه به افضلیت حج تمتع امام احمد بن حنبل - که یکی از ارکان اربعه اسلام سنیان است - و أتباع احمد و جمعی از صحابه و تابعین قائل اند ، به خلاف ترک وضو برای هر نماز و ترک رفتن به مسجد برای هر نماز که به افضلیت آن از عکس آن کسی قائل نشده .

سوم :

سوم : آنکه ذکر حج تمتع در قرآن وارد شده و جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) بر آن تأکید شدید فرموده و بر ترک فعل آن و استبراء و تلبث صحابه در امتثال امر به آن غضب فرموده ؛ به خلاف ترک وضو برای هر نماز و ترک رفتن به مسجد برای هر نماز .

چهارم :

چهارم : آنکه جمعی از ائمه سنی به وجوب انتقال به سوی حج تمتع در صورت احرام به حج افراد قائل شده اند ؛ به خلاف ترک وضو برای هر نماز و ترک رفتن به مسجد برای هر نماز که کسی از علما به وجوب آن قائل نشده .

پنجم :

پنجم : آنکه در اختیار حج تمتع ، ابطال بدعت اهل کفر و ارغام آنافشان متحقق است ؛ پس اگر ترجیح آن بر افراد به این سبب با وصف اشقیات افراد من حیث العمل کرده شود ، موافق حکمت است ، به خلاف ترک وضو برای هر نماز و ترک رفتن به مسجد برای هر نماز که در آن اصلاً این حکمت متحقق نمیشود .

ششم :

ششم : آنکه چون بر صحابه نیز اختیار تمتع قلباً شاق بود و اختیار افراد با وصف اشقیات عمل آن سهل بود ، پس در حقیقت تمتع اشق باشد به نسبت افراد ؛ و ظاهر است که ایثار مشقت قلبی افضل است از مشقت بدنی . و غیر این ، وجوه دیگر دلالت بر بطلان این تمسک دارد که از ما سبق ظاهر است .

توجیه نهی از حج تمتع به نهی از فسخ حج و ابطال آن

اما آنچه گفته : آنچه عمر از آن نهی کرده و آن را تجویز ننموده متعه الحج به معنای دیگر است ، یعنی فسخ حج به سوی عمره و خروج از احرام حج به افعال عمره بی ضرورت .

پس حصر نهی خلافت مآب در فسخ حج ، و انکار نهی او از تمتع ، در حقیقت تکذیب اسلاف و مشایخ اعلام خود است ، و دلائل دالّه بر نهی عمر

از حج تمتع سابقاً شنیدی (۱)، عجب است که مخاطب اصلاً بهره [ای] از کتب حدیث و روایات خود ندارد، و باز گردن کبر و غرور به مقابله اهل حق میافرازد!

و لطیف تر آن است که مخاطب از تکذیب امام اعظم سننیه هم نمیهراسد که او نیز در “مسند” خود نهی عمر از تمتع [را] روایت کرده، ابوالمؤید محمد بن محمود الخوارزمی در “جامع مسانید ابوحنیفه” گفته:

أبو حنیفه : عن حماد ، عن إبراهيم أنه قال : إنما نهى عمر بن الخطاب . . . عن المتعه ، ولم ينه عن القرآن (۲).

از این روایت ظاهر است که عمر بن الخطاب از متعه الحجّ نهی کرده، و چون متعه را مقارن قران گردانیده لهذا مراد از آن تمتع باشد نه فسخ حج.

و نیز ابوالمؤید خوارزمی در “جامع مسانید ابی حنیفه” گفته:

أبو حنیفه : عن حماد ، عن إبراهيم أنه قال : بينما عمر بن الخطاب . . . واقف بعرفات إذا بصر برجل يقطر رأسه طيباً فقال : ويلك ! المحرم أشعث أغبر ! فقال : أهلت بالعمره مفرده ، ثم قدمت مكة ومعى أهلى ، فحللت من عمرتى ، وأخذت من الطيب ومن أهلى ، حتى إذا كان غداة الترويه أهلت بالحجّ . فظنّ عمر أن الرجل صدّقه فكفّ عنه ، وإئما كان ألمّ بالنساء > ۱۳۴۷ والطيب

۱- اول همین طعن در کلام مؤلف (رحمه الله) گذشت .

۲- [الف] الفصل الثانی من الباب الثامن فی الحجّ . [جامع المسانید ۱ / ۵۱۶] .

بالأمس ، فنهى عمر . . . عن متعه الحج ، ثم قال : والله لو أنى خلّيت بينكم وبين متعه الحج لأوشكتم أن تضاجعوهنّ تحت الأراک بعرفات ثم تروحون حجّاجاً ! (۱) این روایت دلالت صریحه دارد به آنکه عمر از تمتّع نهی کرده ، و حمل آن بر فسخ حج امکانی ندارد ، چه این کس که به سبب ملاحظه حال او خلافت مآب [او را] نهی از متعه الحجّ کردند حج تمتّع به عمل آورده ، یعنی اولاً عمره بجا آورده و بعد احلال از آن ، اهلال به حج نموده ، و هذا هو التمتع ، و خلافت مآب فعل این کس را ناپسند ساختند و به این سبب نهی از متعه الحجّ نمودند ، پس لابد مراد از متعه الحجّ همین تمتّع باشد نه فسخ حج .

و نیز تعلیل علیل خلافت مآب - اعنی مضاجعت نساء تحت الاراک - صریح الاشتراک است ، پس بلاریب نزد او تمتّع و فسخ حج هر دو منهی عنه باشد .

و سابقاً این روایت از “ زاد المعاد ” هم منقول شد ، و در آن مذکور است :

قال : إني قدمت متمتعاً و كان معي أهلي ، وإنما أحرمت اليوم . فقال عمر عند ذلك : لا تتمتعوا في هذه الأيام (۲) .

و این صریح است در نهی از تمتّع .

۱- [الف] الفصل الثالث من الباب الثامن في الحجّ . (۱۲) . [جامع المسانيد ۱ / ۵۴۰ - ۵۴۱] .

۲- زاد المعاد ۲ / ۲۱۱ .

و قول عمر در این روایت : (فإني لو رخصت في المتعه لهم لعرسوا بهنّ في الأراك) صریح است در آنکه عمر رخصت و اجازه در تمتّع نمیداد ، و آن دلیل واضح است بر آنکه نهی او از تمتّع نهی تحریم بود نه نهی تنزیه ، چه در صورت نهی تنزیهی امتناع ترخیص لازم نمیآید ، حال آنکه کلمه : (لو) - علی ما صرح به النحاه ، كما في المغنی (۱) و غیره - دلالت دارد بر امتناع ترخیص .

و ابن روزبهان هم - به سبب غایت عجز و هوان و نهایت انهماک در مجازفت و عدوان - انکار صحت روایت منع عمر متعه الحجّ را نموده ، و بر تقدیر تسلیم ، ادعای امکان سماع عمر از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) چیزی را آغاز نهد ، چنانچه گفته :

متعه الحجّ ، جوزّها العلماء و ذهبوا إليه ، ولم يتقرّر المنع ، ولم يصحّ منه روايه في منعها ، وإن صحّ فيمكن أن يكون سمع من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم شيئاً والمسائل المختلف فيها لا اعتراض فيها على المجتهدين . (۲) انتهى .

و این هفتواتی است که آثار عجز از آن فرو میبارد ، والله الحمد که روایات و افادات ائمه سنیه که دلالت بر منع عمر از متعه الحجّ نماید سابقاً و آنفاً

۱- قال ابن هشام : والثالث : أنها تفيد امتناع الشرط خاصه . . . وهذا قول المحققين . انظر : كتاب المغنی : ۳۴۰ (الباب الأول ، لو) .

۲- احقاق الحق : ۲۴۵ .

شنیدی (۱)، فالردّ والإنکار لا یصدر إلاّ من مبهوت غاله الانتشار .

واما ادعای امکان سماع عمر از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) چیزی را پس پر ظاهر است که مجرد امکان کاری نمیگشاید، و چنین تجویز محض و امکان بحث به کار نمیآید، چه بنابر این ملاحظه و زنادقه را هم میرسد که در ابطال احکام شریعت متمسک شوند به محض امکان و گویند که: ممکن است که بعض صحابه خلاف این احکام شریعت از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیده باشد، پس حکم به خلاف آن جایز باشد.

واما آنچه گفته: که مسائل مختلف فیها اعتراض نمیباشد در آن بر مجتهدین .

پس مدفوع است به اینکه جواز متعه الحجّ به اجماع علمای سنیه ثابت است؛ ادعای اختلاف در آن کذب محض و بهتان بحث است .

و مع هذا غرض اثبات مخالفت عمر با حکم جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) است که جواز تمتّع از ارشاد آن حضرت ثابت شده، و هیچ روایتی در منع آن از آن حضرت صحیح نشده، منع آن اختراع باطل و ابتداع محض است، خواه کسی از اهل سنت منع متعه الحجّ کند خواه نکند .

و از طرائف آن است که قرطبی هم از ثبوت منع عمر تمتّع را سر باز زده،

۱- در اوائل همین طعن به تفصیل گذشت .

و حدیث “ صحیح مسلم ” را به فسخ حج کشیده ، به خرافات غریب متکلم گردیده ، (۱۳۴۸) چنانچه در “ مفهم ” در شرح قول عمر :

قد علمتُ أن النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم فعله وأصحابه ، ولكن کرهتُ أن یظّلوا معرسین فی الأراک ثم یروحون فی الحجّ تقطر رؤوسهم .

[گفته :] وقوله : (قد فعله النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم وأصحابه) ، یعنی به فسخ الحجّ فی العمره ، ونسبه إلى النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم ؛ لأنه أمر بفعله ، واعتلاله بقوله : (کرهتُ أن یظّلوا بهنّ معرسین فی الأراک) ، یعنی إنه کره أن یحلّوا من حجّهم بالفسخ المذكور فیطؤوا (۱) نساءهم قبل تمام الحجّ الذی كانوا أحرّموا به ، ولا یظنّ بمثل عمر - الذی جعل الله الحقّ علی لسانه وقلبه !! - أنه منع ما جوّزه رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم بالرأی والمصلحه ، فإن ذلك ظنّ من لم یعرف عمر ، ولا فهم استدلاله المذكور فی الحدیث ، وأنما تمسّک . . . بقوله : (وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۲) ، ففهم أن من تلبّس بشیء منهما وجب علیه إتمامه ، ثم ظهر له أن ما أمر به النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم أصحابه قضیه

۱- فی المصدر : (فیطؤون) .

۲- البقره (۲) : ۱۹۶ .

معينه مخصوصه - على ما ذكرناه فيما تقدم - ففضى بخصوصيه ذلك لأولئك .

ثم إنه أطلق الكراهيه ، وهو يريد بها التحريم ، وجنب لفظ (التحريم) ؛ لأنه مما أذاه إليه اجتهاده ، وهذه طريقه كبراء الأئمه كمالك والشافعي ، وكثيراً مما يقولون : (أكره كذا) ، وهم يريدون التحريم ، وهذا منهم تحرز وحذر من قوله تعالى : (وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ) (۱) (۲) .

از این عبارت ظاهر است که قرطبی این منع عمری را بر فسخ حج انداخته ، و از تعلق آن به تمتع ابا ساخته .

و تأویل (فعله) به اینکه مراد از آن امر به فعل است ؛ مردود است به آنکه خود قرطبی تأویل نسبت تمتع را به جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به حمل آن بر اذن تمتع ردّ نموده ، چنانچه در “ مفهم ” در شرح قول ابن عمر : (تمتع رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فی حجه الوداع) گفته :

ثم اعلم أن كل الرواه الذين رووا إحرام النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ليس منهم من قال أنه عليه [وآله] السلام حلّ من إحرامه ذلك حتى فرغ من عمل الحجّ ، وإن كان قد أطلق لفظ (التمتع) ، بل قد قال ابن عمر - في هذا الحديث - : (إنه

۱- النحل (۱۶) : ۱۱۶ .

۲- [الف] باب الإهلال بما أهله به الإمام من كتاب الحجّ . [المفهم ۳ / ۳۴۸] .

عليه [وآله] السلام بدأ بالعمرة ثم أهلاً بالحجّ . ولم يقل إنه حلّ من عمرته ، بل قد قال - في آخر الحديث ، بعد أن فرغ من طواف القدوم - : إنه عليه [وآله] السلام لم يحلل من شيء حرم عليه حتى قضى حجّه . وهذا نصّ في أنه لم يكن متمتعاً ، فتعين تأويل قوله : تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم . . فيحتمل أن يكون معناه : قرن ؛ لأن القارن يترّفه بإسقاط أحد العملين ، وهو الذي يدلّ عليه قوله - بعد هذا - : (فأهلاً بالعمرة ثم أهلاً بالحجّ) ، ويحتمل أن يكون معناه : أنه عليه [وآله] السلام لما أذن في التمتع أضافه إليه . . وفيه بُعد (١) .

و علامه ابن حجر عسقلاني نیز تأویل ابن بطال نسبت عمره رابعه را به جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به اینکه نسبت این عمره به آن حضرت به اعتبار امر آن حضرت است مردم را به آن ؛ ردّ نموده و آن را تأویل متعسف نامیده ، چنانچه در " فتح الباری " در شرح احادیث عدد عمره های آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) گفته :

والمشهور عن عائشه أنه كان مفرداً ، وحديثها يشعر بأنه كان قارناً ، وكذا ابن عمر أنكروا على أنس كونه قارناً ، مع أن حديثه هذا يدلّ على أنه كان قارناً ؛ لأنه لم ينقل أنه اعتمر بعد حجّته ، فلم يبق

١- [الف] باب الهدى للقارن والمتمتع . [المفهم ٣ / ٣٥٢] .

إلاّ- أنه اعتمر مع حجّته إذ لم (۱) يكن متمتّعاً؛ لأنه اعتذر عن < ۱۳۴۹ > ذلك بكونه ساق الهدى ، واحتاج ابن بطال إلى تأويل ما وقع عن عائشه وابن عمر هنا؛ فقال: إنّما يجوز نسبه العمرة الرابعة إليه باعتبار أنه أمر الناس بها وعملت بحضرته ، لا أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمرها بنفسه .

ومن تأمل ما تقدّم من الجمع استغنى عن هذا التأويل المتعسف (۲) .

و علامه ابن القيم نیز این تأویل را نپسندیده ، بلکه آن را مورث عجب دانسته چنانچه در “ زاد المعاد ” گفته :

ومن العجب أنهم يقولون في قول ابن عمر: (تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالعمرة إلى الحجّ) معناه: تمتّع أصحابه . فأضاف الفعل إليه لأمره به . . إلى آخره (۳) .

و علاوه بر این پرهاهر است که : تعلیلی که خلافت مآب برای منع خود ذکر فرموده در حج تمتّع هم موجود است ، یعنی وطی نسا قبل تمام حج .

۱- فی المصدر: (ولم) بدل (إذ لم) .

۲- [الف] باب كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من أبواب العمرة . (۱۲) . [فتح الباری ۳ / ۴۷۹] .

۳- [الف] فصل فاختلف الناس في ما أحرمت به عائشه من فصول هديه في الحجّ والعمرة . [زاد المعاد ۲ / ۱۷۲] .

و قطع نظر از این ، افادات و روایات صریحه داله بر منع عمر از تمتع قبل این شنیدی ؛ پس محض حسن ظن قرطبی کاری نمیگشاید ، آری تشدید مبانی طعن البته مینماید ؛ چه از قول او : (ولا یظن بمثل عمر . . . إلى آخره) ظاهر است که منع تمتع را به رأی و مصلحت ، خلاف حق و منافی طریقه رشادت است .

و چون - بحمد الله - منع عمر از تمتع حسب روایات و افادات ائمه محققین و اساطین دین سنیه ثابت گردید ، ظاهر شد که عمر از حق و صواب به مراحل دورتر رفته ، و معانده و مشاققه (۱) جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) به غایت قصوی رسانیده ، منع تجویز آن حضرت نموده ؛ پس حسب این افادات ، روایت جعل حق تعالی حق را بر لسان و قلب خلافت مآب ، از اکاذیب نصاب و مفتریات اوشاب (۲) است ، والحمد لله فی المبدء والمآب .

و مخفی نماند که از قول قرطبی : (ثم إنه أطلق الكراهيته . .) إلى آخره ظاهر است که تحریم عمر فسخ (۳) حج را هم مبنی بر اجتهاد و رأی بود نه بر نصّ شارع و به همین جهت (۴) از اطلاق لفظ (تحریم) احتراز نموده ؛ پس از

۱- در [الف] اشتبهاً : (مشاقته) آمده است .

۲- اوشاب : جمع وُشْب : گروه مردم از هر جنس . مقلوب اوباش . جوالیقی گوید : از کلمه آشوب فارسی گرفته شده است . مراجعه شود به لغت نامه دهخدا .

۳- در [الف] اشتبهاً : (نسخ) آمده است .

۴- در [الف] (جهت) درست خوانا نیست .

اینجا ثابت شد که روایت دالّه بر تخصیص فسخ حج به صحابه ، کذب محض و بهتان صرف است که اتباع خلافت مآب برای اصلاح اجتهاد او ساخته و بافته اند ، و اگر این روایت اصلی میداشت چسان خلافت مآب محتاج به این کدّ و کاوش و اجتهاد میگردید ؟ ! و چسان از اطلاق لفظ (تحریم) بر خود میلرزید ؟ !

عمر از فسخ حج هم نهی کرده ، روایات واقوال در جواز آن

والله الحمد که خود ائمه سنی نیز به ردّ و توهین این روایت ، احقاق حق و ابطال باطل کرده اند ، پس در صورت تعلق منع عمر به فسخ حج هم همان آس در کاسه است ، و شناعتی که قرطبی از آن فرار کرده گریبان خلافت مآب نمیگذارد !

بالجمله / تحقیق مقام آن است که عمر از تمتّع و فسخ حج هر دو منع کرده ، چنانچه از کلام ابن حزم - که قبل از این مذکور شد - ظاهر است ، و جمع و توفیق روایات هم مقتضی آن است ، و چنانچه بدعت عمر و مخالفت او با حکم شرع در ابطال و منع تمتّع متحقق است ، همچنان ضلال و عناد او از تحریم فسخ حج نیز به کمال وضوح ظاهر میشود / زیرا که جواز فسخ حج از احادیث مستفیضه متواتره متفق علیها بین الفریقین ثابت است که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) اصحاب خود را به آن امر فرموده ، و هر گاه صحابه تثبیط و استبطا در امتثال امر آن حضرت کردند ، آن حضرت غضبناک شد . و این سنت ثابت است و تأویلات و توجیحات اهل سنت برای مخالفت آن همه علل مستقذره و خرافات مستهجنه است .

و از اینجا است که خود اکابر علما و محققین شان به آن راضی نمیشوند ، بلکه ردّ بلیغ بر آن مینمایند .

علامه محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعید بن جریر الشمس - مشهور به ابن قَیْم الجوزیه الحنبلی که از اساطین < ۱۳۵۰ > محققین ائمه سنیه و تلمیذ رشید ابن تیمیه است و فضائل و محامد او از " بغیه الوعاه " سیوطی (۱) و امثال آن ظاهر است - در " زاد المعاد " گفته :

فصل ۲؛ عدنا إلى سياق حجته صلى الله عليه [وآله] وسلم فلما كان بسرف (۲) قال لأصحابه : « من لم يكن معه هدى فأحب أن يجعلها عمره فليفعل ۲ ومن كان معه هدى فلا » .

وهذه رتبته أخرى فوق رتبته التخيير عند الميقات ، فلما كان بمكة أمر - أمراً حتماً - : من لا هدى معه أن يجعلها عمره ويحلّ من إحرامه ، ومن معه هدى أن يقيم على إحرامه .

ولم ينسخ ذلك شيء البتة ، بل سأله سراقه بن مالك عن هذه العمره التي أمرهم بالفسخ [إليه] (۳) : هل هي لعامهم ذلك أم للأبد ؟

۱- بغیه الوعاه ۱ / ۶۲ .

۲- قال الحموی : سیرف - بفتح أوّله ، وکسر ثانیه ، وآخره فاء - قال أبو عبید : السرف : الجاهل . . . وهو موضع علی سته أمیال من مکة . وقیل : سبعة ، وتسعة ، واثني عشر . انظر : معجم البلدان ۳ / ۲۱۲ .

۳- الزیاده من المصدر .

[فقال صلى الله عليه [وآله] وسلم : « بل للأبد ، [(١)] وأن العمره قد دخلت في الحج إلى يوم القيامة » .

وقد روى عنه صلى الله عليه [وآله] وسلم الأمر بفسخ الحج إلى العمره ، أربعة عشر من الصحابه . . . وأحاديثهم كلها صحاح ، وهم : عائشه ، وحفصه - أمّا (٢) المؤمنين - ، وعلى بن أبي طالب [(عليه السلام)] ، وفاطمه [(عليها السلام)] بنت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وأسما بنت أبي بكر الصديق ، وجابر بن عبد الله ، وأبو سعيد الخدرى ، والبراء بن عازب ، وعبد الله بن عمر ، وأنس بن مالك ، وأبو موسى الأشعري ، وعبد الله بن عباس ، وسبره بن معبد الجهنى ، وسراقه بن مالك المدلجى ، ونحن نشير إلى هذه الأحاديث :

ففى الصحيحين : عن ابن عباس : قدم النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه صبيحه رابعه (٣) ، مهلين بالحج ، فأمرهم أن يجعلوها عمره ، فتعاضم ذلك عندهم ، فقالوا : يا رسول الله ! أى الحل ؟ فقال : « حلّ (٤) كله » .

١- الزيادة من المصدر .

٢- در [الف] اشتباهاً : (أمّ) آمه است .

٣- [الف] أى صبيحه ليله رابعه من ذى الحجّه . (١٢) .

٤- فى المصدر : (الحلّ) .

وفى لفظ مسلم : قدم النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه لأربعة خلون [من] [(١) العشر] إلى مكة [(٢)] ، وهم يلبون بالحجّ ، فأمرهم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يجعلوها عمره .

وفى لفظ : وأمر أصحابه أن يجعلوا إحلالهم [(٣)] بعمره إلاّ من كان معه الهدى .

وفى الصحيحين : عن جابر بن عبد الله : أهلك النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه بالحجّ ، وليس مع أحد منهم هدى غير النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وطلحه ، وقدم على [(عليه السلام)] من اليمن ، ومعه هدى ، فقال : « أهلت بما أهلك به النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم » ، فأمر [(٤)] النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يجعلوها عمره ، ويطوفوا ، ويقصّروا ، ويحلّوا إلاّ من كان معه الهدى . قالوا : نطلق إلى منى وذكر أحدنا يقطر ؟ ! فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال : « لو استقبلت من أمرى ما استدبرت ما أهديت ، ولولا أن معى الهدى لأحللت » .

وفى لفظ : فقام فينا فقال : « قد علمتم أنى أتقاكم الله ، وأصدقكم

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- فى المصدر : (إحرآمهم) .

٤- فى المصدر : (فأمرهم) .

وأبرّكم ، ولولا [أن معى] (١) الهدى لحللت كما تحلون ، ولو استقبلت من أمرى ما استدبرت لم أسق الهدى ، فحلّوا ، فحللنا ، وسمعنا ، وأطعنا .

وفى لفظ : أمرنا النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم لما أحللنا أن نحرم إذا توجّهنا إلى منى ، قال : فأهللنا من الأبطح ، فقال سراقه بن مالك بن جعشم : يا رسول الله ! [ص] لعامنا هذا أم للأبد ؟ فقال : « للأبد » .

فهذه الألفاظ كلّها فى الصحيح ، وهذا اللفظ الأخير صريح فى إبطال قول من قال : إن ذلك كان خاصاً بهم ؛ فإنه حينئذ يكون لعامهم ذلك وحده لا للأبد ، ورسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : إنه للأبد .

وفى المسند : عن ابن عمر : قدم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم مكة وأصحابه مهلّين بالحجّ ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « من شاء أن يجعلها عمره إلّا من كان < ١٣٥١ > معه الهدى » . قالوا : يا رسول الله ! [ص] أيروح أحدنا إلى منى وذكره يقطر منياً ؟ قال : « نعم » ، وسقطت (٢) المجامر .

١- الزيادة من المصدر .

٢- كذا ، وفى المصدر : (وسطعت) . قال ابن منظور : السطع : كل شيء انتشر أو ارتفع من برق أو غبار أو نور أو ريح . انظر : لسان العرب ٨ / ١٥٤ .

وفى السنن : عن الربيع بن سبره ، عن أبيه : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حتّى إذا كان بعسفان ، قال له سراقه بن مالك المدلجى : يا رسول الله ! اقض لنا قضاء قوم كأنّما ولدوا اليوم . فقال : « إن الله عزّ وجلّ قد أدخل عليكم فى حجّه عمره ، فإذا قدمتم فمن تطوّف بالبيت وسعى بين الصفا والمروه فقد حلّ إلّا من كان معه هدى » .

وفى الصحيحين : عن عائشه : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لا نذكر إلّا الحجّ . . فذكرت الحديث وفيه : فلما قدمت مكة قال النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم لأصحابه : « اجعلوها عمره » . فأحلّ الناس إلّا من كان معه الهدى . . وذكرت باقى الحديث .

وفى لفظ البخارى : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ولا نرى إلّا الحجّ ، فلما قدمنا تطوّفنا بالبيت ، فأمر النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم من لم يكن ساق الهدى [أن يحلّ ، فحلّ من لم يكن ساق الهدى] (١) ، ونساؤه لم يسقن ، فأحللن .

وفى لفظ مسلم : دخل على رسول الله صلى الله عليه [وآله]

وسلم وهو غضبان ، فقلت : ومن أغضبك يا رسول الله ! [ص] أدخله [الله] النار . قال : « أو ما شعرت أنى أمرت الناس بأمر فإذا هم يترددون ! ولو استقبلت من أمري ما استدبرت ما سقت الهدى معى حتى أشتريه ، ثم أحل كما حلوا » .

وقال مالك - عن يحيى بن سعيد - : عن عمره (٢) ، قال : سمعت عائشه تقول : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لخمس ليال بقين من ذى القعدة ولا نرى إلا أنه الحج ، فلما دنونا من مكه أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من لم يكن معه هدى إذا طاف بالبيت وسعى بين الصفا والمروه أن يحل .

قال يحيى : فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد ، قال : أتتك - والله - بالحديث على وجهه .

وفى صحيح مسلم : عن ابن عمر قال : حدثنى (٣) حفصه : أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم أمر أزواجه أن يحلن عام حجّه الوداع ، فقلت : ما منعك أن تحلّ ؟ ! قال : « إني لبدت رأسى ، وقلدت هدى ، فلا أحلّ حتى أنحر الهدى » .

وفى صحيح مسلم : عن أسماء بنت أبى بكر : خرجنا محرمين

١- الزيادة من المصدر .

٢- هى : عمره بن عبدالرحمن ، كما مرّ .

٣- در [الف] اشتبهاً : (حدثنى) آمده است .

فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « من كان معه هدى فليقم على إحرامه ، ومن لم يكن معه هدى فليحلّ » ، فحللت .
وذكرت (١) الحديث .

وفي صحيح مسلم - أيضاً - : عن أبي سعيد الخدري قال : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فصرخ (٢) بالحجّ صراحاً ، فلما قدمنا مكّه أمرنا أن نجعلها عمره إلّا من ساق الهدى ، فلما كان يوم الترويه ورحنا إلى منى أهللنا بالحجّ (٣) .

وفي صحيح البخارى : عن ابن عباس ، قال : أهلّ المهاجرون والأنصار وأزواج النّبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فى حجّه الوداع وأهللنا ، فلما قدمنا مكّه قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « اجعلوا إهلالكم بالحجّ عمره إلّا من قلّد الهدى . . » وذكر الحديث .

وفي السنن : عن البراء بن عازب : خرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه فأحرمنا بالحجّ ، فلما قدمنا مكّه قال : « اجعلوا حجكم عمره » ، فقال الناس : يا رسول الله ! قد أحرمنا بالحجّ فكيف نجعلها عمره ؟ ! قال : « انظروا ما أمركم به

١- در [الف] اشتبهاً : (وذكر) آمده است .

٢- فى المصدر : (نصرخ) .

٣- [الف] باب بيان أن القارن لا يتحلّل إلّا فى وقت تحلّل المفرد . (١٢) . [صحيح مسلم ٤ / ٥٥ (باب فى متعه الحجّ)] .

فافعلوا» . فردّوا (١) عليه القول ، فغضب ، ثم انطلق حتّى دخل على عائشه - وهو غضبان - فرأت الغضب فى وجهه ، فقالت : من أغضبك أغضبه الله ، قال : < ١٣٥٢ > « وما لى لا-أغضب ، وأنا آمر أمراً فلا أتبع ! » (٢) ونحن نشهد الله علينا أنا لو أحرمتنا بحجّ لرأينا فرضاً علينا فسخه إلى عمره تفادياً من غضب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم واتباعاً لأمره ، فوالله ما نسخ هذا فى حياته ولا بعده ، ولا صحّ حرف واحد يعارضه ، ولا خصّ به أصحابه دون من بعدهم ، بل أجرى الله سبحانه وتعالى على لسان سراقه أن سأله هل ذلك مختص بهم ، فأجابه بأن ذلك كائن لأبدي الأبد ، فما ندرى ما يقدم على هذه الأحاديث ؟ ! فهذا الأمر المؤكّد الذى قد غضب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم على من خالفه !

ولله درّ الإمام أحمد إذ يقول لسلمه بن شبيب - وقد قال له : يا أبا عبد الله ! كل أمرك عندى حسن إلاّ خلّه واحده ؟ قال : وما هى ؟ قال : تقول : بفسخ الحجّ إلى العمره - فقال : يا سلمه ! كنت أرى لك عقلا ، عندى فى ذلك أحد عشر حديثاً صحاحاً عن

١- در [الف] اشتبهاً : (أفردوا) آمده است ، و در مصدر : (فردّوا) .

٢- فى المصدر : (يتّبع) .

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، أتركها لقولك ؟ !

وفى السنن : عن البراء بن عازب : أن علياً [(عليه السلام)] لثيماً قدم على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من اليمن أدرك فاطمه [(عليها السلام)] وقد لبست ثياباً صبيغاً ، ونضحت البيت بنضوح (١) ، فقال : « ما لك ؟ (٢) » قالت : « فإن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أمر أصحابه فحلّوا » .

وقال ابن أبي شيبه : حدّثنا ابن فضيل ، عن يزيد ، عن مجاهد ، قال : قال عبد الله بن الزبير : أفردوا الحجّ ، ودعوا قول أعمى لكم (٣) هذا ! فقال عبد الله بن العباس : إن الذى أعمى الله قلبه لأنت ، ألا تسأل أمك عن هذا ؟ فأرسل إليها فقالت : صدق ابن عباس ، جئنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حجّاجاً ،

١- در حاشیه [الف] مطلبی از نهاییه ابن اثیر آورده که خوانا نیست ، لذا عبارت از خود کتاب النهایه فی غریب الحدیث ٥ / ٧٠ نقل میشود : والنضوح - بالفتح - : ضرب من الطیب تفوح رائحته ، وأصل النضح : الرشح ؛ فشبهه كثره ما يفوح من طيبه بالرشح ، وروى بالخاء المعجمه ، وقيل : هو كاللطح يبقى له أثر . قالوا : وهو أكثر من النضح - بالخاء المهمله - . وقيل : هو بالخاء المعجمه فيما ثخن كالطيب ، وبالمهمله فيما رقق كالماء . وقيل : هما سواء . وقيل بالعكس . ومنه حديث علي [(عليه السلام)] : وجد فاطمه [(عليها السلام)] وقد نضحت البيت بنضوح . . أى طيبته ، وهى فى الحج .

٢- فى المصدر : (ما بالك) .

٣- فى المصدر : (أعماكم) .

فجعلناها عمره ، فحللنا الإحلال كله حتى سطعت المجامر بين الرجال والنساء .

وفي صحيح البخارى : عن ابن شهاب ، قال : دخلت على عطاء أستفتيه ، فقال : حدثني جابر بن عبد الله : أنه حج مع النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يوم ساق البدن معه وقد أهلوا بالحج مفرداً ، فقال لهم : « أحلوا من إحرامكم بطواف البيت ، وبين الصفا والمروه ، وقصروا ، ثم أقيموا حلالاً حتى إذا كان يوم الترويه فأهلوا بالحج ، واجعلوا التي قدمتم بها متعه » . فقالوا : كيف نجعلها متعه وقد سمينا الحج ؟ فقال : « افعلوا ما أمرتكم ، فلولا أنى سقت الهدى لفعلت مثل الذى أمرتكم ، ولكن لا يحل منى حرام حتى يبلغ الهدى محلّه » ، ففعلوا .

وفي صحيحه أيضاً : عنه : أهل النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه بالحج . . وذكر الحديث ، فيه : فأمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يجعلوها عمره ، ويطوفوا ، ثم يقصروا إلا من ساق الهدى ، فقالوا : أنطلق إلى منى وذكر أحدنا يقطر ؟ ! فبلغ النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فقال : « لو استقبلت من أمرى ما استدبرت ما أهديت ، ولولا أن معى الهدى لأحللت » .

وفي صحيح مسلم : عنه فى حجّه الوداع : حتى إذا قدمنا مكة طفنا بالكعبه والصفا والمروه ، فأمرنا رسول الله صلى الله عليه

[وآله] وسلم أن يحلّ منا من لم يكن معه الهدى ، قال : فقلنا : حلّ ماذا ؟! قال : « الحلّ كلّهُ » ، فواقعنا النساء ، وتطيئنا بالطيب ، ولبسنا ثيابنا ، وليس بيننا وبين عرفه إلا أربع ليال ، ثم أهللنا يوم الترويه .

وفي لفظ آخر لمسلم : فمن كان منكم ليس معه هدى فليحلّ وليجعلها عمره . . فحلّ الناس كلّهم ، وقصّروا إلا النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم ومن كان معه هدى ، فلَمَّا كان يوم الترويه توجّهوا < ١٣٥٣ > إلى منى ، فأهلّوا بالحجّ .

وفي مسند البزار - بإسناد صحيح - عن أنس : أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ هو وأصحابه بالحجّ والعمره ، فلَمَّا قدموا مكة طافوا بالبيت والصفاء والمروه ، [و] [(١)] أمرهم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يحلّوا ، فهابوا ذلك ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « أحلّوا ، فلولا أن معى الهدى لأحللتُ » ، فأحلّوا حتّى حلّوا إلى النساء .

وفي صحيح البخارى : عن أنس ، قال : صلّى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ونحن معه بالمدينه ، فصلّى الظهر أربعاً والعصر بذي الحليفه ركعتين ، ثم بات بها حتّى أصبح ، ثم ركب حتّى استوت به راحلته على البيداء حمد الله وسبّح ، [ثم أهلّ بحجّ

وعمره [١] ، وأهل الناس بهما ، فلما قدمنا أمر الناس فحلّوا حتّى إذا كان يوم الترويه أهلوا بالحجّ . . وذكر باقى الحديث .

وفى صحيحه : عن أبى موسى ، قال : بعثنى النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى قومى باليمن ، فجئت وهو بالبطحاء فقال : « بيم أهللت ؟ » قلت : كإهلال النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « هل معك من هدى ؟ » قلت : لا ، فأمرنى فطفت بالبيت وبالصفا والمروه ، ثم أمرنى فأحللت .

وفى صحيح مسلم : أن رجلا قال لابن عباس : ما هذه الفتيا التى قد شغبت [٢] بالناس [٣] : أن من طاف فقد حلّ ؟ فقال : سنّه نبىكم صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وإن رغمتم .

وصدق ابن عباس ، كل من طاف بالبيت ممّن لا هدى معه - [من] [٤] مفرد أو قارن أو متمتع - فقد حلّ [إمّا] [٥] وجوباً وإمّا

١- الزيادة من المصدر .

٢- فى المصدر : (تشغبت) .

٣- [الف] فى حديث ابن عباس : [قيل له :] ما هذه الفتيا التى شغبت فى الناس ؟ الشغب : - بسكون الغين - تهيج الشرّ والفتنة [والخصام ، والعامّة تفتحها] . (١٢) نهايه . [٢ / ٤٨٢] .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- الزيادة من المصدر .

حكماً ، هذه هي السنّة التي لا رادّ لها ولا مدفع .

هذا كقوله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « إذ أدير النهار من هاهنا وأقبل الليل من هاهنا فقد أفطر الصائم » ، إمّا أن يكون المعنى أفطر حكماً أو دخل وقت فطره ، فصار الوقت في حقه وقت إفطار ، فهكذا هذا الذي قد طاف بالبيت إمّا أن يكون قد حلّ حكماً ، وإمّا أن يكون ذلك الوقت في حقه ليس وقت إحرام بل هو وقت حلّ ليس إلا ، ما لم يكن معه هدى ، وهذا هو صريح السنّة .

وفي صحيح مسلم - أيضاً - : عن عطا ، قال : كان ابن عباس يقول : [و] (١) لا يطوف بالبيت حاج ولا غير حاج إلا حلّ .

وكان يقول : [هو] (٢) بعد المعرف وقبله ، وكان يأخذ ذلك من أمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حين أمرهم أن يحلّوا في حجه الوداع (٣) .

وفي صحيح مسلم : عن ابن عباس : أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « هذه عمره استمتعنا بها ، فمن لم

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [الف] باب إشعار الهدى وتقليده عند الإحرام . (١٢) . [صحيح مسلم ٤ / ٥٨] .

يكن معه هدى فليحلّ الحلّ كلّهُ ، فقد دخلت العمرة في الحجّ إلى يوم القيامة « (١) .

وقال عبد الرزاق : حدّثنا معمر ، عن قتاده ، عن أبي الشعثاء ، عن ابن عباس ، قال : من جاء مهلاً بالحجّ فإن الطواف بالبيت يصيره إلى عمره ، شاء أو أبى . قلت : إن الناس ينكرون ذلك عليك ، قال : هي سنّة نبيهم وإن رغبوا .

وقد روى هذا عن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم من سمّينا وغيره (٢) ، وروى ذلك عنهم طوائف من كبار التابعين حتّى صار منقولاً- عنهم نقلاً يرفع الشكّ ويوجب اليقين ، ولا يمكن أحداً أن ينكره أو يقول : لم يقع . وهو مذهب أهل بيت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم (٣) ، ومذهب حبر الأمة وبحرها ابن عباس (٤) وأصحابه ، ومذهب أبي موسى الأشعري ، ومذهب إمام أهل السنه والحديث وأتباعه أحمد بن حنبل وأهل الحديث معه ،

١- [الف] باب جواز العمرة في أشهر الحجّ . (١٢) . [صحيح مسلم ٤ / ٥٧] .

٢- في المصدر : (وغيرهم) .

٣- [الف] ف [فايده :] الاستدلال بمذهب أهل البيت [عليهم السلام] . (١٢) .

٤- [الف] ف [فايده :] الاستدلال بمذهب ابن عباس . (١٢) .

ومذهب عبید الله (۱) بن الحسن العنبری قاضی البصره ومذهب أهل الظاهر (۲). < ۱۳۵۴ > از این عبارت ظاهر است که : جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) وقت تشریف فرما شدن به سرف (۳) برای اصحاب تجویز فسخ حج فرموده ، و ارشاد فرمود - آنچه حاصلش این است - که : « هر کسی که با او هدی نباشد و بخواهد که حج خود را عمره بگرداند ، پس بکند این را ، و کسی که هدی با او باشد نکند این را » ، و این رتبه دیگر است فوق رتبه تخییر که نزدیک میقات بیان آن فرموده ، و هرگاه آن جناب به مکه رسید حتماً و جزماً امر فرمود که : « کسی که هدی با او نباشد او حج خود را عمره بگرداند و از احرام خود مُحلّ شود » ، و این امر را هیچ نسخ نکرده قطعاً و یقیناً ، بلکه سراقه بن مالک از این عمره - که آن جناب به فسخ حج به سوی آن امر فرموده - سؤال کرد که : آیا برای این سال ایشان است این امر یا برای همیشه ؟ پس فرمود آن حضرت : « بلکه برای همیشه است ، و به درستی که عمره هر آئینه داخل شد در حج تا روز قیامت » .

و نیز از آن واضح است که امر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به فسخ حج [را] چهارده صحابی روایت کرده اند ، و احادیث ایشان همه صحیح است و از این

۱- فی المصدر : (عبد الله) .

۲- زاد المعاد ۲ / ۱۷۷ - ۱۸۷ .

۳- تقدّم عن الحموی أنه موضع علی سته أمیال من مکه . وقیل غیر ذلك . انظر : معجم البلدان ۳ / ۲۱۲ .

جمله اند : جناب امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه (علیهما السلام) ، و از جمله ایشانند : عایشه و حفصه و اسما بنت ابی بکر و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و براء بن عازب و عبدالله بن عمر و انس بن مالک و ابوموسی اشعری و عبدالله بن عباس و سبره بن معبد جهنی و سراقه بن مالک .

و ابن القیم احادیث این صحابه را از اساطین ائمه خود نقل کرده از مظان مختلفه ، یکجا ساخته ، تا کمال صحت این مذهب ، و غایت جسارت و خسارت مخالفین آن ظاهر شود .

و نیز ابن القیم - بعد نقل روایت سراقه - ارشاد نموده آنچه حاصلش این است که : این لفظ اخیر صریح است در ابطال قول کسی که میگوید که : امر به فسخ حج خاص بود به صحابه / زیرا که بر این تقدیر امر به فسخ حج خاص به این سال بوده باشد فقط و برای ابد نخواهد بود / حال آنکه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده که : « فسخ حج برای همیشه است » .

و ابن القیم - بعد نقل روایت غضب جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) بر کسانی که در فسخ حج تشبث و تأمل کردند - ارشاد فرموده آنچه محصلش این است که : ما گواه میگیریم خدای تعالی را بر خود که : اگر ما احرام کنیم به حج ، هر آینه فسخ آن را به سوی عمره فرض و واجب بر خود دانیم تا نجات از غضب سرور کائنات - علیه و آله آلاف التحیات - و اتباع امر آن حضرت حاصل شود .

و از این افاده ثابت میشود که خلافت مآب چون تحریم فسخ حج نموده ، غضب جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) [را] بر خود کشیده ، و مستحق نهایت لوم و

ملال اهل اسلام گردیده که از مخالفت چنین امر صریح التأكيد و تشدید نترسیده !!

و این روایت که ابن القیم نقل کرده در “سنن ابن ماجه” مذکور است، حیث قال:

حدَّثنا محمد بن الصباح ، حدَّثنا أبو بكر بن عياش ، عن أبي إسحاق ، عن البراء بن عازب ، قال : خرج [علينا] (۱) رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه ، فأحرمننا بالحجِّ ، فلَمَّا قدمنا مكَّه قال : « اجعلوا حجَّتكم عمره » ، فقال الناس : يا رسول الله ! [ص] قد أحرمننا بالحجِّ فكيف نجعلها عمره ؟ قال : « انظروا ما أمركم به فافعلوا » . فردّوا عليه القول ، فغضب ، ثم انطلق حتّى دخل على عائشه غضبان ، فرأت الغضب في وجهه فقالت : من أغضبك أغضبه الله ، قال : « وما لي لا أغضب ، وأنا أمر أمراً فلا أتبع » (۲) .

از این روایت ظاهر است که: جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) اصحاب خود را امر فرمود به آنکه حج خود را فسخ نمایند به عمره، و اصحاب به جواب این امر آن حضرت گفتند: به تحقیق که احرام کردیم به حج پس چگونه بگردانیم

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [الف] باب فسخ الحجِّ من أبواب المناسك . (۱۲) . [سنن ابن ماجه ۲ / ۹۹۳] .

آن را عمره؟! آن حضرت مکرراً امر به فسخ حج فرمود < ۱۳۵۵ > و ارشاد نمود که : « ببینید (۱) آنچه امر میکنم شما را به آن پس بکنید » ، لکن صحابه - به سبب مزید انهماک در مخالفت مورد لولاک (۲) - از قبول این امر (۳) مؤکد سرتافتند ، و به ردّ ارشاد واجب الانقیاد سرور انبیای امجاد - علیه وآله آلاف التحیه إلى يوم التناد - پرداختند ، و اصلاً حیا از خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نساختند تا آنکه آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) غضبناک شد و نزد عایشه تشریف فرما شد ، چون عایشه آن حضرت را غضبناک دید و روی مبارک را متغیر یافت ، عرض کرد که : کدام کس به غضب آورده تو را ، به غضب آرد او را خدای تعالی . آن حضرت به جواب عایشه فرمود : « چیست برای من که غضب نکنم و حال آنکه من امر میکنم به امری پس اطاعت کرده نمیشوم » ، یعنی سبب غضب من ، مخالفت صحابه است مرا که امر [مرا] مکرراً اطاعت نکردند ، و سر از امتثال آن پیچیدند ، پس ثابت شد که صحابه در حال حیات سرور کائنات امر مکرر آن حضرت را به جوی نخریدند ، و به سوراخ مخالفت و معاندت آن حضرت خزیدند ، و مرتکب ردّ بر آن حضرت گردیدند ، و اغضاب آن حضرت - که به اعتراف مخاطب کفر است - به عمل آوردند ، و مستحق دعای اغضاب ربّ الارباب شدند !

۱- در [الف] اشتبهاً : (ببیند) آمده است .

۲- کذا ، و ظاهراً : (مخالفت امر خواجه لولاک) یا عبارتی نظیر آن بوده است .

۳- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

و هرگاه حال حضرات صحابه در حال حیات آن حضرت به این مثابه باشد ، صدور مخالفت از ایشان بعد وفات آن حضرت چه استبعاد دارد ؟!

و در “انسان العیون فی سیره الأئمن المأمون” تصنیف علی بن برهان حلبی شافعی - در بیان صلح حدیبیه (۱) - مذکور است :

وفی روایه : أنه (صلى الله عليه وآله وسلم) - بعد فراغه من الكتاب - أمرهم بالنحر والحلق ، قال ذلك ثلاث مرّات ، فلم يقم منهم أحد !! فدخل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم على أم سلمة - رضی الله عنها - وهو شديد الغضب ، فاضطجع ، فقالت : ما لك يا رسول الله ! [ص] - مراراً - وهو لا يجيبها ، ثم ذكر لها ما لقي من الناس ، وقال لها : « هلك المسلمون ! أمرتهم أن ينحروا ويحلّقوا ، فلم يفعلوا » (۲).

از این عبارت ظاهر است که : چون مسلمین امثال امر جناب رسالت مآب (صلى الله عليه وآله وسلم) درباره نحر و حلق او در (۳) حدیبیه نکردند ، آن حضرت بر ایشان غضب شدید فرمود و به ام سلمه ارشاد فرمود که : « هلاک شدند

۱- قسمت (در بیان صلح حدیبیه) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده .

۲- [الف] غزوه الحدیبیه . [السیره الحلبیه ۲ / ۷۱۳] .

۳- در [الف] اشتباهاً : (ز) آمده است ، ممکن است (در) یا (زمان) یا مانند آن بوده که نساخ آن را درست ننوشته اند .

مسلمین که امر کردم ایشان را که نحر کنند و حلق نمایند پس نکردند» ، پس مخالفت و ردّ صحابه در حجه الوداع بالاولی موجب غضب شدید و مثبت هلاک و خسران و ضلال و عدوان اینها باشد .

و عبارت روایت مسلم متضمن غضب جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) بر صحابه - که تردد و تأمل در امتثال امر آن حضرت نمودند ، و مبادرت به فسخ حج نکردند ، و ابن القیم هم بعض آن [را] نقل کرده (۱) - چنین است :

حدّثنا أبو بکر بن أبی شیبہ ، و محمد بن مثنیٰ ، و ابن بشار - جميعاً ، عن غندر ، قال ابن مثنیٰ : حدّثنا محمد بن جعفر ، حدّثنا شعبه ، عن الحكم ، عن علی بن الحسین ، عن ذکوان - مولی عائشه - عن عائشه أنها قالت : قدم رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم لأربع مضمین من ذی الحجّه أو خمس ، فدخل علیّ وهو غضبان ، فقلت : من أغضبك - یا رسول الله ! - أدخله الله النار . قال : « أو ما شعرت أنى أمرتُ الناس بأمر فإذا هم يترددون ؟ ! » - قال الحكم : كأنهم يترددون أحسب - ولو أنى استقبلتُ من أمری ما استدبرتُ ما سقتُ الهدی معی حتّی اشتريه ، ثم أحلّ كما حلّوا « (۲) .

۱- زاد المعاد ۲ / ۱۸۰ - ۱۸۱ .

۲- [الف] باب بیان وجوه الإحرام .. إلى آخره من کتاب الحجّ . [صحیح مسلم ۴ / ۳۳ - ۳۴] .

و در "مشکاه" مسطور است :

عن عائشه أنها قالت : قدم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لأربع مضمين من ذى الحجة أو خمس ، فدخل عليّ - وهو غضبان - فقلت : < ۱۳۵۶ > من أغضبك - يا رسول الله ! [ص] - أدخله الله النار ، قال : « أو ما شعرت أنى أمرت الناس بأمر فإذا هم يترددون ، ولو أنى استقبلت من أمرى ما استدبرت ما سقت الهدى معى حتى أشتريه ، ثم أحل كما حلوا » . رواه مسلم . (۱)

از این روایت صراحتاً ظاهر است که عایشه هرگاه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) را غضبناک دید گفت که : کدام کس غضبناک ساخت تو را یا رسول الله [ص] ؟ ! داخل کند خدای تعالی او را در نار ، و آن حضرت فرمود که : « آیا میدانی به درستی که من امر کردم مردم را به امری ، پس ناگاه ایشان تردد میکنند » ؛ پس به صراحت تمام واضح گشت که این صحابه مترددین ، اغضاب آن حضرت نمودند ، و مستحق دخول نار و عقاب پروردگار - حسب دعای مقبول عایشه صدیقه ! و تقریر جناب سرور مختار - صلی الله علیه وآله الاطهار - گردیدند ؛ و اغضاب نبی - حسب تصریح خود مخاطب المعی ! - کفر است ، چنانچه در جواب طعن سیزدهم از مطاعن ابی بکر گفته :

۱- [الف] فصل ثالث از باب قصه حجه الوداع من کتاب الحج . [مشکاه المصابیح ۲ / ۷۸۹] .

و یقین است که حضرت هارون [(علیه السلام)] قصد (۱) غضب حضرت موسی [(علیه السلام)] فرموده ؛ زیرا که اغضاب نبی کفر است ... الی آخر (۲).

هر گاه اغضاب نبی - به اعتراف مخاطب با انصاف - کفر است ، در کفر این اصحاب که اغضاب جناب رسالت مآب - صلی الله علیه و آله الاطیاب - نمودند ربیبی نماند .

و نیز دعای عایشه به دخول نار بر ایشان و تقریر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) این دعا را ، بلکه تأیید آن [به بیان (۳)] وجه غضب خود بر ایشان کافی است در اثبات شناخت حال و مآل ایشان ؛ پس اگر خلافت مآب در زمره این اصحاب بود ، خود مطلوب بلاکلفت حاصل گردید و ظاهر شد که : خلافت مآب در حیات آن حضرت اغضاب آن حضرت نموده ، کافر و مستحق دخول نار گردیده ، و حضرت عایشه دعا بر او به دخول نار فرموده ، و جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) هم تقریر آن فرموده ، بلکه تأیید آن نموده .

و دخول خلیفه ثانی بلکه اول و ثالث و اتباع و اشیاعشان هم در جمله تارکین امر آن حضرت از روایت بخاری پر ظاهر است ؛ زیرا که در " صحیح " او مذکور است :

۱- در [الف] اشتبهاً : (قصداً) آمده است .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۸ .

۳- در [الف] اشتبهاً : (میان) آمده است .

حدَّثنا محمد بن المثنى ، حدَّثنا عبد الوهاب بن عبد المجيد ، عن حبيب المعلم ، عن عطاء ، حدَّثني جابر بن عبد الله : أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أهل وأصحابه بالحج ، وليس مع أحد منهم هدى غير النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم (۱) وطلحه ، وكان على [(عليه السلام)] قدم من اليمن ومعه الهدى ، فقال : « أهلت بما أهل به رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم . . » إلى آخره (۲) .

از این روایت ظاهر است که سواى طلحه و جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی دیگر از اصحاب هدی همراه نداشت ، پس عمر و ابوبکر و عثمان هم هدی همراه نداشته باشند ، و ظاهر است که همه کسان که هدی نداشتند مأمور بودند به فسخ حج (۳) ، و هرگاه مأمور به فسخ حج باشند ایشان ، در این صحابه که ترک امتثال امر آن حضرت کردند داخل باشند .

و بالفرض اگر خلافت مآب از جمله مغضبین جناب سیدالمرسلین (صلى الله عليه وآله وسلم) در این وقت نباشد ، لکن چون در زمان خلافت نشان خود عوداً علی بدء به جاهلیت اولی مختار اقران خود رجوع فرموده ، و همان انکار فسخ - که آن حضرت به سبب آن غضبناک شده - آغاز نهاده ! بلاریب عمر به سبب این

۱- در [الف] قسمت : (أهل وأصحابه بالحج ، وليس مع أحد منهم هدى غير النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم) اشتبهاً تکرار شده است .

۲- صحیح بخاری ۲ / ۱۷۱ .

۳- در [الف] اشتبهاً اینجا : (باشند) آمده است .

انکار اغصاب سرور مختار (صلی الله علیه وآله وسلم) کرده ، و به سبب این اغصاب مستحق عقاب و عذاب ربّ الارباب ، و مستوجب دخول نار و مقارنت کفار و اشرار گردیده .

و قرطبی در “مفهم” گفته :

وقولها : (من أغضبك أدخله الله النار) كأنّها سبق لها أن الذي يغضب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم إنّما هو منافق ، فدعت < ۱۳۵۷ > عليه بذلك .. إلى آخره (۱).

[از این عبارت ظاهر است که :] عایشه دعا به دخول نار بر مغضبین جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نموده ، مغضبین آن حضرت و تارکین امر آن حضرت را از اهل نفاق دانسته ، چون خلافت مآب در زمان خلافت نشان خود همان طریقه منکرین و مغضبین آن حضرت پیش گرفته ، قطعاً و حتماً ، بالاولی - حسب افاده عایشه - مستحق نار و از اهل نفاق و شقاق و از جمله کفار مراق باشد .

و وجه اولویت آن است که از این صحابه تردد ابتدائاً واقع شد ، و قبل آن غضب جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) بر آن ، و دعای عایشه بر مرتکبین آن واقع (۲) نشده ؛ و خلافت مآب بعد غضب جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) و آن ، و دعای عایشه ، جسارت بر انکار حکم نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) نموده !!

۱- [الف] باب ما جاء في فسخ الحج في العمره من كتاب الحج . [المفهم ۳ / ۳۱۶] .

۲- در [الف] اشتبهاً : (دافع) آمده است .

و علامه نووی در "شرح صحیح مسلم" گفته :

وقولها : (فدخل عليّ - وهو غضبان - فقلت : من أغضبك - يا رسول الله ! - أدخله الله النار . قال : « أو ما شعرتِ أني أمرتُ الناس بأمر فإذا هم يترددون ») أمّا غضبه صلى الله عليه [وآله] وسلم ؛ فلانتهاك حرمة الشرع وترددهم في قبول حكمه ، وقد قال الله تعالى : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا - يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (۱) ، فغضب صلى الله عليه [وآله] وسلم لما ذكرناه من انتهاك حرمة الشرع ، والحزن عليهم في نقص إيمانهم لتوقفهم .

وفيه دلالة لاستحباب الغضب عند انتهاك حرمة الدين .

وفيه جواز الدعاء على المخالف بحكم الشرع ، والله أعلم (۲) .

از این عبارت سراسر متانت ، شناخت جسارت اصحاب و غایت خسارت خلافت مآب نهایت ظاهر است به وجوه عدیده (۳) :

اول : آنکه از قول او : (أمّا غضبه ؛ فلانتهاك حرمة الشرع وترددهم في قبول

۱- النساء (۴) : ۶۵ .

۲- [الف] باب وجوه الإحرام . . إلى آخره من كتاب الحجّ . [شرح مسلم نووی ۸ / ۱۵۴ - ۱۵۵] .

۳- قسمت : (به وجوه عدیده) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده .

حکمه) ظاهر است که غضب جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به این سبب بود که انتهاک حرمت شرع از صحابه واقع شده که تردد در قبول حکم آن حضرت نمودند؛ پس هرگاه تردد صحابه در قبول امر آن حضرت موجب انتهاک حرمت شرع و موجب غضب آن حضرت باشد، بلا شبهه انکار خلافت مآب - بعد این همه اهتمام آن حضرت و اظهار کمال شناعة این تردد و تبیین نهایت حقیقت این حکم خود - به غایت انتهاک حرمت شرع و موجب نهایت غضب جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهد شد.

دوم: آنکه از قول او: (وقد قال الله تعالی...)، إلى آخره واضح است که حسب دلالت این آیه کریمه این صحابه مترددین که انتهاک حرمت شرع کردند - به سبب عدم تحکیم آن حضرت و وجدان حرج در نفوس خودشان از حکم آن حضرت - ایمان نداشتند، پس نفی ایمان ایشان به این تأکید شدید - که حق تعالی قسم خود بر آن یاد نموده - ثابت شد، و هرگاه این آیه کریمه در حق این صحابه مترددین صادق باشد، به حال خلافت مآب - که بعد این همه اهتمام سرور انام - صلی الله علیه وآله الکرام - انکار حکم آن حضرت کرده، و به تحریم ما أباحه پرداخته - زیاده تر موافق باشد؛ پس ثابت شد که حسب حکم محکم حق تعالی - که قسم خود بر آن یاد فرموده - خلافت مآب ایمان نداشت! فإنه ما حکم الرسول فی ما شجر، ولا انتهى (۱) عما نهی عنه

وزجر ، فکان ممّیا قضاه فی نفسه حرج ، وأی حرج حتّی بادر بانکار حکمه الأبلج ، فلا-وریک لیس له من الإیمان نصیب وخلق ، وكيف یؤمن من یحرّم ما حکم به الرسول بالاتفاق ؟ ! والله ولیّ التوفیق والإرفاق .

سوم : آنکه از قول او : (فغضب صلی الله علیه [وآله] وسلم . .) إلى آخره روشن است < ۱۳۵۸ > که آن حضرت بر این صحابه غضبناک شد به سبب آنکه انتهاک حرمت شرع نمودند ، و نیز آن حضرت بر حال این صحابه اندوهگین شد ؛ پس چون خلافت مآب انکار حکم آن حضرت به این جسارت کرده ، انتهاک حرمت شرع از او به غایت قُصوی واقع شده ، و این معنا موجب نهایت غضب و حزن آن حضرت گردیده .

چهارم : آنکه از قول او : (فیه دلالة . .) إلى آخره پیدا است که از این صحابه مترددین در حکم جناب سید المرسلین - صلی علیه وآله اجمعین - انتهاک حرمت دین واقع شده ، و غضب بر ایشان مستحب بود ، و این روایت دلیل استحباب غضب نزد انتهاک حرمت دین است ، پس ثابت شد که خلافت مآب به منع فسخ حج انتهاک حرمت دین دوباره فرمود ، و اهل اسلام را میباید که به اقتدای سرور کائنات - علیه وآله آلاف التحیات - بر آن ناهی واهی غضبناک شوند ، فله الحمد که غضب اهل حق بر خلافت مآب و احزاب او عین اقتدای جناب رسالت مآب - صلی الله علیه وآله الأطیاب - و ادای استحباب است نه موجب طعن و تشنیع و عقاب ، والحمد لله فی المبدأ والمآب .

پنجم : آنکه از قول او : (و فيه جواز الدعاء على المخالف لحكم الشرع) ظاهر است که : این صحابه مخالف حکم شرع کردند ، و مستحق بد دعا (۱) گردیدند ؛ پس هرگاه این صحابه مترددین مخالف شرع و مستحق دعای بد باشند ، خلافت مآب که به اجهار و اعلان ابطال و تحریم فسخ حج نمود و به تحریم حلال الهی پرداخته ، بالاولی مخالف حکم شرع و مستحق دعا [ی] دخول نار باشد .

و علاوه ؛ ابوزرعه عراقی در “ شرح احکام ” در شرح حدیث اول باب الهدی که این است :

عن همام ، عن أبي هريره ، قال : بينما رجل يسوق بدنه مقلده فقال له رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « ويلك ! اركبها . » قال : بدنه يا رسول الله ! قال : « ويلك ! اركبها ، ويلك ! اركبها . »

[گفته :] قوله : (ويلك) کلمه تستعمل في التغليظ على المخاطب ، وأصلها لمن وقع فيهلكه وهو يستحقها ، فهي كلمه عذاب بخلاف (ويح) فهي كلمه رحمه ، وفيها هنا وجهان :

أحدهما : أنها على بابها الأصلي ، ثم يحتمل أن يكون ذلك لأمر

دنيوى ، وهو أن هذا الرجل كان محتاجاً إلى الركوب ، [و] قد وقع فى تعب وجهه ، ويدلّ لذلك قوله - فى روايه النسائى من حديث أنس - : (وقد جهده المشى) .

ويحتمل أن يكون لأمر دينى ، وهو مراجعته للنبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم وتأخر امتثاله أمره .

فإن قلت : إن هذا الأمر إنّما هو للإباحه عند الجمهور ، فكيف إستحقّ الذمّ بترك (١) المباح الذى لا حرج فيه ؟ !

قلت : لما فهم من توقّفه فى الإباحه حيث صار يعارض أمر النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم له بالركوب بقوله : (إنها بدنه) ، يشير (٢) بذلك أنه لا يباح ركوبها لكونها هدياً .

فإن قلت : معارضه النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فى الإباحه شديده تؤدّى إلى الكفر ، فكيف مخلص هذا الرجل منها ؟ !

قلت : ما عارض عناداً ، بل ظنّ أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يعلم أنها هدى ، فلمّا علم النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم (٣) ذلك وقال له : « اركبها وإن كانت بدنه » ، بادر لامثال

١- در [الف] اشتبهاً : (يترك) آمده است .

٢- در [الف] اشتبهاً : (بشير) آمده است .

٣- قسمت : (لم يعلم أنها هدى ، فلمّا علم النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است .

أمره وركب (۱) .

از این عبارت ظاهر است که : معارضه امر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) ولو بالاشاره موجب استحقاق ذمّ و لوم است .

و نیز معارضه آن حضرت اگر چه در اباحه باشد ، شدید الخطر و مؤدّی به کفر است .

و نیز از آن ظاهر است که : اگر این مرد با وصف علم به علم جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به اینکه آن بدنه هدی است ، معارضه آن حضرت میکرد ، موجب کفر او میشد ، < ۱۳۵۹ > لکن چون گمان برد که آن حضرت نمیداند که آن بدنه هدی است ، به این سبب گفتن او : (بدنه یا رسول الله !) موجب کفر او نشد ، و چون ظاهر است که : اصحاب در حجه الوداع حکم جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) [را] به فسخ صراحتاً دریافتند ، و باز سر از اطاعت آن تافتند ، بلکه به ردّ آن پرداختند ، و آن حضرت را غضبناک ساختند ، بلا شبهه معارضه آن حضرت عناداً از ایشان به وقوع پیوسته ، و احتمال دیگر در اینجا متطّرق نمیتواند شد .

و علامه حسن بن محمد بن عبدالله الطیبی - که فضائل و محامد او از " بغیه الوعاه " و " درر کامنه " و امثال آن ظاهر است (۲) - در " کاشف شرح مشکاه " در

۱- [الف] کتاب الحج . [شرح احکام صغری ، ورق : ۱۷۲ - ۱۷۳] .

۲- لاحظ : بغیه الوعاه ۱ / ۵۲۲ ، والدرر الکامنه ۱ / ۲۰۸ .

شرح حديث عايشه كفته :

قوله : (من أَعْضَبَكَ) ، (مَنْ) يجوز أن يكون شرطيه ، وجوابه : (أدخله الله) [وأن يكون استفهاميه على سبيل الإنكار ، وقوله : (أدخله الله)] (١) على هذا لا يكون إلا الدعاء ، بخلاف الأول فإنه يحتمل الدعاء والإخبار .

مح (٢) : وإنما غضب صلى الله عليه [وآله] وسلم لهتك حرمة الشرع وترددهم فى قبول حكمه ، وتوقفهم فى أمره ، وقد قال الله تعالى : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً) (٣) ، وفيه دلالة استحباب الغضب عند هتك حرمة الدين ، وجواز الدعاء على المخالف (٤) .

و ملاً على قارى در “ مرقاه شرح مشكاه “ كفته :

(عن عائشه) . . . (أنها قالت : قدم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم مكة لأربع مضيّن من ذى الحجه) (أو) للشك ، ولم

١- الزيادة من المصدر .

٢- [الف] رمز لشرح صحيح مسلم للنووى . (١٢) .

٣- النساء (٤) : ٦٥ .

٤- [الف] الفصل الثالث من الباب قصه حجه الوداع من كتاب الحج . (١٢) . [شرح الطيبى على مشكاه ٥ / ٢٦٥] .

ينظروا إليه ؛ لأن غيرها جزم بالأربع (خمس ، فدخل عليّ - وهو غضبان - فقلت : من) يحتمل أنها استفهامية (فأدخله) دعاء ، أو شرطية ، (فأدخله) جواب إخباراً ودعاءً (أغضبك يا رسول الله ! أدخله الله النار ، قال : « أو ما شعرت أنى أمرت الناس بأمر فإذا هم يترددون ») . . أى ففاجأ أمرى ترددهم لقيام تخيل فى نفوسهم : أن فى ما أمرت فيه منافياً للكمال بالنسبه لهم ، وهذا موجب للغضب لله ؛ فإنه مناف لقوله تعالى : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (١) .

وفيه ندب الغضب لله ، وجواز الدعاء على المخالف للحق (٢) .

و در “مشكاه” مسطور است :

عن عطا ، قال : سألت جابر بن عبد الله - فى ناس معى - قال : أهللنا أصحاب محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم خالصاً وحده . قال عطا : قال جابر : فقدم النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم صبح رابعه مضت من ذى الحجه ، فأمرنا أن نحلّ .

قال عطاء : قال : « جَلُّوا وَأَصِيبُوا النِّسَاءَ » . قال عطا : ولم يعزم

١- النساء (٤) : ٦٥ .

٢- [الف] فصل ثالث از باب قصه حجه الوداع از كتاب الحج . (١٢) . [مرقاه المفاتيح ٥ / ٤٨٤] .

عليهم ، ولكن أحلّهنّ لهم ، فقلنا : لمّا لم يكن بيننا وبين عرفه إلا خمس ، أمرنا أن نفضى إلى نساءنا ! فنأتى عرفه تقطر مذاكيرنا المنى !

قال : يقول جابر - بيده - : كأنى أنظر إلى قوله بيده يحركها ، قال : فقام النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فينا ، فقال : « قد علمتم أنى أتقاكم لله ، وأصدقكم ، وأبرّكم ، ولولا - هديى لحللت كما تحلون ، ولو استقبلت من أمرى ما استدبرت لم أسق الهدى ، فجلّوا » ، فحللنا وسمعنا وأطعنا (١).

و ملا على قارى در “ مرقاه ” در شرح اين حديث گفته :

(فنأتى عرفه تقطر مذاكيرنا المنى) . . أى لقرب عهدنا بالجماع ، فتذكره حتى يغلب علينا الشهوه ويخرج المنى ونحن متلبسون بالحجّ ، (وذلك نقص) . . أى نقص ، ولو تركنا على إحرامنا الأول لبعده عهدنا وأنسينا النساء ، فلا يحصل فى حجنا نقص .

(قال : يقول جابر) . . أى يشير بيده (كأنى أنظر إلى قوله) . . أى إشارته (بيده يحركها) هذا لمزيد < ١٣٦٠ > استهجانهم ما ترتب على إباحه الوطى لهم من انتشار مذاكيرهم ، وامتداد الشهوه فيها لتذكرهم قرب ما كانوا فيه من الجماع .

(قال) جابر (فقام النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فينا) لمّا

١- [الف] الفصل الثالث من باب قصه حجّه الوداع من كتاب الحجّ . (١٢) . [مشكاه المصايح ٢ / ٧٨٨ - ٧٨٩] .

بلغه كراهتنا لذلك ، واستهجاننا له (فقال) زجرًا لنا عن تحكيم عقولنا في ما أمر به ، وإعلامًا لنا بأنه لا يأمر إلا بأكمل الأحوال ، وأرضاهما الله تعالى بالنسبه للمأمور : كيف تكرهون أمرى و « قد علمتم أنى أتقاكم الله » فى جميع الأحوال ، « وأصدقكم » فى جميع الأقوال ، « وأبرّكم » .. أى أكثركم برًّا وإحساناً وشهوداً لله فى جميع ما يصدر عنى ، ومن اتصف بهذه الأوصاف العلية المكمله للظاهر والباطن ، المنزّه لهما عن الميل - فضلا عن الأمر - إلى ما ليس فيه إلا الكمال الأعظم ، لا يأمر إلا بما هو على وفق أكمل وجوه الحكمة والصواب والسداد ، ثم اعتذر لهم بأنه لولا المانع له من موافقتهم فى الفسخ والتحلّل لفعلها ، فقال : « ولولا هديى » وما فيه من إظهار شعائر البيت ، وحثّ الناس على ذلك إلى الأبد « لتحللت كما تحلون ، ولو استقبلت من أمرى ما استدبرت » .. أى ولو ظهرت لى هذه المصلحه الحاضره الآن من الإحلال معكم ، مبالغه فى بيان جواز العمره فى أشهر الحجّ ، وتطيباً لقلوبكم حاله إحرامى بالحجّ وسوقى الهدى « لم أسق الهدى ، فحلّوا » ، وطيبوا نفوسكم ، (فحللنا وسمعنا وأطعنا) ؛ لأنه زال عنا ما كان اختلج فى نفوسنا ممّا كان الأولى بنا أن نردّه ولا نسترسل معه (١).

١- [الف] الفصل الثالث من باب قصه حجه الوداع من كتاب الحجّ . (١٢) . مطلب فوق در " مرقاه المفاتيح " مطبوع نيست ، به چاپهای متعدد مراجعه شد (٥ / ٤٨٣ چاپ دار الكتب العلميه بيروت لبنان ، ٥ / ٤٥٥ چاپ دار الفكر بيروت لبنان ، ٥ / ٣١٠ - ٣١١ چاپ دار الكتاب الإسلامى القاهره) ، و به برخى ديگر از شروح مشكاه ، و كتب عامه كه در برنامه هاى كامپيوترى بود نيز رجوع شد ولى پيدا نشد ! در مرقاه المفاتيح ٥ / ٤٨٣ (چاپ دار الكتب العلميه بيروت لبنان) آمده است : (قال عطاء : قال جابر (رضى الله عنه) : فقدم النبىّ صبح رابعه مضت من ذى الحجّه) بكسر الحاء لا غير ، (فأمرنا أن نحلّ) .. أى نفسخ الحجّ إلى العمره (قال عطاء) .. أى راوياً عن جابر (قال) .. أى النبىّ (حلّوا) بكسر الحاء وتشديد اللام ، (وأصيبوا النساء) تخصيص بعد تعميم للاهتمام ، وتنصيب لرفع الإيهام من الإيهام ، (قال عطاء : ولم يعزم) .. أى يوجب النبىّ [صلى الله عليه وآله وسلم] (عليهم ، ولكن أحلّهنّ لهم) يعنى لم يجعل الجماع عزيمة عليهم ، بل جعله رخصه لهم ، بخلاف الفسخ فإنه كان عزيمة ، فأمر (حلّوا) للوجوب ، و (أصيبوا) للإيحاء أو للاستحباب . قال الطيبى ... أى قال عطاء ... فى تفسير قول جابر (فأمرنا) ثم فسّر هذا التفسيرات بأن الأمر لم يكن جزماً ، (فقلنا [لما] لم يكن) .. أى حين لم يبق (بيننا وبين عرفه إلا خمس) .. أى من الليالى بحساب ليله عرفه أو من الأيام بحساب يوم الأحد الذى لا كلام فيه (أمرنا) .. أى النبىّ [صلى الله عليه وآله وسلم] (وآله وسلم) ، وفى نسخه بصيغه المجهول (أن نفضى) من الإفضاء .. أى نصل (إلى نساتنا) ، وهو كناية عن الجماع ، كقوله تعالى : (وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ) [سورة النساء (٤) : « ٢١ »] ، (فنأتى) بالرفع .. أى فنحن حينئذ نأتى (عرفه تقطر مذاكيرنا المنى) الجملة حاله ، وهو كناية عن قرب الجماع ، وكان هذا عيباً فى الجاهليه حيث يعدّونه نقصاً فى الحجّ (قال) .. أى عطاء ... (يقول) .. أى يشير جابر بيده (كأنى أنظر إلى قوله) .. أى إشارته (بيده يحركها) أى يده ، ولعله أراد تشبيه تحريك المذاكير بتشبيه اليد ، أو إشاره إلى تقليل المدّه بينهم وبين عرفه ، أو إيماة إلى وجه الإنكار عليهم والتأسف لديهم (قال) .. أى جابر (رضى الله عنه) (فقام النبىّ [صلى الله عليه وآله وسلم] [فينا] .. أى خطيباً) فقال : « قد علمتم » .. أى اعتقدتم (انى أتقاكم الله) .. أى أدينكم أو أخشاكم ، (وأصدقكم) .. أى قولاً ، (وأبرّكم) .. أى عملاً ، (ولولا هديى لتحللت كما تحلون ، واستقبلت [ولو استقبلت] من أمرى ما استدبرت) (ما) موصوفه محلّها النصب على المفعوليه (لم أسق الهدى ، وكنت حللت معكم) أراد به تطيب قلوبهم ، وتسكين نفوسهم فى صوره المخالفه بفعله ، وهم يحبّون متابعتة وكمال

موافقته ، ولما فى نفوسهم من الكراهيه الطبيعيه فى الاعتمار فى أشهر الحج ، ومقاربه النساء قرب عرفه ، (فحلّوا) بكسر الحاء أمر للتأكيد ، (فحلّنا ، وسمعنا ، وأطعنا) . . أى منشرحين منبسطين حيث ظهر لنا عذر المخالفه وحكمه عدم الموافقه .

از این عبارت واضح است که : اصحاب حکم جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) را به فسخ حج به عمره مستلزم نهایت نقص حج دانستند ، و کراهت از حکم آن حضرت نمودند ، و ارشاد آن سرور - العیاذ بالله - مستهجن و قبیح دانستند تا که - به مزید استهجان حکم سرور انس و جان - ذکر چکیدن مذاکیر به میان آوردند ! و هرگاه آن حضرت بر کراهت ایشان این حکم را و استهجان ایشان آن را مطلع شد ، زجر فرمود ایشان را از تحکیم عقول ، و ارشاد نمود به طریق مقبول که اعلام فرمود ایشان را که آن حضرت امر نمیفرماید مگر به اکمل احوال و ارضای آن نزد خدای تعالی به نسبت مأمور پس ثابت شد که : فسخ حج به عمره اکمل احوال و ارضای آن نزد خدای تعالی به نسبت مأمورین است .

و نیز از قول او : (لا یأمر إلا بما هو علی وفق اکمل وجوه المصلحه) واضح است که فسخ حج موافق اکمل وجوه حکمت و صواب و سداد و عین صلاح و رشاد باشد ، آن را ناجایز و حرام گمان بردن و بر تحریم آن جسارت کردن از عجایب خرافات و طرائف ترهات است .

و هرگاه صحابه از قبول چنین حکم محکم (۱) - که اکمل احوال و ارضای آن نزد حق تعالی و موافق اکمل وجوه حکمت و صواب و سداد [است] - در آخر حیات آن سرور سر تافتند ، بلکه آن را موجب نقص شدید پنداشتند تا که آن حضرت را به غضب آوردند ، پس اگر این حضرات از قبول حکم آن حضرت بعد وفات آن جناب در باب خلافت جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که آن هم اکمل احوال و ارضای آن نزد حق تعالی و موافق اکمل وجوه حکمت و صواب و سداد و عین صلاح و رشاد بوده سرتافته باشند ، و استخلاف آن حضرت را به تحکیم عقول ناقصه ، موجب نقص شدید انگاشته و مستلزم مفسد پنداشته [باشند] - چه عجب باشد ؟ !

و حیرت است که خلافت مآب همین حکم خاص را - فضلا عن غیره ! که صحابه در آن تحکیم عقول ناقصه خود کرده و آن را موجب نقص شدید پنداشته ، از قبول آن < ۱۳۶۱ > سرپیچیده بودند ، و آن حضرت به این سبب غضب فرموده ، زجر ایشان فرموده ، شاعت انحراف و اعتسافشان ظاهر

۱- در [الف] اشتباهاً اینجا : (را) آمده است .

نموده ، و بودن این فعل اکمل احوال و ارضای آن نزد حق تعالی و موافق اکمل وجوه حکمت و صواب و سداد بیان کرده - را بعد وفات آن حضرت تغییر نمود و ردّ کرد ، و تحکیم عقل ناقص خود نمود ، و به همان علت معلول و زعم مدخول و توهم مرزول و تقول مغسول تمسک کرد ، یعنی فسخ حج را موجب نقص پنداشت و به وسواس خناس و طی (۱) اعراس را سبب تحریم حکم خیر الناس (صلی الله علیه وآله وسلم) ساخت .

و نیز ابن القیم بعد مدح و ستایش امام احمد بن حنبل به قول خود : (والله درّ الإمام أحمد . .) إلى آخره نقل کرده که او به سلمه بن شیب - که تعبیر و تعیب امام احمد بن حنبل به تجویز فسخ حج نموده - ارشاد فرموده آن چه حاصلش [آن است] که : ای سلمه ! من گمان می‌کردم برای تو عقل را ، یعنی تو را عاقل مینداشتم ، و حالا ظاهر گشت که تو بهره [ای] از عقل و تمیز نداری ، و همت به انکار شریعت صحیحه و سنت صریحه می‌گماری ، و نزد من یازده حدیث صحیح است از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) ، چگونه جایز است که این احادیث صحیحه را به قول تو ترک کنم ؟ !

از این ارشاد باسداد امام احمد بن حنبل - که یکی از ارکان اربعه اسلام سنیان است - به کمال وضوح و ظهور ثابت است که : کسی که انکار تجویز فسخ حج نماید ، او از عقل و فهم و دین و دیانت عاری ، و مبتلای بلای

۱- در [الف] اشتباهاً اینجا : (واو) آمده است .

مخالفت حق و صواب و ابطال حکم رسول ایزد باری است ، پس حسب افاده امام احمد بن حنبل - که مقبول ابن القیم و دیگر اتباع آن امام جلیل است - خلافت مآب نیز از عقل و دین و اتباع شرع مبین بهره [ای] نداشت ، و همت بر مخالفت جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابطال سنت ثابته میگماشت .

و این ارشاد امام احمد بن حنبل را دیگر اکابر علمای سنی هم نقل کرده اند ، قسطلانی در " ارشاد الساری " گفته :

قال بعض الحنابله : نحن نشهد الله أننا لو أحرمتنا بحجّ لرأينا فرضاً فسخه إلى عمره تفادياً من غضب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وذلك أن في السنن : عن البراء بن عازب : خرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه ، فأحرمتنا بالحجّ ، فلمّا قدمنا مكة قال : « اجعلوها عمره » ، فقال الناس : يا رسول الله ! قد أحرمتنا بالحجّ فكيف نجعلها عمره ؟ ! قال : « انظروا ما أمركم به فافعلوا » ، فردّوا عليه القول ، فغضب . . إلى آخر الحديث . وقال سلمه بن شبيب لأحمد : كل أمرك عندي حسن إلاّ - خله واحده . قال : وما هي ؟ قال : تقول بفسخ الحجّ إلى العمره ! فقال : يا سلمه ! كنت أرى لك عقلا ، عندي في ذلك أحد عشر حديثاً صحاحاً عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، أتركها بقولك ! (۱) . انتهى .

۱- [الف] باب عمره التنعيم من أبواب العمره . [ارشاد الساری ۳ / ۲۷۰] .

و علامه ابن تیمیه هم این ارشاد باسداد احمد ذکر فرموده ، لکن اعتراض سلمه و جواب احمد را رنگین تر از این آورده ، یعنی از سلمه تصریح به اینکه احمد تقویت قلوب رافضه نموده ، و از احمد تصریح صریح به احمق بودن سلمه نقل نموده ، چنانچه در “ منهاج السنه ” - به مقام ذکر موافقت ائمه سنیه با اهل حق در [برخی از] مسائل - گفته :

وكذلك أحمد بن حنبل يستحب المتعه : متعه الحج ، ويأمر بها ، ويستحب هو وغيره من الائمة - أئمة الحديث - لمن أحرم مفرداً أو قارناً أن يفسخ ذلك إلى العمره ويصير متمتعاً ؛ لأن الأحاديث الصحيحة جاءت بذلك حتى قال سلمه بن شبيب للإمام أحمد : [يا (۱)] أبا عبد الله قويت قلوب الرافضه لما أفتيت أهل خراسان بالمتعه ، فقال : يا سلمه ! كان يبلغني عنك أنك أحمق ، وكنت أذفع عنك ، والآن < ۱۳۶۲ > فقد ثبت عندي أنك أحمق ، عندي أحد عشر حديثاً صحاحاً عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أتركها لقولك ! (۲) از این عبارت واضح است که : امام احمد بن حنبل قائل به استحباب متعه الحج بود ، و حکم به آن میکرد ، و نیز احمد بن حنبل و غیر او از ائمه

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [الف] جواب الوجه الخامس فی بیان وجوب اتباع مذهب الإمامیه من الفصل الثانی ، من فصول منهاج الکرامه . (۱۲) .
 منهاج السنه ۴ / ۱۵۱ - ۱۵۲] .

حدیث فتوا به استحباب فسخ حج میدهند زیرا که احادیث صحیحہ در این باب وارد شده اند ، و سلمه بن شیبہ چون طعن بر امام احمد بن حنبل به سبب فتوا به متعه نمود ، و زبان شکایت به ذکر تقویت قلوب رافضه گشود ، امام احمد به جواب آن طاعن خائن از جا رفته ، گرم شد ، و اعاده تحمیق و تجهیل آن امام جلیل کرده (۱) ، ارشاد فرمود آنچه محصلش آن است که : میرسید مرا که تو احمق هستی و من از تو دفع می‌کردم ، و الآن به تحقیق ثابت شد نزدیک من به درستی که تو احمق هستی ، نزدیک من یازده حدیث صحاح از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) است ، آیا ترک کنم آن را به سبب قول تو؟! !

و محتجب نماند که این سلمه بن شیبہ از اکابر ائمه مکثرین و رِخاله جوّالین و اعظم روات "صحاح" ایشان است ، مسلم و ابوداود و نسایی و ترمذی و ابن ماجه از او در "صحاح" خود روایتها نقل میکنند ، ذهبی تصریح کرده به آنکه : او حافظ و حجت است ، و ابوحاتم رازی و صالح بن محمد بغدادی ارشاد کرده اند که : او صدوق است ، و ابن حبان او را در ثقات ذکر نموده ، و ابن حجر عسقلانی تصریح کرده به آنکه : او ثقه است و از کبار طبقه حادیه عشره است .

ذهبی در "کاشف" گفته :

سلمه بن شیبہ ، أبو عبد الرحمن النیسابوری ، الحافظ بمکه ،

۱- در [الف] اشتباهاً : (گردیده) آمده است .

عن أبي أسامة ويزيد وعبد الرزاق ؛ وعنه م عه (۱) والرويانى ، حجه ، مات ۲۴۷ (۲) .

و در “ حاشیه کاشف ” - که از آن عبدالحق در “ رجال مشکاه ” نقلها آورده - بعد لفظ ابن شیب مسطور است :

قال س : - أى النسائی - ما علمنا به بأساً ، وقال أبو حاتم الرازى وصالح بن محمد البغدادی : صدوق ، ذكره ابن حبان فى الثقات ، وقيل : مات سنة ست وأربعين ومأتين (۳) .

و نیز در این حاشیه بعد لفظ ابو عبدالرحمن مسطور است :

الحجرى ، المسمى ، أحد الأئمة المكثرين ، والرحاله الجوالين (۴) .

و ابن حجر عسقلانى در “ تقريب التهذيب ” گفته :

سلمه بن الشيب المسمى النيسابورى ، نزيل مكة ، ثقة من كبار الحاديه عشره ، مات سنة بضع وأربعين (۵) .

۱- [الف] يعنى مسلم وأصحاب السنن الأربعة .

۲- الكاشف ۱ / ۴۵۳ .

۳- حاشیه کاشف : وانظر : تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر ۲۲ / ۷۶ / ۸۰ ، الجرح والتعديل للرازى ۴ / ۱۶۴ .

۴- حاشیه کاشف : ، وانظر : تهذيب الكمال للمزى ۱۱ / ۲۸۴ .

۵- تقريب التهذيب ۱ / ۲۴۷ .

و هرگاه امام احمد بن حنبل تحمیق و تسفیه چنین امام نبیه به سبب انکار فسخ حج کرده باشد ، در حمق و سفاهت دیگر منکرین فسخ حج هم - به اولویت یا اشتراک علت - ریبی نمیماند .

و نیز ابن القیم قسم شرعی به نام ایزد قهار یاد کرده ، ارشاد نموده که : امر به فسخ حج در حیات آن حضرت منسوخ نشده و نه بعد آن حضرت ، و حرفی واحد که معارض این امر باشد صحیح نشده ، و نه آن حضرت اصحاب خود را به این امر مخصوص فرموده ، بلکه حق تعالی جاری نمود بر زبان سراقه که سؤال کرد از آن حضرت که : آیا این امر مختص است به صحابه ؟ پس جواب داد آن حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) که : « این ثابت است برای ابد » .

و ابن قیم ارشاد میفرماید که : نمیدانیم که چه چیز مقدم کرده شود بر این احادیث ؟ ! و این امر مؤکد است که به تحقیق غضب فرمود حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بر کسی که مخالفت کرد آن را .

و نیز ابن القیم روایت مناظره ابن عباس با عبدالله بن الزبیر از ابن ابی شیبیه نقل کرده که از آن صراحتاً واضح است که ابن عباس بر ابن زبیر انکار شدید فرموده که < ۱۳۶۳ > به تأکید تمام عمای قلب او را ثابت نموده ، یعنی صفت اهل ضلال و نفاق و کفر در حق او محقق ساخته ؛ پس ظاهر شد که انکار فسخ حج به این مثابه قبیح و شنیع است که آن دلالت میکند بر اینکه قلب

منکر آن مبتلای عمی (۱) است ، پس معلوم شد که خلافت مآب نیز نزد ابن عباس اعمی القلب و ضال مضلّ بود که انکار فسخ حج مینمود .

و از این روایت به کمال وضوح و لمعان این همه ظاهر میشود که حقیقت بیان ابن عباس به تصدیق مادر ابن زبیر ثابت و محقق گردید ، و ابن زبیر سکوت بر آن کرد و تاب ردّ و ابطال یا تأویل آن - بما یذکره أهل الضلال - نیافت ، پس بطلان ادعای اختصاص فسخ حج به آن زمان از افاده ابن عباس و والده ابن زبیر و سکوت ابن زبیر به نهایت وضوح ظاهر شد ، والله الحمد علی ذلک .

و چون ظاهر است که ابن عباس تصدیر کلام بلاغت نظام خود به اثبات عمای قلب ابن زبیر نموده بود ، و والده ماجده ابن زبیر تصدیق ابن عباس در کلامش فرموده ، ثابت گردید که : ابن زبیر حسب افاده مادر بزرگوار خود هم اعمی القلب بود .

و نیز ابن القیم در “ زاد المعاد ” بعد این مقام گفته :

فصل ؛ وأما ما فی حدیث أبی الأسود ، عن عروه من فعل أبی بکر وعمر والمهاجرین والأنصار وابن عمر ، فقد أجابه ابن عباس فأحسن جوابه ، فیکتفی بجوابه ؛ فروی الأعمش ، عن فضیل بن عمرو ، عن سعید بن جبیر ، عن ابن عباس : تمتّع

۱- در [الف] اشتبهاً : (عمر) آمده است .

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فقال عروه : نهى أبو بكر وعمر عن المتعه ! فقال ابن عباس : أراهم يهلكون ! أقول : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتقول : قال أبو بكر وعمر (۱) .

از این روایت ظاهر است که ابن عباس نهی ابوبکر و عمر را از متعه به جوی نمیخرد ، و هرگز آن را حجت و دلیل و قابل اعتنا و لایق اصغا نمیفهمید ، بلکه عروه را که احتجاج به نهی ایشان نموده و امثال او را هالك و خاسر و گمراه و مبتدع و حائر میدانست که مقابله ارشاد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به نهی شیخین مینماید ؛ پس از این متعه هر چه خواهند اراده کنند ، خواه متعه نسا اراده سازند ، و خواه تمتع ، و خواه فسخ حج ، در صور ثلاثه مطلوب اهل حق که اثبات خلاف خلافت مآب با جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) است مثل آفتاب نیم روز درخشان است .

و هرگاه نزد ابن عباس مُقتدیان شیخین در متعه هالك و خاسر باشند ، خود آن هر دو بزرگ چگونه هالك و خاسر و ضال و جائز نباشند ، بلکه بادی مصداق : « من سنّ سنه سیئه فعلیه وزرها ووزر من عمل بها (۲) » میباشد ، و

۱- [الف] فصول من مبحث فسخ الحجّ . [زاد المعاد ۲ / ۲۰۶] .

۲- رواها الخاصه والعامه بتعابیر مختلفه ، فراجع : المحاسن للبرقی ۱ / ۲۷ ، ثواب الأعمال : ۱۳۲ ، الأمالی للشیخ المفید : ۱۹۱ ، الفصول المختاره : ۱۳۶ ، مکارم الأخلاق : ۴۵۴ ، وسائل الشیعہ ۱۶ / ۱۷۴ ، مستدرک الوسائل ۱۲ / ۲۲۹ ، بحار الأنوار ۶۸ / ۲۵۷ - ۲۵۸ ، مستدرک سفینه البحار ۵ / ۱۸۳ - ۱۸۴ من الخاصه . ومن العامه : مسند أحمد ۲ / ۵۰۵ ، و ۴ / ۳۶۱ - ۳۶۲ ، سنن الدارمی ۱ / ۱۳۰ - ۱۳۱ ، صحیح البخاری ۸ / ۱۵۱ ، سنن ابن ماجه ۱ / ۷۴ ، سنن الترمذی ۴ / ۱۴۹ ، السنن الکبری للبیهقی ۴ / ۱۷۶ مجمع الزوائد ۱ / ۱۶۷ ، کنز العمال ۱۵ / ۷۷۹ - ۷۹۰ . . . و غیرها .

عذاب جمله عاملین به حکم باطلش طوق گردن او خواهد بود .

و ابن قدامه حنبلی - علی ما نقل - در کتاب "مغنی" از سعید بن جبیر از ابن مسیب از ابن عباس نقل کرده :

قال : تمّعت النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلم ، فقال عروه : نهی أبو بکر وعمر عن المتعه ، فقال ابن عباس : أراهم سیهلون !
أقول : قال النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلم ویقولون : نهی عنها أبو بکر وعمر (۱) .

از این روایت هم پیداست که نهی شیخین از متعه مخالف ارشاد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) بود ، و مقابله عروه و غیر او نهی شیخین را با حکم جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) موجب هلاک و ضلال بوده ، پس متعه را بر هر معنا که خواهند حمل کنند ، مطلوب اهل حق که اثبات مخالفت خلافت مآب با حق میباشد ثابت است .

و نیز ابن القیم در " زاد المعاد " بعد روایت سابقه گفته : < ۱۳۶۴ >

قال عبد الرزاق : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عن أيوب ، قال : قال عروه لابن عباس : ألا تتقى الله ترخص في المتعه ؟ ! فقال ابن عباس : سل أمك باعديه (۱) ، فقال عروه : أمّا أبو بكر وعمر فلم يفعلوا ، فقال ابن عباس : ما أراكم منتهين حتّى يعذبكم الله ، أُحدّثكم عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتحدّثوننا عن أبي بكر وعمر ؟ ! فقال عروه : إنهما أعلم بسنه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وأتبع لها منك (۲) .

از این روایت نیز ظاهر است که ابن عباس عروه و اتباع او را به سبب مقابل و معارض ساختن ابی بکر و عمر با حکم جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) مستحق عقاب و عذاب الهی دانسته ، و مخالفت و مضادّشان با حکم جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) ظاهر کرده ؛ پس استحقاق شیخین برای عذاب و عقاب ربّ الارباب که بنای مخالفت سرور کائنات در عالم گذاشتند ، بالاولی متحقق باشد .

و نیز ابن القیم در “ زاد المعاد ” گفته :

وفی صحیح مسلم : عن أبي مليكة : أن عروه بن الزبير قال لرجل من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : تأمر الناس بالعمرة في هذا العشر وليس فيها عمره ؟ ! قال : أو لا تسأل

۱- فی المصدر : (یا عریه) .

۲- زاد المعاد ۲ / ۲۰۶ .

مَرِيكَ عَنْ ذَلِكَ ؟ ! قَالَ عَرُوه : فَإِنْ أَبَا بَكْرٍ وَعَمْرٌ لَمْ يَفْعَلَا - ذَلِكَ . قَالَ الرَّجُلُ : مَنْ هَاهُنَا هَلَكْتُمْ ! مَا أَرَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا سَيَعَذِّبُكُمْ ، إِنْ أُحْدِثْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ وَتَخْبِرُونِي بِأَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٌ ؟ ! قَالَ عَرُوه : إِنَّهُمَا - وَاللَّهِ - كَانَا أَعْلَمُ بِسُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ مِنْكَ ، فَسَكَتَ الرَّجُلُ (۱) .

این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه : ابوبکر و عمر نزد ابن عباس در باب اعمار در عشر مخالف جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند ، و ابن عباس ، عروه و امثالش [را] به سبب تمسک به مخالفت شیخین با آن حضرت هالک و خاسر و مستحق عذاب و نکال ذوالجلال دانسته [است] ؛ پس کسی که مشید ارکان خلاف و بادی طریقه جور و اعتساف بود بالاولی هالک و لایق تفضیح و تعیب و مستحق تنکیل و تعذیب باشد .

و اما تمسک عروه به اعلمیت شیخین به مقابله ابن عباس ، پس ابن حزم جواب شافی از آن داده ، چنانچه ابن القیم بعد نقل این روایت گفته :

ثُمَّ أَجَابَ أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ حَزْمٍ عَرُوهَ عَنْ قَوْلِهِ هَذَا بِجَوَابٍ نَذَرَهُ (۲) ، وَنَذَرَ جَوَاباً أَحْسَنَ مِنْهُ لِشَيْخِنَا ، قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ : وَنَحْنُ نَقُولُ لِعَرُوهَ : ابْنُ عَبَّاسٍ أَعْلَمُ بِسُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ وَبِأَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٍ مِنْكَ ، وَخَيْرٌ مِنْكَ وَأَوْلَى بِهِمْ - ثَلَاثَتُهُمْ -

۱- زاد المعاد ۲ / ۲۰۶ - ۲۰۷ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (تذکره) آمده است .

منك ، لا- يشكّ في ذلك مسلم ، وعائشه أمّ المؤمنين أعلم [و] (١) أصدق منك . . ثم ساق من طريق الثوري ، عن أبي إسحاق السبيعي ، عن عبد الله ، قال : قالت عائشه : من استعمل على (٢) الموسم ؟ قالوا : ابن عباس . قالت : هو أعلم الناس بالحجّ (٣) .

و نیز ابن القیم در “ زاد المعاد ” گفته :

وقال عبد الله بن عمر - لمن سأله عنها ، يعنى عن متعه الفسخ ، وقال له : إن أباك نهى عنها - : أفرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أحقّ أن يتبع أو أبى ؟ !

وقال ابن عباس - لمن كان يعارضه فيها بأبى بكر وعمر - : يوشك أن تنزل عليكم حجاره من السماء ، أقول : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وتقولون : قال أبو بكر وعمر .

فهذا جواب العلماء ، لا جواب من يقول : عثمان وأبو ذر أعلم برسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم منكم ، فهلاً قال ابن عباس وعبد الله بن عمر : أبو بكر وعمر أعلم < ١٣٦٥ > برسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم منّا ، ولم يكن أحد من الصحابه ولا أحد من التابعين يرضى بهذا الجواب فى دفع نصّ عن رسول الله

١- الزيادة من المصدر .

٢- در [الف] اشتبهاً : (عن) آمده است .

٣- زاد المعاد ٢ / ٢٠٧ .

صلی الله علیه [و آله] وسلم ، وهم كانوا أعلم بالله وبرسوله وأتقى له من أن یقَدِّموا علی قول المعصوم رأی غیر المعصوم (۱) .

از این عبارت ظاهر است که : ابن عباس به کسی که معارضه او به ابوبکر و عمر مینمود میگفت : قریب است که نازل شود بر شما حجاره از آسمان که میگویم : گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ، و میگوید : گفت ابوبکر و عمر ، یعنی قول ابوبکر و عمر را مقابل و معارض ارشاد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) میگردانید ؛ پس هرگاه متمسک به قول شیخین مستحق نزول حجاره عذاب ، و اصطلاحاً به شراره عقاب ، و مستوجب تعذیب ربّ الارباب باشد ، خود شیخین هم چرا حظّ وافر از این غنیمت متکاثّر نداشته باشند که بر خلاف جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) بدعت باطل در دین آغازیدند !

و نیز از این عبارت ابن قیّم ظاهر است که : تمسک به اعلّیت عثمان و غیر او جواب علما نیست ، بلکه طریقه جهلا است ، و کسی از صحابه و کسی از تابعین به این جواب در دفع نصّی از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) راضی نمیتواند شد ، و تمسک به این جواب خلاف تقواست ، و خلاف علم به خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) است که آن تقدیم قول غیر معصوم است بر قول معصوم .

و چون جواب عروه - که در روایت مسلم مسطور است - همین تمسک به اعلّیت شیخین است ؛ لهذا کمال بطلان آن و نهایت شناعت آن نیز ظاهر

۱- [الف] فصل العذر الثانی .. إلى آخره من فصول مبحث فسخ الحج . (۱۲) . [زاد المعاد ۲ / ۱۹۵ - ۱۹۶] .

گردید ، و واضح شد که این جواب او خارج از طریقه علما و موافق دأب جهلا بوده که کسی از صحابه و تابعین به آن رضا نداشته که آن خلاف تدین و تقوا و مجانب رضای مولا و مضاد علم به خدا و رسول و عین ضلالت و جهالت نامعقول است ، فإنه تقدیم قول غیر المعصوم علی قول المعصوم ، ولا یصدر ذلك إلا من شیطان رجیم مرجوم الذی هو بالكفر والنفاق موسوم .

و دو حدیث ابن عباس که ابن القیم از “ صحیح مسلم ” نقل کرده دلالت صریحه دارد بر آنکه : منکرین فسخ حج به انکار سنت جناب خیر الانام - علیه وآله آلاف التحیه والسلام - مستحق اذلال و ارغام و تهجین اهل اسلام اند ، فیکون الثانی رئیس هؤلاء المستحقین للإرغام ، ومقتدی هؤلاء الطغام الأقرام .

و اصل عبارت مسلم در “ صحیح ” چنین است :

حدَّثنا محمد بن مثنی ، وابن بشار ، قال ابن مثنی : حدَّثنا محمد بن جعفر ، قال : حدَّثنا شعبه ، عن قتاده ، قال : سمعت أبا حسان الأعرج [قال] (۱) : قال رجل من بنی الهجیم لابن عباس : ما هذه الفتیا التي قد تشغفت - أو تشغبت - بالناس : أن من طاف بالبيت فقد حلّ ؟ ! فقال : سنّه نبیکم صلی الله علیه [وآله] وسلم وإن رغمتم .

وحدَّثنی أحمد بن سعید الدارمی ، حدَّثنا أحمد بن إسحاق ،

حدَّثنا همام بن يحيى ، عن قتاده ، عن أبي حسان ، قال : قيل لابن عباس : إن هذا الأمر قد تشعَّع (۱) به الناس : من طاف بالبیت فقد حلَّ الطواف عمره ! فقال : سنَّه نبيِّكم وإن رغمتم (۲) .

و روایت ابن عباس که عبدالرزاق نقل کرده نیز صریح است در آنکه : ابن عباس بر منکرین فسخ حج تشنیع بلیغ نموده .

و قول ابن القیم : (وقد روی هذا عن النبی . .) إلى آخره صریح است در آنکه جواز فسخ حج از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) به نقل قطعی ثابت شده که رافع شک و موجب یقین است ، و ممکن < ۱۳۶۶ > نیست که کسی انکار آن کند و بگوید که : آن واقع نشده .

و از قول ابن القیم : (وهو مذهب أهل بیت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم) ظاهر است که جواز فسخ حج مذهب اهل بیت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است ؛ پس بحمد الله مخالفت عمر با اهل بیت (علیهم السلام) هم در کمال وضوح و ظهور ثابت شد ، و حالا هیچ مؤمنی و مسلمی را ریب در هلاک و ضلال او نماند .

خود مخاطب در باب چهارم این کتاب گفته است :

۱- فی المصدر : (تشعَّع) .

۲- [الف] باب قوله لابن عباس : ما هذه الفتيا التي قد تشعَّفت بالناس من كتاب الحج . (۱۲) . [صحیح مسلم ۴ / ۵۸] .

باید دانست که به اتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم فرمود :

« إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر : كتاب الله وعترتي أهل بيتي » .

پس معلوم شد که در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر [صلی الله علیه و آله وسلم] [حواله به این دو چیز عظیم القدر فرموده است ، پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیده و عملاً باطل و نامعتبر است ، و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین . (۱) انتهى .

پس انصاف باید کرد که آیا - بنابر این افاده سدیده مخاطب - مذهب خلافت مآب و اتباع و اشیاع او که مخالف اهل بیت (علیهم السلام) در تحریم فسخ حج اند باطل و نامعتبر است یا نه ؟ !

و نیز مخاطب در باب امامت به جواب حدیث ثقلین بعد نفی دلالت آن بر امامت گفته :

و همین قسم حدیث :

« مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح ، من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق » دلالت نمیکند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط به دوستی ایشان و

منوط به إتباع ایشان است ، و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک . (۱) انتهى .

این عبارت هم برای اثبات هلاک ، و عدم فلاح و هدایت خلافت مآب و أتباع ذوی الاذنب او که تخلف از إتباع اهل بیت (علیهم السلام) در تحریم فسخ حج نمودند کافی است ، والله الحمد علی ذلك .

و کابلی در “ صواقع ” بعد ردّ دلالت حدیث ثقلین بر امامت گفته :

و كذلك حدیث : « مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح ، من تمسک بها نجی ومن تخلف عنها هلك » لا یدلّ علی هذا المدّعی ، ولا شكّ أن الفلاح منوط بولائهم وهدیهم والهلاک بالتخلف ، ومن ثمه كان الخلفاء والصحابه يرجعون إلى أفضلهم فی ما أشكل علیهم من المسائل ، وذلك لأن ولاءهم واجب ، وهدیهم هدی النبى صلی الله علیه [وآله] وسلم (۲) .

این عبارت هم - که مخاطب تلخیص آن به حذف ذکر رجوع خلفا و صحابه به افضل اهل بیت امجاد (علیهم السلام) (۳) نموده - صریح است در آنکه :

۱- [الف] حدیث دوازدهم از احادیث امامت جناب امیر (علیه السلام) . [تحفه اثنا عشریه : ۲۱۹] .

۲- [الف] الحدیث الثانی عشر من المطلب الرابع من المقصد الرابع فی الإمامه . [الصواقع ، ورق : ۲۵۰ - ۲۵۱] .

۳- در [الف] اشتباهاً : (اهل بیت (علیهم السلام) و امجاد) آمده است . و پس از آن اشتباهاً قسمتی از عبارت بعد ، تکرار شده و آمده است : (هدی ایشان با هدی جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم)) .

اهل بیت (علیهم السلام) واجب الإلتباع اند، و هَدَى (۱) ایشان هَدَى جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) است، و فلاح منوط به ولا و هَدَى ایشان است، و متخلف از ایشان هالک است، و به همین سبب خلفا و صحابه رجوع به افضل اهل بیت (علیهم السلام) در مشکلات مینمودند؛ پس کمال عجب است که خلافت مآب در این مسأله رجوع به افضل اهل بیت (علیهم السلام) نیاورد و به ترک اِتباع آن حضرت و تخلف از اطاعت آن جناب در گرداب هلاک و ضلال افتاد.

بالجمله؛ از افادات ابن القیم و دیگر عبارات او که میآید به نهایت وضوح و ظهور درخشان است که فسخ حج به عمره سنت ثابتة مستقره و شریعت محققه دائمه است، و هرگز اختصاص به حجه الوداع نداشته، و تحریم و ابطال آن محض مخالفت حق صراح و عین ضلال بواح است؛ پس بنابر این افادات رشیکه و تحقیقات انبیه او ثابت شد که خلافت مآب در تحریم فسخ حج هم مخالفت و معاندت ارشاد جناب < ۱۳۶۷ > رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) کرده.

و اصلا مخاطب و اسلاف او را فرار از اقرار به تحریم خلافت مآب تمتع

۱- هَدَى: روش، سیره. قال الجوهري: هدى هدى فلان.. أى سار سيرته. انظر: الصحاح ۶ / ۲۵۳۴.

را، و ایثار انکار فسخ حج نفعی نمیرساند که هر دو امر قطعاً و حتماً ثابت است، و ابطال و تحریم هر دو ناجایز و نارواست.

و نیز از این افادات ظاهر است که: حضرات اهل سنت در تحریم فسخ حج که اقتدای خلافت مآب برگزیده اند، نزد ابن القیم به ضلال محض رفته اند، و مخالفت صریح احادیث صحیح پسندیده، و علامه ابن حزم که بعضی از مدایح و مناقب او بر زبان امام اهل حدیث - اعنی علامه ذهبی - سابقاً شنیدی، و خود مخاطب هم در باب امامت او را از علمای اهل سنت میدانند و به کتاب "الفیصل" (۱) او در دفع مطاعن جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) حواله مینماید (۲)، و ابن تیمیه هم در "منهاج" به کلمات او متمسک میشود (۳)، سعی بلیغ در اثبات فسخ حج نموده، و تحریم آن را به بیان بلیغ و مبسوط باطل ساخته.

ابوعبدالله محمد بن احمد ذهبی در "مختصر محلّی" تصنیف ابن حزم میگوید:

۱- در [الف] و مصدر (الفیصل) آمده است، ولی (الفصل) صحیح است، نام کتاب او "الفصل فی الملل والأهواء" است

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۲۷.

۳- مراجعه شود به منهاج السنه : ۱ / ۴۹۳، ۵۰۲ و ۲ / ۲۱۷، ۲۲۰، ۵۰۲ - ۵۰۴ و ۳ / ۴۰۱، ۴۵۶ و ۴ / ۱۸۲، ۵۳۸ و ۵ / ۸۷، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۲۵، ۲۴۹، ۴۴۳ و ۶ / ۳۰، ۲۰۵، ۳۳۳، ۳۳۷ و ۷ / ۵۵، ۳۲۰ - ۳۲۱، ۳۵۴، ۴۸۱، ۵۱۷ و ۸ / ۷۳، ۸۷، ۲۸۰، ۲۹۷، ۳۶۲، ۴۶۶، ۵۰۵.

باب كيفية إحرام مرید الحجّ إذا جاء إلى الميقات ، وأنواع الإحرام به ، وأيها أفضل : القران أو الأفراد أو التمتع ، وإشعار الهدى وتقليده ، ومن أى شىء يكون الاشتراط فى الحجّ ، وهل يجوز فسخ الحجّ إلى عمره أم لا ؟

وأما من أراد الحجّ فإنه إذا جاء إلى الميقات - كما ذكرنا - فلا يخلو من أن يكون معه هدى ، والهدى إمّا من الإبل أو البقر أو الغنم .

فإن كان لا هدى معه - وهذا هو الأفضل - ففرض عليه أن يحرم بعمره مفردة ، ولا بدّ لا يجوز له غير ذلك ؛ فإن أحرم بحجّ أو بقران حجّ وعمره ، ففرض عليه أن يفسخ إهلاله ذلك بعمره يحلّ إذا أتمّها لا يجزيه غير ذلك ، ثمّ إذا أحلّ منها ابتداء الإهلال بالحجّ مفرداً من مكّه ، وهذا يسمّى : متمتّعاً .

وإن كان معه هدى ساقه مع نفسه ، ويستحبّ له أن يشعر هديه إن كان من الإبل ، وهو : أن يضربه بحديده فى الجانب الأيمن من جسده حتّى يدميه ، ثمّ يقلّده ، وهو : أن يربط نعلًا فى حبل ، ويعلقها فى عنق الهدى ، وإن جلّله بجلّ فحسن .

فإن كان الهدى من الغنم فلا إشعار فيه ، لكن يقلّده رقعته جلد فى عنقه .

فإن كان من البقر فلا إشعار [فيه] (١) ولا تقليد ، كانت لها (٢) أسنمه (٣) أو لم يكن .

ثم يقول : لئيك بعمره وحجّ معاً . . لا يجزيه إلا ذلك ولا بدّ ، فإن قال : لئيك بحجّ وعمره ، أو : لئيك عمره وحجّاً ، أو : حجّه وعمره ، أو : نوى كلّ ذلك في نفسه ولم ينطق به ، فكلّ ذلك جائز ، وهذا يسمّى : القرآن .

ومن ساق من المعتمرين الهدى فعل فيه من الإشعار والتقليد ما ذكرنا ، ويجب (٤) له في كلّ ما ذكرنا أن يشترط فيقول عند إهلاله : اللهم أنت مُحلّي حيث تحبسنى . . فإن قال ذلك فأصابه أمر ما يعوقه عن تمام ما خرج إليه من حجّ أو عمره أحلّ ، ولا شيء عليه لا هدى ولا قضاء إلا أن كان لم يحجّ قطّ ولا اعتمر ، فعليه أن يحجّ حجّه الإسلام وعمرته ، برهان ما ذكرناه ما روى مسلم ، عن عائشه ، قالت : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال : « من أراد منكم أن يهّل بحجّ وعمره فليفعل ، ومن أراد أن يهّل بحجّ فليهّل ، ومن أراد أن يهّل بعمره فليهّل » .

١- الزيادة من المحلّي .

٢- في المحلّي : (له) .

٣- [الف] والسنام - بفتح السين - : واحد أسنمه الإبل ، وهو كالإليه للغنم . (١٢) مجمع البحرين . [٢ / ٤٣٦] .

٤- في المحلّي : (ونحبّ) .

قالت عائشه : فأهلّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [بالحجّ ، وأهلّ ناس معه به ، وأهلّ ناس بالحجّ والعمره ، وأهلّ ناس بعمره .

فهذا أول أمره عليه [وآله] السلام بذى الحليفه عند ابتداء إحرامهم ، وإرادتهم الإهلال بلا شكّ ، < ١٣٦٨ > وهو نصّ الحديث .
وروى مسلم ، عن جابر بن عبد الله : أنه حجّ مع رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] عام ساق الهدى معه ، وقد أهلّوا بالحجّ مفرداً ، فقال رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] : « أحلّوا من إحرامكم ، فطوفوا بالبيت ، وبين الصفا والمروه ، وقصّروا ، وأقيموا حلّالا حتّى إذا كان يوم الترويه فأهلّوا بالحجّ ، واجعلوا التى قدّمتم بها متعه » .

وفى لفظ لمسلم عنه : أنه أخبر عن حجّه النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال : حتّى إذا كان آخر طواف على المروه ، قال عليه [وآله] السلام : « لو أنى استقبلت من أمرى ما استدبرت لم أسق الهدى وجعلتها عمره ، فمن كان منكم ليس معه هدى فليحلّ وليجعلها عمره » .

فقام سراقه بن مالك بن جعشم فقال : يا رسول الله ! لعامنا هذا أم للأبد ؟ فشبّك رسول الله أصابعه واحده فى الأخرى وقال : دخلت العمره فى الحجّ - مرّتين - لا ، بل لأبد أبداً .

وروى البخارى ، عن أنس بن مالك ، قال : صلّى رسول الله

صلى الله عليه [وآله] وسلم - ونحن معه - بالمدينة الظهر أربعاً والعصر بذي الحليفة ركعتين ، ثم بات بها حتى أصبح ، ثم ركب حتى استوت به راحلته على البيداء حمد الله وسبح ، ثم أهل بحج وعمره ، وأهل الناس بهما ، فلما قدمنا أمر الناس فحلوا حتى إذا كان يوم الترويه أهلوا بالحج .

وروى عبد الرزاق ، عن عائشه ، قالت : خرجنا مع رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] عام حجّ الوداع ، فأهلنا بعمره ، ثم قال رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] : « من كان معه هدى فليهلّ بالحجّ مع العمره ، ولا يحلّ حتى يحلّ منهما جميعاً » .

ففى هذه الأحاديث برهان كل ما قلنا ، وهى أربعة أحاديث ، ففى الأول : أمر النبى عليه [وآله] السلام من أهل بحج مفرد ولا هدى معه بأن يحل بعمره ولا بد ، ثم يهلّ بالحج يوم الترويه فيصير متمتعاً .

وفى الثالث - الذى (١) من طريق أنس - : أمره عليه [وآله] السلام من أهل بحج (٢) وعمره قارناً ولا هدى معه أن يحل بعمره ولا بد ، ثم يهلّ بالحج يوم الترويه فيصير متمتعاً .

١- در [الف] اشتبهاً : (الذين) آمده است .

٢- در [الف] اشتبهاً : (يحج) آمده است .

وفى الحديث الثانى - الذى من طريق جابر - : أمره عليه [وآله] السلام كلّ من لا هدى معه عموماً بأن يحلّ بعمره ، وإن هذا هو آخر أمره على الصفا بمكه ، وأنه عليه [وآله] السلام أخبر بأن التمتع أفضل من سوق الهدى معه ، وتأسّف إذ لم يفعل ذلك هو ، وأن هذا الحكم باق إلى يوم القيامة ، وما كان هكذا فقد أمّنا أن ينسخ أبداً ، ومن أجاز نسخ ما هذه صفته فقد أجاز الكذب على رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] ، وهذا ممّن (١) تعمّده كفر مجرد .

وفيه : أن العمره دخلت فى الحجّ ، وهذا قولنا : إن الحجّ لا يجوز إلاّ بعمره متقدمه له يكون بها متمتّعاً أو بعمره مقرونه معه ولا مزيد .

وفى الحديث الرابع - الذى من طريق عائشه - : أمره صلى الله عليه [وآله] وسلم من معه هدى أن يقرن بين الحجّ والعمره ، وبه يقول ابن عباس ومجاهد وعطا وإسحاق بن راهويه . . وغيرهم .

وعن ابن جريح : أخبرنى عطا ، قال : كان ابن عباس يقول : لا يطوف بالبيت حاجّ ولا غير حاجّ إلاّ حلّ .

قلت لعطا : من أين (٢) تقول ذلك ؟ قال : من قول الله تعالى :

١- فى المحلّى : (من) .

٢- در [الف] كلمه (أنى) خوانا نيست .

(ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْحَبِيتِ الْعَتِيقِ) (١) ، قلت : فإن ذلك بعد المعرف (٢) ، قال : كان ابن عباس يقول : هو بعد المعرف وقبله ، وكان يأخذ ذلك من أمر رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم حين أمرهم أن يحلّوا في حجّه الوداع .

ومن طريق عطا ، ومجاهد : أن ابن عباس كان يأمر القارن أن يجعلها عمره إذا لم يكن < ١٣٦٩ > ساق الهدى .

ومن طريق طاووس : عن ابن عباس : والله ما تمّت حجّه رجل قطّ إلا بمتعته (٣) إلا رجل اعتمر في وسط السنه .

وروى النسائي ، عن أبي موسى الأشعري ، قال : قدمت على رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] وهو بالبطحاء فقال : « بم أهلت ؟ » قلت : بإهلال النبي صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم . قال : « هل سقت من هدى ؟ » قلت : لا . قال : « فطف بالبيت والصفاء والمروه ، ثم حلّ » . فطفت بالبيت ، وبالصفاء والمروه ، ثم أتيت امرأه من قومي ، فمشطتني وغسلت رأسي ، فكنت أفتي الناس بذلك في إماره

١- الحجّ (٢٢) : ٣٣ .

٢- قال الفيروزآبادي : والمعرف - كمعظم - الموقف بالعرفات . انظر : القاموس المحيط ٣ / ١٧٥ ، وراجع أيضاً : معجم البلدان ٥ / ١٥٥ ، النهايه ٣ / ٢١٨ ، لسان العرب ٩ / ٢٤٢ .

٣- لم يكن في المحلّي : (إلا بمتعته) .

أبى بكر وإماره عمر ، فإنى لقائم بالموسم إذ جاءنى رجل فقال : إنك لا تدرى ما أحدث أمير المؤمنين فى شأن النسك ؟ ! قلت : يا أيها الناس ! من كُنَّا أفئناه بشىء فليئدْ ؛ فإن أمير المؤمنين قادم عليكم ، فائتموا به . . فلما قدم قلت : يا أمير المؤمنين ! ما الذى أحدثت فى شأن النسك ؟ قال : إن تأخذ بكتاب الله ، فإن الله تعالى قال : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (١) ، وإن تأخذ بسنه نبينا فإنه لم يحلّ حتى نحر الهدى .

فهذا أبو موسى قد أفتى بما قلنا مدّه إماره أبى بكر وصدراً من إماره عمر ، وليس توقفه لما شاء الله أن يتوقف له حجّه على ما روى عن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وحسبنا قوله لعمر : (ما الذى أحدثت فى شأن النسك) ، فلم ينكر ذلك عمر .

وأما قول عمر . . . فى قول الله تعالى : (وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (٢) ، فلا- إتمام لهما إلا ما علّمه رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] الناس ، وهو الذى أنزلت عليه الآية ، وأمر ببيان ما أنزل عليه من ذلك .

وأما كونه عليه [وآله] السلام لم يحلّ حتى نحر الهدى ، فإن أم المؤمنين - ابنته حفصه . . . - روت (٣) عن النبى صلى الله عليه

١- البقره (٢) : ١٩٦ .

٢- البقره (٢) : ١٩٦ .

٣- در [الف] اشتباهاً : (روى) آمده است .

[وآله] وسلم بيان فعله عليه [وآله] السلام ، وأنها قالت لرسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] : ما شأن الناس حلّوا ولم تحل أنت من عمرتك ؟ ! قال : « إني لبدتُ رأسي ، وقلدتُ هديي ، فلا أحلّ حتّى أنحر » . رواه مالك ، ورواه - أيضاً - علي [(عليه السلام)] ، كما روينا من طريق النسائي من علي بن أبي طالب [(عليه السلام)] : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال له : « إني سقت الهدى وقرنت » .

فهذا أولى أن يتبع من رأى رآه عمر ، وقد صحّ رجوعه عنه ، وقد خالفوه فيه - أيضاً - كما نذكر بعد هذا إن شاء الله .

وروينا عن منصور بن المعتمر ، قال : حجّ الحسن البصرى ، وحججت فى ذلك العام ، فلما قدمنا مكة جاء رجل إلى الحسن فقال : يا أبا سعيد ! إني رجل بعيد الشقة ، من أهل خراسان ، قدمت مهلاً بالحج ، فقال له الحسن : اجعلها عمره وأحلّ . فأنكر الناس ذلك على الحسن ، وشاع قوله بمكة ، فأتى عطا بن أبي رباح فذكر ذلك له ، فقال : صدق الشيخ ، ولكننا نفرق أن نتكلم بذلك .

قلنا : ليس إنكار أهل الجهل حجّه على سنن رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] !!

وعن عطا : من أهل من خلق الله تعالى ممّن (١) له متعه بالحج خالصاً أو بحجّه وعمره فهى متعه سنّه الله تعالى ورسوله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] .

١- در [الف] اشتبهاً : (عن) آمده است .

وعن عطا ، ومجاهد : أن ابن عباس كان يأمر القارن أن يجعلها عمره إذا لم يكن ساق الهدى .

وهو قول إسحاق بن راهويه .

وقال عبيد الله بن الحسن القاضي وأحمد بن حنبل بإباحه فسخ الحج لا بإيجابه ، ومنع منه أبو حنيفة ومالك والشافعي ، وقد > ۱۳۷۰ < روى أمر رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] من لا هدى معه بأن يفسخ حجّه بعمره خمسة عشر من الصحابه ، ورواه عنهم تيف وعشرون من التابعين ، ورواه عن هؤلاء من لا يحصيه إلا الله ، فلا يسع أحداً الخروج عن هذا (۱) .

از این عبارت ظاهر است که : امر به فسخ از احادیث متعدده ثابت است ، و آن حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) اخبار از افضلیت تمتع فرموده ، و نیز آن حضرت اخبار فرموده که : « حکم فسخ حج باقی است تا روز قیامت » ؛ پس به این اخبار سرور مختار - صلى الله عليه وآله الاطهار - امان ابدی از نسخ آن حاصل شد ، و مجوز نسخ این حکم در حقیقت تجویز کذب بر جناب رسالت مآب (صلى الله عليه وآله وسلم) مینماید ، و تعمد این معنا کفر صراح و ضلال بواح است .

و نیز از آن ظاهر است که : ابوموسی اشعری به فسخ حج در تمام مدت امارت ابی بکر و شروع امارت عمر فتوا میداد ، و توقف او بعد این ، حجت

۱- [الف] كتاب الحج ، قوبل على أصل مختصر محلّي ، ونسخته الحاضره بخط العرب . (۱۲) . [انظر المحلّي ۷ / ۹۹ - ۱۰۳] .

نمی تواند شد ، و موجب ترک روایت او از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نمیتواند گردید ، و قول ابوموسی که به عمر گفته : (ما الذی أحدثت فی شأن النسک ؟) و عمر انکار آن نکرده کافی است ، یعنی برای اثبات بطلان این حکم عمر ، و عدم صحت آن و نبودن آن در عهد سابق وافی [است] .

و تشبث خلافت مآب به آیه کریمه : (وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) (۱) مدفوع است به آنکه اتمام حج و عمره همان است که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) تعلیم آن فرموده باشد ، و بر آن جناب این آیه نازل شده ، و آن حضرت مأمور شده [به] بیان چیزی که نازل شده بر آن حضرت ؛ حاصل آنکه تفسیر خلافت مآب اتمام حج و عمره را به مزعوم خود [مخالف با] ارشاد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) است ، پس اصغارا نشاید ، و تمسک به آن نباید .

و اما تمسک خلافت مآب به عدم احلال جناب سرور کائنات (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل نحر هدی در منع فسخ حج ؛ پس جواب آن [را] دختر نیک اختر خود خلافت مآب از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل فرموده ، عجب که خلافت مآب به حضرت حفصه هم رجوع نیاوردند ، و مثل استعمال مسأله مدت صبر زنی که زوج او غائب باشد (۲) ، استفسار این مسأله از آن ملاذ الخلیفه فرمودند !

۱- البقره (۲) : ۱۹۶ .

۲- در طعن چهارم عمر گذشت ، مراجعه شود به : السنن الکبری للبیهقی ۹ / ۲۹ ، کنز العمال ۱۶ / ۵۷۳ .

و نیز از این عبارت ظاهر است که : حسن بصری هم مردی را (۱) فتوا به فسخ حج داده و هرگاه مردم انکار این فتوا بر حسن بصری نمودند و قول او در مکه شایع شد ، آن مرد نزد عطا بن ابی رباح حاضر شد و قصه را پیش او بیان کرد ، ابن ابی رباح هم تصدیق حسن بصری نمود و کلمه (صدق الشیخ) بر زبان راند ، ... (۲) و عذر تقیه و خوف از مردم منکرین به میان آورد .

و از اینجا و امثال آن بطلان خرافات ائمه سنی در تصحیح بدعات خلفا به عدم نکیر به کمال مرتبه و وضوح میرسد ، و صدق دعوی اهل حق که بدعات خلفا چندان رواج داشت که مردم از انکار و رد آن میترسیدند به کمال وضوح ظاهر است .

و ابن حزم را تاب ضبط نمانده ، محرّمین فسخ را - که عطا خوف از ایشان نموده - به اهل جهل تعبیر نموده ، فله درّه و علیه أجره .

و نیز قول عطا : (من أهلّ ..) إلی آخره دلیل صریح است بر آنکه : فسخ حج سنت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) است ، و عطا و مجاهد هر دو ، امر ابن عباس قارن غیر سائق هدی را به فسخ حج نقل کرده اند ، و اسحاق بن راهویه هم به آن قائل است ، و عبیدالله بن الحسن القاضی و احمد بن حنبل به اباحه فسخ قائل اند .

و از قول او : (قد روی ..) إلی آخره ظاهر است که : امر جناب

۱- در [الف] اشتبهاً اینجا : (که) آمده است .

۲- در [الف] به اندازه یک کلمه سفید است .

رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) [را] به فسخ حج پانزده صحابی روایت کرده اند ، و از ایشان زیاده از بیست تابعی (۱) < ۱۳۷۱ > روایت کرده اند ، و از این تابعین مردم بسیار - که احصایشان جز خدا نمیکند - روایت کرده اند ، و هیچ کس را خروج از این امر سمتی از جواز ندارد .

و ابن حزم در " محلی " - علی ما فی إحقاق الحق - گفته :

فقد روی أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لمن لا هدى معه بأن يفسخ حجّه بعمره ويحلّ بأوكد أمر جابر بن عبد الله ، وعائشه أم المؤمنين ، وحفصه أم المؤمنين ، وفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وعلي [(عليه السلام)] (۲) وأسماء بنت أبي بكر الصديق ، وأبو موسى الأشعري ، وأبو سعيد الخدري ، وأنس ، وابن عباس ، وابن عمر ، وسبره بن معبد ، والبراء بن عازب ، وسراقه بن مالك ، ومعقل بن يسار [خمسة عشر] (۳) من الصحابه ، ورواه عن هؤلاء نيف وعشرون من التابعين ، ورواه عن هؤلاء من لا يحصيه إلا الله تعالى ، فلم يسع أحداً الخروج عن هذا ، واحتجّ من خالف كل هذا بأخبار لا حجّه لهم في شيء منها (۴) .

۱- در [الف] اشتبهاً : (صحابی) آمده است .

۲- الزیاده من المحلی .

۳- الزیاده من المحلی .

۴- إحقاق الحق : ۴۱۰ ، ولاحظ : المحلی ۷ / ۱۰۳ - ۱۰۴ .

فهرست جلد دهم تشیید المطاعن لكشف الضغائن مطاعن عمر قسمت دوم : طعن یازدهم متعه الحج روایات منع عمر از متعه الحج ۱۹ ادله بطلان افضلیت افراد اول : ۸۳ دوم : ۸۴ سوم : ۸۵ چهارم : ۸۵ پنجم : ۸۷ ششم : ۱۰۰ هفتم : ۱۰۱ هشتم : ۱۰۴ وجوه بطلان استدلال به موافقت اتباع عمر در برابر شیعه اول : ۱۱۳ دوم : ۱۱۳ سوم : ۱۱۴ چهارم : ۱۱۴ پنجم : ۱۱۷ ششم : ۱۱۷ هفتم : ۱۱۹ هشتم : ۱۲۰ نهم : ۱۲۱ دهم : ۱۲۱ وجوه ناتمام بودن استدلال به آیه :

(وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ) اول : ۱۲۲ دوم : ۱۲۵ سوم : ۱۲۵ چهارم : ۱۲۵ پنجم : ۱۲۸ ششم : ۱۲۸ هفتم : ۱۲۹ هشتم : ۱۲۹ نهم : ۱۳۱ دهم : ۱۳۱ یازدهم : ۱۳۲ دوازدهم : ۱۳۳ اشکالات کلام قره العینین ۱۴۱ بطلان استدلال بر تفضیل افراد به روایت : (إتمامهما أن تحرم لهما من دویره أهلك) اول : ۱۵۴ دوم : ۱۵۵

سوم : ۱۵۵ چهارم : ۱۵۵ پنجم : ۱۵۵ ششم : ۱۵۷ هفتم : ۱۵۷ هشتم : ۱۵۸ نهم : ۱۶۰ دهم : ۱۶۱ بطلان استدلال به افراد حج نمودن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حجه الوداع اول : ۱۷۵ دوم : ۱۷۶ سوم : ۱۷۸ چهارم : ۱۷۹ پنجم : ۱۸۶ ششم : ۱۸۷ هفتم : ۱۸۹ هشتم : ۱۹۰ نهم : ۱۹۰ دهم : ۱۹۰ بطلان استدلال به افراد عمره نمودن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در عمره القضا و عمره جعرانه اول : ۲۶۱ دوم : ۲۶۲ سوم : ۲۶۳ چهارم : ۲۶۳ پنجم : ۲۶۴ ششم : ۲۶۵ بطلان استدلال عقلی بر افضلیت افراد اول : ۲۷۱ دوم : ۲۷۲ سوم : ۲۷۳ چهارم : ۲۷۵ پنجم : ۲۷۶ ششم : ۲۷۸ هفتم : ۲۷۹ هشتم : ۲۸۰ نهم : ۲۸۱ مع الفارق بودن قیاس افضلیت وضو برای هر نماز به افضلیت حج افراد بر حج تمتع اول : ۲۸۶ دوم : ۲۸۶ سوم : ۲۸۶ چهارم : ۲۸۷ پنجم : ۲۸۷ ششم : ۲۸۷ توجیه نهی از حج تمتع به نهی از فسخ حج و ابطال آن ۲۸۷ عمر از فسخ حج هم نهی کرده ، روایات و اقوال در جواز آن ۲۹۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

